کار

چهارشنبه ۱۴ شهریور ۱۳۸۰ - ۵ سپتامبر ۲۰۰۱ - دورهٔ سوم - شماره ۲۶۴

KAR - No. 264 Wednesday 5. Sep 2001

دفتر تحکیم وحدت بر سر دو راهی انتخاب

گرایش مدرن یا سنتی؟

- **دو فراکسیون مدرن و سنتی در اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌های کشور شکل گرفته است**
- **اجلاس هشتم اردوی دفتر تحکیم وحدت به صحنه دوگرایش تبدیل شد**
- **علی افشاری: از هیچ یک از مواضع خود نسبت به قبل از بازداشت عدول نکرده‌ام**

هشتمین اردوی سالانه دفتر تحکیم وحدت فضای متفاوت با اردوهای قبلی داشت. سال قبل اردوی دفتر تحکیم وحدت که قرار بود در خرم‌آباد برگزار گردد و در آن چهره‌های شاخص اصلاح‌طلب از جمله سروش سخنرانی نماید، با تهاجم گروه‌های فشار مواجه شد و نیمه تمام ماند. امسال شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت ترجیح داد که اردو در دانشگاه تهران برگزار گردد تا از گزند تهاجمات حزب‌اللهی‌ها مصون بماند و اجلاس در آرامش برگزار شود.

اما آرامش اجلاس این‌بار توسط دانشجویان بهم ریخت و اختلافات در دفتر تحکیم به تشنج منجر شد.

از مدت‌ها قبل خبرهای اندکی در روزنامه‌ها به ویژه در کیهان و رسالت انتشار می‌یافت که بر اختلافات درونی در دفتر تحکیم وحدت دلالت داشت. این روزنامه‌ها با انتشار خبر اختلافات می‌خواستند شکاف درون دفتر را تشدید کنند و زمینه را برای انشعاب و یا انحلال آن آماده سازند.

گرچه نقشه تمامیت‌گرایان عملی نگشت، ولی کشاکش‌ها در دفتر تحکیم وحدت و انجمن‌های اسلامی وابسته به آن ادامه یافت و در جریان انتخابات ۱۸ خرداد علنی گشت. دفتر تحکیم به خاطر اختلاف بر سر نوع موضعگیری نسبت به کاندیداتوری خاتمی نتوانست اطلاعیه رسمی صادر نماید.

در اجلاس اخیر باز هم کشاکش‌ها سر باز کرد، اما با حدت بیشتر. «شورای تحقیق انتخابات دفتر تحکیم وحدت» که در نشست مهر ماه سال ۷۹ در دانشگاه تربیت معلم جهت برگزاری انتخابات و بررسی صلاحیت کاندیداهای شورای مرکزی اتحادیه و نظارت بر عملکرد این شورا انتخاب شده بود، با صدور اطلاعیه‌ای خطاب به شورای عمومی دفتر تحکیم وحدت، شورای مرکزی این اتحادیه را غیرقانونی اعلام کرد و خبر از انتخابات قریب‌الوقوع شورای مرکزی داد. در این اطلاعیه آمده بود: پس از گذشت یک سال از پایان مهلت قانونی شورای مرکزی، از طرف آن شورا نه تنها اراده مصممی جهت برگزاری انتخابات وجود نداشته بلکه با کارشکنی و اخلال در نظم تشکیلاتی مانع این مهم گردیده‌اند.

حمایت ۳۲ تشکل دانشجوئی از اطلاعیه «شورای تحقیق»

به دنبال موضعگیری شورای تحقیق، ۳۲ تشکل دانشجوئی در حمایت از شورای تحقیق اطلاعیه‌ای صادر کردند. در این اطلاعیه گفته شد: «جنبش دانشجوئی بعنوان یکی از نیروهای پیش‌برنده حرکت دمکراتیک اصلاحی در ایران از ابتدا با تکیه بر توان و انسجام تشکیلاتی خویش در این راه قدم گذارده و هزینه‌های سنگینی را پرداخته است و می‌پردازد. آنچه این مجموعه را بعنوان قشر پیش‌برنده اصلاحات در عرصه اجتماع مطرح ساخته است، پیروی از حرکتی بر اساس روال‌های طبیعی و دمکراتیک خاص جنبش‌های دانشجوئی می‌باشد». در اطلاعیه گفته می‌شود که اتحادیه انجمن‌های اسلامی دچار آفت‌های زیادی گشته است.

صادرکنندگان اطلاعیه از شورای مرکزی فعلی خلع‌ید کرده و شورای تحقیق را تنها مرجع برگزاری انتخابات اعلام کردند.

اکبر عطری عضو شورای مرکزی این تشکل در گفتگو با ایسنا گفت: با گذشت یک سال از زمان قانونی برگزاری انتخابات شورای مرکزی، انتخابات برگزار نشده است و اضافه نمود: شورای مرکزی کنونی که غیرقانونی است افرادی را بعنوان نمایندگان دانشگاه‌های دیگر دعوت کرده‌اند که یا جزو شورای مرکزی یا عمومی نیستند یا فارغ‌التحصیل هستند ولی چون حامی آقایان فعلی شورای مرکزی هستند از آنها دعوت بعمل آمده است.

اما مهدی طباطبائی که مسئول واحد تشکیلات است، عملکرد شورای مرکزی فعلی را مورد تائید قرار داد ولی اظهار نمود که بزودی اعضای شورای مرکزی جدید انتخاب خواهند شد.

فراکسیون مدرن و سنتی

در هشتمین اردوی سالانه دفتر تحکیم آشکار شد که در شورای مرکزی اتحادیه انجمن‌های اسلامی دو فراکسیون شکل گرفته است که به

ادامه در صفحه ۲

www.iran-archive.com

اعلامیه هیئت سیاسی ـ اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

رای اعتماد مطلق مجلس شورا به کابینه به زیان تداوم اصلاحات است

در صفحه ۳

اعلامیه هیئت سیاسی ـ اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت

تهمینه میلانی باید بیدرنگ آزاد شود

از قلع و قمع زنجیره‌ای اندیشه جلوگیری کنیم

در صفحه ۲

سرمقاله

افق تازه در دفتر تحکیم وحدت

فراکسیون مدرن یا سنتی؟

دفتر تحکیم وحدت بر سر دوراهی انتخاب قرار گرفته است. انتخاب بین دو فراکسیون مدرن که خواهان استقلال جنبش دانشجوئی از حکومت و جناح‌های حکومتی، اتکا به بدنه جنبش دانشجوئی، تدوین استراتژی جنبش دانشجوئی مستقل از استراتژی جناح اصلاح‌طلب حکومت با دوری از انحصارگرائی و پذیرش تکثر در عرصه تفکر و تشکل‌های دانشجوئی است و یا فراکسیون سنتی که تمایل به حفظ پیوند با حکومت از جمله جناح اصلاح‌طلب، بهره‌گیری از رانت حکومتی و اتکا به احزاب سیاسی حکومتی دارد.

دفتر تحکیم وحدت برآمده از جنبش دانشجوئی سالهای قبل از انقلاب است. این دفتر در اوایل انقلاب از انجمن‌های اسلامی دانشگاههای مختلف کشور تشکیل شد و بتدریج به یکی از نهادهای وابسته به حکومت تبدیل گردید. دفتر تحکیم در آن سالها با حکومتگران در راه انداختن انقلاب فرهنگی، تصفیه دانشگاهها از دانشجویان، مدرسین و استادان دگراندیش همراهی کرد.

اما بعد از رانده‌شدن جناح چپ از دولت، قوه قضائیه و مجلس شورا، دفتر تحکیم وحدت از حکومت فاصله گرفت ولی نزدیکی و پیوند خود را با جناح چپ حفظ کرد. رفسنجانی و جناح تمامیت‌گرا که در دانشگاه پایگاهی نداشتند، در صدد غیر سیاسی‌کردن دانشجویان و رقیب‌تراشی برآمدند اما نتوانستند جای پائی در دفتر تحکیم وحدت بیابند.

انتخابات دوم خرداد نقطه عطفی در حیات دفتر تحکیم وحدت بود. آنها فعالانه در انتخابات شرکت جستند و جوانان و مردم را برای ریختن آرا بسود خاتمی بسیج کردند.

زمانیکه دفتر تحکیم وحدت در صحنه سیاسی کشور فعال شد و پرچم اعتراض علیه تمامیت‌گرایان را افراشت و به دفاع از اصلاحات و مردم‌سالاری روی آورد، زمینه‌های شکل‌گیری گرایش نو در این دفتر بوجود آمد. در دفتر تحکیم وحدت با فاصله گرفتن از حکومت بتدریج از خصلت بوروکراتیک کاسته شده و بر خصلت جنبشی آن افزوده گردید.

ادامه در صفحه ۲

اعتراض مردم سبزوار به طرح تقسیم خراسان به سه استان

مردم سبزوار در واکنش به تصمیم دولت در مورد تقسیم خراسان به سه استان دست به راهپیمائی و تجمع زدند.

بر اساس این طرح که به گفته وزیر کشور برای مجلس شورا ارسال شده است، خراسان به سه استان شمالی به مرکزیت بجنورد، جنوبی به مرکزیت بیرجند و مرکزی به مرکزیت مشهد تقسیم خواهد شد.

معترضین معتقدند به جای بجنورد باید شهر سبزوار به مرکزیت استان شمالی در نظر گرفته می‌شد.

معترضین ابتدا اقدام به برگزاری یک راهپیمائی آرام در سطح شهر کردند. اما این راهپیمائی با حمله به بانکها و ساختمانهای دولتی به خشونت گرائید. در این تظاهرات ۴ شعبه بانک در آتش سوخت و ساختمانهای فرمانداری، دادگستری، امداد امام خمینی و شرکت گاز بیش از دیگر ساختمان‌ها آسیب دیدند.

نیروهای انتظامی برای مقابله وارد عمل شدند و بر روی مردم آتش گشودند. گفته می‌شود که در این جریان یک نفر کشته و بیش از ۳۷ نفر زخمی شدند.

در پی اعتراض مردم سبزوار جاده اصلی استان توسط مردم بسته شد.

بعد از فرونشاندن شورش مردم، دستگیریهای وسیع شروع شد که به گفته رئیس دادگستری سبزوار ۱۵۴ نفر توسط نیروهای انتظامی و امنیتی دستگیر شدند.

تاکنون تقسیم استانها با حساسیت اهالی برخی از شهرها روبرو شده است و موجب ناآرامی در این شهرها گشته است. وزارت کشور بی‌توجه به حساسیت‌ها و خواست‌ها و مطالبات مردم و بدون تامین مکانیسم‌های لازم جهت نظرخواهی اهالی منطقه، طرح تقسیم استان خراسان به سه استان را پیش برده و زمینه اعتراض اهالی شهر سبزوار را فراهم آورده است.

جمهوری اسلامی بجای از بین‌بردن زمینه‌های اعتراض و تامین ابزارهای لازم برای اعلام نارضایتی مردم، به سرکوب اعتراضات توسل جسته و بر روی مردم آتش می‌گشاید و معترضین را دستگیر و روانه زندان می‌سازد. ▣

امسال شمار زندانیان کشور ۲۸ هزار نفر افزایش یافت

به گفته مرتضی بختیاری رئیس سازمان زندان‌ها، اجرای طرح جمع‌آوری معتادان از سوی نیروی انتظامی شمار زندانیان را امسال ۲۸ هزار نفر افزایش داد. به گفته وی در تیرماه پارسال تعداد زندانیان ۱۴۲ هزار نفر بود که این میزان در تیرماه امسال به ۱۷۰ هزار نفر رسیده است.

بختیاری می‌گوید: این امر مشکلات بسیاری را برای سازمان زندان‌ها بوجود آورده و در برخی از زندانهای کشور با تعطیلی کارگاهها و نمازخانه‌ها، نسبت به پذیرش زندانیان اقدام شد. وی با بیان اینکه حجم بالای دستگیری معتادان، برنامه‌های این سازمان را تحت‌الشعاع قرار داده است، افزود تعداد زیاد زندانیان حتی تغذیه آنان را با مشکل مواجه کرده و در صورت ادامه این روند، سازمان در نیمه دوم سال برای تامین غذا نیز با مشکل روبرو خواهد شد. ▣

سالگرد فاجعه ملی

اعدام زندانیان سیاسی در بند

«...تاکشتار»

خاطرات یک زندانی سیاسی

بامداد اوین

شعری از اسماعیل خوئی

در صفحه ۴

جبهه دوم خرداد، رهبری یا یک گروه تولید فکر و برنامه ندارد

عیسی سحرخیز

در صفحه ۳

مهدی اخوان ثالث

به نابی چزن روان آب،

به پاکی چون دل آتش!

خسرو باقرپور

در صفحه ۵

زنان

تناقض در برخورد جمهوری اسلامی با مشارکت اجتماعی زنان

بهروز خلیق

زنان شهرستان‌ها در حصار سنت

در صفحه ۶

در این شماره

تعریف و خصلت‌نکاری نیروی چپ در ایران

فرخ نکهدار

در صفحه ۹

احزاب سیاسی، ستون‌های مردم‌سالاری

احمد فرهادی

این کابینه فرجام خوشی نخواهد داشت

دانش باقرپور

در صفحه ۱۰

یادداشت

وقتی آیت‌الله گیلانی دوباره به صحنه می آید

آیت‌الله محمدی گیلانی رئیس دیوان عالی کشور در دفاع از اجرای علنی حدود شرعی به میدان آمده و گفته است این اقدام طبق دستور مستقیم خامنه‌ای به هاشمی شاهرودی صورت می‌گیرد. آقای گیلانی که در سال‌های اخیر از او اخبار زیادی منتشر نمی‌شد، با آب و تاب از نحوه به دست‌گرفتن شلاق و نوع جراحاتی که شلاق می‌تواند و مجاز است به محکومین وارد آورد، سخن گفته و افزوده است حتی اگر متهم زیر شلاق بمیرد، دیه پرداخت نمی‌شود. آیت‌الله گیلانی وعده زنده زنده سوزاندن متهمان را نیز داده است.

تنها نام آیت‌الله گیلانی، کافی است تا روزهای تلخ بیست سال پیش را به یاد بیاورد، روزهائی که اسدالله لاجوردی دادستان انقلاب و آیت‌الله گیلانی حاکم شرع دادگاه انقلاب تهران، دسته دسته جوانان و نوجوانان را به جوخه‌های اعدام می‌سپردند. در آن ایام، آقای گیلانی در سیمای جمهوری اسلامی یک برنامه ویژه داشت که در باره مجازات اسلامی با اشتهای فراوان داد سخن می‌داد. اگر گیلانی در آن زمان رئیس دادگاه انقلاب و امروز رئیس دیوان عالی کشور نبود، می‌شد سخنان او را مانند افاضات امثال ملاحسنی امام جمعه ارومیه صرفاً به مثابه تراوشات یک مغز بیمار تلقی کرد و با پوزخندی از آن گذشت. اما آیت‌الله گیلانی از بالاترین مقامات قضائی جمهوری اسلامی است. او رئیس دیوان عالی کشور است و قبل از آن نیز در طول دو دهه، حساس‌ترین پست‌های قضائی را در اختیار داشته است. به نظر می‌رسد آقای گیلانی خود را مسئول توجیه قساوت‌هائی می‌داند که به نام مجازات اسلامی اجرا می‌شود. اکنون که تقریباً هر روز شهرهای ایران شاهد اعدام‌های علنی و مراسم شلاق‌زنی است، گیلانی بار دیگر به‌وجد آمده و برای خبرنگاران از جزئیات شکنجه اسلامی و مواهب آن می گوید.

به صحنه‌آمدن دوباره گیلانی، معنائی نمادین دارد. در حالی که رئیس جمهور و جناح او به نق‌زدن‌های ملایم و طرح خواست اجرای غیرعلنی احکام بسنده کرده است، آقای خامنه‌ای و قوه قضائیه تحت فرمان او تعمد دارند که با پروژه گسترده حدود شرعی، نشان دهند که صاحب واقعی قدرت کیست. شلاق‌هائی که بر گرده جوانان می‌خورد و چوبه‌های داری که محکومان نگون‌بخت بر بالای آن آویزانند، در حقیقت روند اصلاحات را نشانه رفته است. جناح حاکم، عرصه‌ای را برگزیده است که می‌داند در آن، اصلاح‌طلبان حکومتی به علت محدودیت‌های ایدئولوژیک خود یارای مقاومت در برابر پراکندن وحشت در جامعه را ندارند. گماشتگان ولایت فقیه در حقیقت جبهه دوم خرداد و مردمی را تعزیر می‌کنند که در انتخابات به نامزدهای این جبهه رأی داده‌اند. این روزها دوره امثال گیلانی است که بار دیگر موقعیت را برای جولان‌دادن مناسب تشخیص داده‌اند.

در عین حال، مقاومت مردم در برابر اجرای علنی احکام شقاوت‌آمیز رو به گسترش است. تاکنون در چند مورد هنگام شلاق‌زدن جوانان و حداقل در یک مورد هنگام به دار آویختن یک جوان در تهران، این جنایات با تظاهرات اعتراض‌آمیز مردم مواجه شده است. در صورتی که محافظه کاران به این نمایش‌های مشمئزکننده ادامه دهند، باید انتظار گسترده‌تر و تعرضی‌ترشدن اعتراض‌های مردم را داشت. بیهوده نیست که برخی مقامات دولت خاتمی کوشیده‌اند حال که نمی‌توانند با اجرای حدود شرعی مخالفت کنند، آن را منوط به موافقت «شواری تأمین استان» کنند که قاعدتاً باید مسئول پیشگیری از وقوع شورش‌ها و اعتراضات باشد. البته این کوشش مقامات دولت خاتمی نیز مانند تلاش‌های دیگری از قبیل ملاقات کمال خرازی وزیر خارجه با هاشمی شاهرودی رئیس قوه قضائیه برای گوشزدکردن عواقب اجرای علنی حدود شرعی برای مناسبات بین‌المللی رژیم، بی‌ثمر مانده است.

حال که ولایت فقیه و گماشتگان آن مبارزه را به صحنه‌ای کشانده‌اند که در آن اصلاح‌طلبان حکومتی آجز شده‌اند، نیروهای آزادیخواه باید متقابلا تنها عرصه ممکن برای مقابله با این یورش دشمنان آزادی، یعنی عرصه اعتراضات مردمی را برگزینند. زمان اعتراضات گسترده مردمی به نمایش‌های قرون وسطائی اعدام و شکنجه در ملاء عام، فرا رسیده است. باید با مقاومت مردمی، هر گونه تلاش گزمگان ولایت فقیه برای به دارکشیدن و شلاق‌زدن انسانها را به کابوسی برای خود دژخیمان تبدیل کرد. مردم نشان داده‌اند که برای شرکت در چنین مقاومتی، آماده‌اند. ▣

دفتر تحکیم وحدت بر سر دو راهی انتخاب

گرایش مدرن یا سنتی؟

ادامه از صفحه اول

فراکسیون‌های مدرن (نواندیش) و سنتی مشهور شده‌اند. فراکسیون سنتی در حال حاضر در شورای مرکزی از اکثریت برخوردار است ولی در بدنه از اقلیت و برعکس فراکسیون مدرن در بدنه از اکثریت برخوردار است و در شورای مرکزی اقلیت.

فراکسیون مدرن با برگزاری انتخابات می‌خواهد اکثریت شورای مرکزی را بدست آورد و موقعیت خود را تثبیت کند. فراکسیون سنتی می‌کوشد وضعیت فعلی را حفظ کند.

تشنج در اجلاس

هنگام برگزاری پرسش و پاسخ در اجلاس «اردو»، حملات هواداران فراکسیون‌های مدرن و سنتی به همدیگر شدت گرفت که به مرور حملات کلامی میان اعضای شورای مرکزی علی‌الخصوص اکبر عطری از فراکسیون مدرن و حجتی از فراکسیون سنتی بالا گرفت و در لحظات پایانی حملات فیزیکی طرفداران فراکسیون‌های مختلف به یکدیگر به مضروب‌شدن افضلی از اعضای شورای مرکزی و جمعی دیگر انجامید.

علی افشاری:
مصاحبه با صدا و سیما
بزرگ‌ترین هزینه زندگی‌ام بود.

خواهر علی افشاری در اجلاس دفتر تحکیم وحدت اعلام کرد که علی افشاری از هیچ یک از مواضع خود نسبت به قبل از بازداشت عدول نکرده است و همچنان بر مواضع خود پافشاری می‌کند. وی سخنان برادرش را که در ملاقات اظهار کرده بود برای اجلاس دانشجویان نقل کرد.

به گفته وی علی افشاری به خاطر مصاحبه شرمنده همه دوستان خود و مردم شریف ایران است و این بزرگ‌ترین هزینه‌ای بوده است که وی در زندگی خود پرداخته و در دادگاه عوامل شکل‌گیری این مصاحبه و

فضای آن را اعلام خواهد کرد. بنابه اظهار وی علی افشاری حقیقت را فدای مصلحت نکرده و نخواهد کرد و در اولین فرصت تمامی صحبت‌های خود را در دادگاهی که بنابه خواست خود وی ـ که می‌خواهد علنی باشد ـ با مردم در میان می‌گذارد.

سخنان خواهر علی افشاری که بعد از ظهر همان روزی اظهار گردید که جلسه صبح آن روز به تشنج کشیده شده بود، به افزایش درگیری‌ها منجر گردید.

علی افشاری قبل از دستگیری در راس گرایش مدرن قرار داشت.

فراکسیون‌ها به حد نصاب نرسیدند.

دو فراکسیون دفتر تحکیم وحدت روز جمعه ۹ شهریور در جلساتی جداگانه سعی در انتخاب شورای مرکزی داشتند که به دلیل نرسیدن آرای هیچ‌کدام از این دو فراکسیون به حد نصاب یعنی دو سوم آرا موفق به انتخاب شورای مرکزی نشدند.

جلسه فراکسیون سنتی به رهبری حجتی با حدود ۲۰ تشکل برگزار شد و جلسه فراکسیون مدرن نیز زیرنظر شورای تحقیق با ۳۷ نماینده انجمن‌های اسلامی برگزار گردید.

مؤمنی یکی از اعضای شورای تحقیق اظهار داشت: در پی به حدنصاب نرسیدن جلسه شورای عمومی در تاریخ ۹ شهریور مطابق آئین‌نامه دفتر تحکیم وحدت این جلسه تا دو هفته آینده تشکیل می‌شود و آن جلسه با حضور نصف بعلاوه یک انجمن‌های اسلامی عضو دفتر تحکیم وحدت رسمیت خواهد یافت. روزنامه توسعه پیش‌بینی کرده است که فراکسیون مدرن با در اختیار داشتن بیش از نیمی از آرای شورای عمومی موفق به کسب اکثریت مطلق شورای مرکزی دفتر تحکیم خواهد شد.

انشعاب یا دمکراتیزه کردن دفتر تحکیم وحدت؟

هنوز معلوم نیست که چالش بین دو گرایش موجود در دفتر تحکیم وحدت به کجا منجر خواهد شد؟

آیا شکاف موجود، بزرگ‌ترین تشکل دانشجوئی را به سوی انشعاب سوق خواهد داد؛ و یا اینکه فراکسیون‌های موجود با برخورد دمکراتیک و پایبندی به پرنسیب‌های اساسنامه، امکان حیات گرایش‌های مختلف را فراهم ساخته و راه انشعاب را خواهند بست؟

روند دمکراتیزه‌کردن دفتر تحکیم وحدت می‌تواند فرصت‌های مناسبی را برای دوری از انحصارگرائی و کاهش زمینه‌های انشعاب فراهم آورد. ▣

اعلامیه هیات سیاسی ـ اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت

تهمینه میلانی باید بیدرنگ آزاد شود

از قلع و قمع زنجیره‌ای اندیشه جلوگیری کنیم

دادگاه انقلاب اسلامی تهران، روز جمعه گذشته، اتهام تهمینه میلانی، کارگردان نامدار سینمای ایران، راکه دو روز پیشتر دستگیر و زندانی شده بود، اعلام کرد. به موجب اطلاعیه این دادگاه اتهام خانم میلانی «حمایت از گروهک‌های ضدانقلاب و محارب نظام در آثار هنری‌اش» است.

دادگاه انقلاب اسلامی تهران بازداشت تهمینه میلانی و اتهام وارده به او را بر فیلم «نیمه پنهان» مبتنی کرده‌است. این در حالی است که فیلم مذکور با طی مراحل قانونی و دریافت مجوز از وزارت ارشاد به نمایش گذاشته شده‌است.

اقدام دادگاه انقلاب اسلامی تعرضی است به خانم میلانی و به حقوق شخصی و حرفه‌ای او اما این اقدام تنها تعرضی به یک اندیشه‌ورز و حقوق او نیست. تعرضی است به آزادی فکر و اندیشه تداوم و بسط سیاستی است که مخالفان اصلاحات و آزادی در قود قضائیه زیر عبای ولایت از مدتها پیش در جامعه ما در پیش گرفته‌اند. اینان قلع و قمع مطبوعات و روزنامه‌نگاران و نویسندگان را اکنون می‌خواهند به دیگر عرصه‌های اندیشگی و فعالیتهای فکری و هنری گسترش دهند. اقدام مذکور قلع و قمع زنجیره‌ای کانونهای اندیشه و اندیشه‌ورزی در ایران را هدف گرفته‌است.

مزید بر این‌ها، بازداشت خانم میلانی تعرضی به وزارت ارشاد و دولت خاتمی نیز هست، که تمکین به آن تنها دست قود قضائیه را برای تعرضات بیشتر به دولت و حقوق مردم بازتر خواهدکرد.

هیات سیاسی ـ اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) بازداشت خانم تهمینه میلانی را قویا محکوم می‌کند و خواهان آزادی بیدرنگ او است.

ما جامعه روشنفکری و نیروهای دمکرات کشورمان را به اعتراض گسترده علیه این دست اقدامات و برای دفاع از حق اندیشه و اندیشه‌ورزی فرا می‌خوانیم.

ما همچنین مقامات دولت و شخص آقای خاتمی را به برآمد فعال علیه این اقدام مطابق تعهدشان به دفاع از حقوق شهروندان فرا می‌خوانیم.

هیات سیاسی ـ اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۱۰ شهریور ۱۳۸۰

تاملی بر اطلاعیه دادگاه انقلاب در مورد دستگیری تهمینه میلانی

تهمینه میلانی آزاد شد ولی اطلاعیه دادگاه انقلاب در مورد دستگیری وی به علت تهیه فیلم «نیمه پنهان» او که اکنون روی اکران است، تکان‌دهنده بود. در این اطلاعیه، میلانی به «سوء استفاده از هنر»، «فعالیت علیه نظام و حمایت از گروهک‌های محارب و ضدانقلاب» و «تطهیر و ترویج اهداف شوم گروهک‌های مزبور» متهم شده و از سابقه میلانی در «گرایش به یکی از گروه‌های الحادی محارب» سخن به میان آمده بود.

گفته می شود آنچه خشم دادگاه انقلاب را برانگیخته، فیلم «نیمه پنهان» است که به روایت زندگی جوانانی می‌پردازد که علیه رژیم شاه مبارزه می‌کردند و بعد از انقلاب نیز مورد سرکوب حکومت اسلامی قرار گرفتند. میلانی در مصاحبه‌ای در مورد این فیلم گفته است که داستان فیلم بر اساس واقعیات تنظیم شده است. وی افزوده است که شمار زیادی از دوستان خود او در دهه ۶۰ اعدام شده‌اند.

فیلم «دو زن» میلانی پیش از این در داخل و خارج از ایران با استقبال زیادی مواجه شده و در خارج از ایران جوایزی به خود اختصاص داده بود. فضای «دو زن» نیز پیرامون زندگی دو دانشجوی دختر در اواخر دهه ۵۰

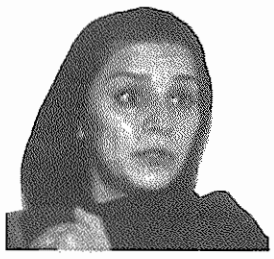

و اوایل دهه ۶۰ است. در حالی که «دو زن» به تحمیل‌های جامعه مردسالار به زنان پرداخت و به نوبه خود عصبانیت محافظه کاران حاکم را باعث شد، «نیمه پنهان» با صراحت بیشتری موضوعاتی را طرح کرده است که از نظر سران حکومت ولایت فقیه در حوزه «مطلقاً ممنوع» محسوب می‌شود. اکنون دستگاه سرکوب ولایت فقیه با تیزترین تیغ خود یعنی دادگاه انقلاب علیه کارگردانی اقدام می‌کند که از او به عنوان مطرح‌ترین کارگردان زن سینمای ایران و از امیدهای آینده سینمای جوان ایران یاد می‌شود.

جنایاتی که حکومت جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ علیه یک نسل از جوانان ایرانی مرتکب شد، به تدریج به صفحات مقالات و کتابها و آثار هنری راه می‌یابد. حال که به نظر می‌رسد اصلاح‌طلبان و محافظه کاران حکومت در نوعی توافق اعلام نشده، پرده سکوت بر واقعیات تاریخی سرکوب سنگین دهه ۶۰ کشیده‌اند و در نتیجه، بحث سیاسی تاریخی در مورد این دوره بسیار محدود است. برخی هنرمندان و نویسندگان در آثار خود رسالت این یادآوری تاریخی راکه برای سلامت هر گونه بحث پیرامون اصلاحات و مردم‌سالاری و حقوق مردم ضرورت مطلق دارد، بر عهده گرفته‌اند. هنرمندان شجاعی مانند خانم میلانی اکنون جور اصلاح‌طلبانی را می‌کشند که به رسالت «تابوشکنی» خود عمل نکرده‌اند.

اتهامات سنگین دادگاه انقلاب علیه خانم میلانی، باید زنگ خطری در گوش همه کسانی باشد که نگران اقدامات بعدی محافظه کاران و مشت آهنین آنان یعنی قوه قضائیه‌اند. ▣

افق تازه در دفتر تحکیم وحدت

فراکسیون مدرن یا سنتی؟

ادامه از صفحه اول

می‌توان گفت جنبش دانشجوئی که دفتر تحکیم وحدت جزو آن بحساب می‌آید، دوره رکود را پشت سر گذاشته و وارد دوره فعال و پویائی خود شده است.

در چنین شرایطی که جنبش دانشجوئی خود را باز می‌یابد، مهمترین مسئله یعنی استقلال جنبش دانشجوئی از حکومت و جناح‌های حکومتی در تمام ابعادش مطرح می‌باشد. این موضوع دفتر تحکیم وحدت را که سابقه وابستگی به حکومت دارد، به بحران کشانده است.

بر بستر آنچه که گفته شد در طی سالهای اخیر گرایشی نو در شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت و تعداد زیادی از انجمن‌های اسلامی دانشگاههای کشور شکل گرفته است که بر استقلال جنبش دانشجوئی و دفتر تحکیم وحدت از حکومت و جناح‌های حکومتی پای می‌فشرد. صاحبان این گرایش دریافته‌اند که وابستگی به جناح‌های حکومتی، جنبش دانشجوئی را از حرکت مستقل و اتخاذ استراتژی و تاکتیک‌های متمایز از جناح‌ها باز می‌دارد.

آنها به عینه دیده‌اند که چگونه جناح اصلاح‌طلب با اتخاذ سیاست «آرامش فعال» و تحمیل آن بر دفتر تحکیم وحدت، جنبش دانشجوئی را بسوی انفعال سوق داد. در حالیکه خصوصیت جنبش دانشجوئی نه انفعال، آرامش و سکوت بلکه تحرک، پویائی و اعتراضی است. این امر بمثابه کم‌بهادادن به رشد عقلانیت در حرکات دانشجویان نیست.

گرایش نو و مدرن در صفوف دفتر تحکیم وحدت بتدریج تقویت شده و انجمن‌های اسلامی تعداد قابل توجهی از دانشگاههای کشور را در بر گرفته است. این گرایش بر فاصله گرفتن از اصلاح‌طلبان حکومتی، استقلال دفتر تحکیم وحدت از جبهه مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، پویائی جنبش دانشجوئی و اتخاذ استراتژی و سیاست‌های مستقل تاکید دارد. در حالیکه گرایش سنتی هم‌چنان در موضع پیوند دفتر تحکیم وحدت با اصلاح‌طلبان حکومتی و ولی فقیه ایستاده است.

زمانیکه شکاف در درون دفتر تحکیم وحدت در اجلاس‌های آن آشکار گشت، روزنامه‌های وابسته به جناح حاکم تلاش نمودند که این شکاف را تعمیق بخشند و قوه قضائیه عامدانه وارد عمل شد تا عده‌ای از حاملان گرایش مدرن را از صحنه خارج سازد تا وزنه بسود گرایش سنتی و بزیان گرایش مدرن تغییر یابد. دستگیری علی افشاری که از گرایش اول دفاع می‌کرد، به این موضوع نیز بر می‌گشت.

در انتخابات ریاست جمهوری گرایش مدرن موضع انتقادی نسبت به خاتمی داشت و رای به خاتمی را رای انتقادی تلقی می‌کرد. در حالیکه گرایش سنتی همراه با اصلاح‌طلبان حکومتی موضع بی‌قید و شرط داشت.

تضاد بین این دو گرایش در ماههای اخیر تشدید یافته و به مسائل تشکیلاتی و درگیری‌های درونی کشیده است. درگیریها در اجلاس سالانه دفتر تحکیم وحدت به اوج رسید و منجر به کتک‌کاری گردید.

خامنه‌ای با توجه به این شکاف به این اجلاس پیام فرستاد و از کانال عوامل خود کوشید که گرایش سنتی را تقویت کند. این گرایش نیز که دست بالا را در شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت دارد و از برگزاری انتخابات برای انتخاب شورای جدید اجتناب می‌ورزد، به پیام خامنه‌ای پاسخ داد.

گرایش مدرن که از حمایت وسیعی در بین دانشجویان و انجمن‌های اسلامی دانشگاههای کشور برخوردار است، خواستار برگزاری انتخابات زودرس است. ۳۲ تشکل دانشجوئی از برگزاری انتخابات حمایت می‌کنند. اگر گرایش مدرن در یک انتخابات آزاد بتواند در موضع اکثریت در شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت قرار گیرد، زمینه برای استقلال بزرگترین تشکل دانشجوئی از قدرت‌های حاکم، فراهم خواهد شد و افق‌های تازه‌ای به روی جنبش دانشجوئی گشوده خواهد شد. ▣

www.iran-archive.com

اصلاحات معتدل یا رادیکال؟

خاتمی بعد از انتخابات ۱۸ خرداد با روشنی بیشتری نسبت به سابق چهره خود را ترسیم می‌کند و جایگاه خود را در جنبش اصلاحات باز می‌یابد.

خاتمی چندین بار در سخنرانی‌هایش روش اعتدال را ستوده و افراط و تفریط را نکوهیده است. در برنامه، استراتژی و عملکرد خاتمی مشهود است که این اظهار نظر تنها به روش و شیوه کار وی بر نمی‌گردد، بلکه دقیقاً ناظر بر انتخاب او از بین گرایش‌های موجود در جنبش اصلاحات است که از مدتها قبل این تمایزات مشهود گشته است.

کابینه‌ای که خاتمی به مجلس معرفی کرد، نمونه روشنی از گرایش و روش اعتدال او بود. او از معرفی چهره‌های رادیکال و شاخص اصلاح‌طلب که مواضع پایدار و رادیکالی نسبت به اصلاحات دارند، اجتناب ورزید و ترکیبی را معرفی نمود که عمدتاً از عناصر خنثی و معتدل بودند. در حالیکه در کابینه قبلی لااقل دو نفر (عبدالله نوری و مهاجرانی) حضور داشتند که بحث پایداری در مقابل محافظه کاران و قاطعیت در پیشبرد اصلاحات، حساسیت خامنه‌ای و مخالفین اصلاحات را برانگیخته بودند.

خاتمی می‌خواهد اصلاحات را با هزینه و حساسیت کمتر، با گام‌های کند و با خنثی‌کردن و یا جلب بخشی از محافظه کاران پیش ببرد. سیاست خاتمی همچنان دورزدن ولی فقیه، جلب و یا بی‌طرف نگه‌داشتن او است. گزینش اعتدال‌گرائی و پیشبرد اصلاحات با خصوصیاتی که بر شمرده شد، عکس‌العمل کمتری را از جانب گرایش سنتی و مصلحت‌گرای محافظه کاران برانگیزد و زمینه را برای تضعیف بخش افراطی آن فراهم خواهد آورد. خاتمی می‌خواهد با کاهش خشونت در جامعه در جو آرام و دور از تشنج برنامه‌های خود را پیش ببرد. در چنین حالتی الزاماً از وزن توسعه سیاسی کاسته خواهد شد و بر وزن برنامه اقتصادی افزوده خواهد گشت.

اکنون می‌توان گفت که خاتمی با گذران دوره چهار سال اول ریاست جمهوری، در دوره دوم به چنین انتخابی دست زده است.

خاتمی با این انتخاب مرز معین و روشنی بین خود و گرایش اصلاحات رادیکال (نه الزاماً اصلاح‌طلبان رادیکال) کشیده است. این مرزبندی تمایزات را در بین اصلاح‌طلبان پر رنگ‌تر خواهد کرد و از سیالیت موجود خواهد کاست.

* * *

ما تاکنون از جنبش اصلاح‌طلبانه در کشور و از روند اصلاحات دفاع کرده‌ایم. معتقدیم که مردم در انتخابات دوم خرداد، شوراهای محلی، دوره ششم مجلس شورا و انتخابات ۱۸ خرداد اصلاحات و تداوم اصلاحات را برگزیدند.

گزینش اصلاحات نه از بالا بلکه از پائین و توسط مردم صورت گرفته است در عین حالیکه جریانی در حکومت بر اثر تحولات فکری - سیاسی به گزینه اصلاحات رسیده بود. جنبش اصلاحات قویترین و پردامنه‌ترین گرایش در جامعه ما است.

اما ما همواره اعتقاد داشتیم و داریم که جامعه ما نیازمند تحولات رادیکال و پایه‌ای است و این موضوع نه امر ذهنی که امر عینی است و از تضادهای موجود در جامعه و از مطالبات اکثریت مردم ما بر می‌خیزد. سمت این تحول دگرگونی ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه و استقرار مردم‌سالاری و جمهوری لائیک در کشور است. بنظر ما اصلاحات نمی‌تواند ولایت فقیه را دور بزند. تداوم اصلاحات به سد ساختاری ولایت فقیه برخورد. دستگاه ولایت فقیه با تمام قوا وارد عمل شد و در مقابل اصلاحات ایستاد و به آن ضربات کاری وارد آورد.

اگر جنبش اصلاح‌طلبی باین مهم بی‌اعتنا بماند یا فاقد برنامه و نقشه‌ای برای دمکراتیزه کردن ساختار سیاسی باشد و قوای خود را برای تحقق آن بسیج نکند، بتدریج ولی فقیه و نهادهای غیرانتخابی و جناح تمامیت‌گرا یا اصلاحات را هضم خواهند کرد و یا آن نوع اصلاحات را تحمیل خواهند کرد که محدود، کم دامنه و سطحی خواهد بود. اصلاحاتی که با ساختار سیاسی ولایت فقیه تماس برقرار نخواهد کرد و پایه‌های حکومت باند مافیای قدرت سیاسی را متزلزل نخواهد نمود.

ما معتقد به اصلاحات رادیکال هستیم و از اصلاحات رادیکال دفاع می‌کنیم. بنظر ما اصلاحات رادیکال می‌تواند سد ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه را بشکند و زمینه‌های استقرار مردم‌سالاری را فراهم آورد. جایگاه ما در بین اصلاح‌طلبان رادیکال و اصلاحات رادیکال قرار دارد. ▣

(گروه سیاسی)

بخش‌هائی از سخنان دکتر علی‌رضا علوی‌تبار در اردوی سالانه دفتر تحکیم وحدت

در جبهه اصلاح‌طلبان با ۳ دایره مواجه هستیم

ما در جبهه اصلاح‌طلبان ما با ۳ دایره مواجه هستیم: یک دایره بزرگ که همان جبهه دوم خرداد است که نیروی اصلی اصلاح‌طلبان را تشکیل می‌دهد و پیشینه آنان به خط امام بر می‌گردد و ۲ دایره کوچک که یک دایره متعلق به نیروهای ملی - مذهبی است که با دایره بزرگ گاهی اوقات همپوشانی دارند و دایره دیگر شامل نیروهای لیبرال دموکرات و سوسیال دمکرات می‌شود که کمتر پیشینه مذهبی دارند و بعد از انقلاب در درون حاکمیت نبوده‌اند. این ۳ دایره در دایره بزرگ‌تر اصلاح‌طلبی قرار می‌گیرند.

چپ سنتی، مصلحت - عملی گراها و چپ مدرن ۳ قطب یک مثلث را تشکیل می‌دهند که بطور نمونه حزب مشارکت، دفتر تحکیم وحدت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بر روی ضلعی قرار می‌گیرند که آن ضلع چپ سنتی را به چپ مدرن متصل می‌کند و حزب همبستگی، حزب اسلامی کار روی ضلعی قرار می‌گیرند که چپ سنتی را به مصلحت عملی‌گراها وصل می‌کند و در نتیجه چون مصلحت عملی‌گراها هم در جبهه اصلاح‌طلبان وجود دارد و هم در جبهه مقابل می‌توان آنها را یافت، بخشهائی از اصلاح‌طلبان به بخشی از محافظه کاران بسیار نزدیک هستند.

سایر گروهها بدنبال این جبهه حرکت می‌کنند. خاتمی نماد جنبش اصلاحات است اما نمی‌خواهد رهبری آنرا بر عهده بگیرد. لذا سعی می‌کند از موضع یک رئیس جمهور فراجناحی سخن بگوید که به نظر من این یک خطای استراتژیک از سوی خاتمی است و ایشان باید در حاکمیت نماینده یک گروه خاص باشد. به نظر می‌رسد خاتمی همواره ۴ اولویت را مد نظر قرار می‌دهد و بر اساس این اولویتها رفتار می‌کند:

۱ - پرهیز از درگیری و بحران نخستین اولویت خاتمی است. خاتمی به شدت نسبت به اینکه اقدامی بکند که تنش و بحران در جامعه ایجاد شود پرهیز دارد.

۲ - بازسازی مشروعیت کل نظام. بدلیل دلبستگیهائی که به نظام جمهوری اسلامی دارد سعی می‌کند این سیستم را از بحرانها دور کند.

۳ - تغییر نظام تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی در کشور است. خاتمی پذیرفته است که نظام تصمیم‌گیری دچار نقصهای بیشماری است و باید یک نظام تصمیم‌گیری دمکراتیک و عقلانی را طراحی کرد.

۴ - تشنج‌زدائی با جهان خارج آخرین اولویت آقای خاتمی است. خاتمی حاضر است هر کدام از این اولویتها را قربانی اولویتهای قبلی بکند. اگر بداند اصلاح نظام تصمیم‌گیری تنشهائی را در جامعه ایجاد می‌سازد از این اولویت دست بر می‌دارد تا تنش و بحران در جامعه ایجاد نشود.

خاتمی با ۲ محدودیت روبروست:

۱ - پیشینه خاتمی و میراث گذشته وی نخستین محدودیت برای ایشان است. خاتمی سابقه زیادی در حاکمیت داشته است و نمی‌تواند این هویت و پیشینه را نادیده بگیرد.

۲ - تقسیم واقعی قوا در ایران. اگر قدرت را در ایران به یک قرص نان تشبیه کنیم بیش از ۵۰ درصد دیگر بین قوا تقسیم شده است که قوه مجریه فقط در ۱۰ درصد آن سهیم است. در حقیقت کمترین سهم به دولت داده شده است. همچنین در ایران مرزهای قدرت نیز مشخص نیست و نسبت به شخصیت افراد می‌تواند تغییر پیدا کند. ▣

اطلاعیه هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

رای اعتماد مطلق مجلس شورا به کابینه به زیان تداوم اصلاحات است

نمایندگان مجلس شورا بعد از چند روز بحث و گفتگو به همه وزرای پیشنهادی خاتمی رای دادند. رای اعتماد مطلق مجلس به همه وزرا با ناباوری افکار عمومی و محافل سیاسی روبرو شد.

کابینه‌ای که خاتمی به مجلس معرفی کرد، برآمده از ۱۸ خرداد و رای اکثریت مردم نبود. زمانی که خاتمی لیست پیشنهادی‌اش را به مجلس شورا ارائه نمود، موج مخالفت و اعتراض در بین افکار عمومی، مطبوعات و مجلس شورا علیه آن برخاست. معترضین بر این نظر بودند که اساس ترکیب کابینه قبلی حفظ شده و ترکیب معرفی‌شده فاقد چهره‌های شاخص اصلاح‌طلب می‌باشد و قادر نخواهد شد اصلاحات را تداوم و تعمیق بخشد و مطالبات مردم را برآورده سازد.

عده قابل‌توجهی از نمایندگان هم جزو معترضین بودند و از تعهدشان نسبت به مردم و از مخالفت‌شان با تعدادی از وزرای معرفی‌شده صحبت می‌کردند. سخنان آنها این انتظار را بوجود آورده بود که نمایندگان مجلس با عدم رای اعتماد به عده‌ای از وزرای پیشنهادی، به خاتمی پیام خواهند داد که کابینه وی، کابینه اصلاحات نیست و مجلس بر تعهدات خود نسبت به رای‌دهندگان پایبند است.

اما مجلس شورا بجای ایستادگی به کابینه‌ای رای اعتماد مطلق داد که افکار عمومی آنرا کابینه اصلاحات نمی‌داند. رای اعتماد به کابینه، مجلس شورا را در وضعیت دشواری قرار خواهد داد و بسیاری کسانی را که به تداوم اصلاحات رای داده‌اند، ناامید خواهد ساخت.

ما اقدام خاتمی برای ارائه ترکیب کابینه ضعیف، ناکارآمد و فاقد چهره‌های شاخص اصلاح‌طلب و رای مجلس به آن را کرنش در مقابل مخالفین اصلاحات و به زیان روند تداوم اصلاحات ارزیابی می‌کنیم.

هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
اول شهریور ماه ۱۳۸۰

عیسی سحرخیز:

جبهه دوم خرداد، رهبری یا یک گروه تولید فکر و برنامه ندارد

خطری که برای روند اصلاحات وجود دارد، این است که جریان محافظه کار جبهه دوم خرداد، بتواند قدرت بگیرد و شرایط را به نفع خود، تثبیت کند.

عیسی سحرخیز، مدیرکل پیشین مطبوعات داخل وزارت فرهنگ و ارشاد، در گفتگو با خبرنگار سیاسی ایسنا با بیان مطلب فوق اظهار داشت: اگر این امر محقق شود و در کنار آن، جریان پیشروی جبهه دوم خرداد، به دلیل ضربه‌ها و هزینه‌های فراوانی که در چهارسال گذشته از جمله به صورت بازداشت، زندان و تشکیل پرونده تحمل کرده‌اند، نتوانند ابتکار عمل را در دست گیرند، ممکن است باعث پیدایش نوعی دوگانگی و فاصله در درون دوم خردادی‌ها شود. به عبارت دیگر در چنین شرایطی امکان دارد شکاف میان دولت و مردم که در چهار سال گذشته بسیار اندک شده بود، دوباره گسترش و افزایش یابد.

وی ادامه داد: در این صورت، مردم، نه تنها محافظه کاران را قبول نخواهند داشت، بلکه دولت یا بخشی از جریان اصلاح‌طلب را به اتهام محافظه کاری و نپرداختن به مطالبات آنان، کنار می‌گذارند. در واقع در چهار سال آینده، این شکاف و فاصله را به گونه‌ای دیگری مشاهده می‌کنیم.

مدیر مسئول روزنامه توقیف‌شده اخبار اقتصاد، همچنین گفت: لازم است که دو مبحث را از یکدیگر جدا کنیم، یکی جنبش اجتماعی است که در جامعه وجود دارد و در واقع بخشی از آن را دولت تشکیل می‌دهد. چنین جنبشی چه مورد اقدام دولت واقع شود و چه نشود، به طور طبیعی، تا مرحله‌ای پیش خواهد رفت. نکته دیگر این است که چه کسی رهبری جبهه دوم خرداد را در اختیار بگیرد و چه جریان‌هائی به عنوان طراحان برنامه و عمل‌کنندگان آن عمل کنند.

وی در ادامه با اشاره به موارد یاد شده، اضافه کرد: دولت، کار خود راانجام می‌دهد. من هم گمان می‌کنم با توجه به صحبت‌ها و برنامه‌هائی که آقای خاتمی مطرح کرده است، تمام تلاش وی بر این است که در چهار ساله دوم به جای شعارهای پیشین که مبنی بر پی‌گیری توسعه سیاسی و فرهنگی است، بیشتر به رفع مشکلات اقتصادی و امور اجتماعی مردم خواهد پرداخت.

سحرخیز، در بخش دیگری از سخنان خود، با اشاره به غیرمنتظره بودن پیروزی جبهه دوم خرداد در انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶ تصریح کرد: این جبهه، به دلیل آن که وارد صحنه‌ای شده بود که برای خود، پیروزی مرحله به مرحله‌ای دست‌یافتن به نهادهای انتخابی را متصور نبود، نه برنامه‌های مدونی داشت و نه کارهائی که آن را به اجرا بگذارند. ضمن آن که آقای خاتمی نیز با مسائلی برای انتخاب وزیرانش روبرو بود و شعار و اقدام اصلی، توسعه سیاسی و فرهنگی به شمار می‌آمد.

وی با بیان این که جبهه دوم خرداد، در زمینه‌های توسعه و فرهنگی، قانونگرائی و تاکید برای اجرای قانون اساسی در نهادهای جامعه مدنی پیروز بوده است، اظهار داشت: آقای خاتمی در طول این چهارسال، به گونه‌ای عمل کرد که جریان محافظه کار هم مجبور شد که به قانونگرائی گردن نهاد و حتی استمساک به قانون را بپذیرد.

سحرخیز، در ادامه گفتگوی خود با ایسنا با نسبی ارزیابی کردن این موقعیت، افزود: چه دولت و چه جنبش اجتماعی که در ایران وجود دارد، در سمت و سو، موفق بوده است ولی در زمینه سرعت اصلاحات موفقیت لازم را نداشته است.

بویژه این که هم زیر فشار روانی و جوسازی‌های جریان ضداصلاحات و محافظه کار مجبور شده است که در برخی از موارد، عقب‌نشینی کند و هم در جاهائی که آنان وارد عمل شده‌اند، از ابزارهای لازم، استفاده نکرده است. البته دلیل این امر، آن است که در عمل، رهبری اصلاحات را در کنار رهبری دولت نداشته‌ایم. چرا که تا مدت بسیاری زیادی گمان می‌شد که آقای خاتمی باید این کار را انجام دهد؛ اما ایشان نشان داد که تمایلی برای رهبری جبهه اصلاح طلبان ندارد. هم‌اکنون نیز کمبود رهبری یا یک گروه تولید فکر و برنامه، ضعف جبهه دوم خرداد محسوب می‌شود.

سحرخیز، در پایان پیرامون اصولی‌که در چشم‌انداز آینده اصلاحات باید مورد توجه قرار گیرند، خاطرنشان ساخت: آنچه خواست دولت و مردم است،پذیرش در چارچوب قانون عمل‌کردن است.

مساله دیگر، این است که باید دریابیم رهبری جبهه دوم خرداد، با چه جریان و گروهی خواهد بود. ضمن آن که ستاد تولید فکر و برنامه جبهه دوم خرداد نیز باید فعالیت خود را آغاز کند. از سوی دیگر، لازم است نهادسازی لازم و تدوین برنامه بلندمدت برای زمانی که آقای خاتمی دیگر رئیس جمهور نیست، انجام شود.

ولایت فقیه سد راه تداوم اصلاحات است

در شیوه حرکت خامنه‌ای بعد از انتخابات ۱۸ خرداد تمایزاتی با یک سال قبل مشاهده می‌شود. او بعد از انتخابات مجلس شورا تا انتخابات ۱۸ خرداد در موارد متعددی مستقیماً وارد عمل شد و هدایت یورش به اصلاحات را در دست گرفت. بدستور او روزنامه‌های منتقد و مستقل بسته شد، لایحه مطبوعات از دستور کار مجلس خارج شد، نیروهای ملی - مذهبی دستگیر و روانه زندان شدند. در بسیاری از اقداماتی که علیه اصلاحات صورت گرفته، او ابتکار عمل را در دست داشت.

اقدامات وی و تقابل علنی او با اصلاحات موجب شد که چهره سرکوبگر و ضد اصلاحات او در بین مردم آشکارتر شود. لعن و نفرین‌ها، انتقادها و فحش‌های مردم متوجه او شود. برای اکثریت مردم روشن شد که او هدایت تهاجمات علیه اصلاحات را بدست گرفته است.

از انتخابات ۱۸ خرداد به این سو، خامنه‌ای سعی کرد که از نهادهای وابسته به ولایت فقیه هزینه کند. لذا مسائلی را به مجمع تشخیص مصلحت نظام محول نمود و تصمیمات آن را مبنا قرار داد. در مسئله «بررسی و تحقیق از صدا و سیما» و نیز انتخاب حقوق‌دانان شورای نگهبان او چنین عمل کرد.

مبنا قراردادن تصمیمات مجمع تشخیص مصلحت نظام بمعنی آن نبود که گویا ولی فقیه از رای ۲۲ میلیونی مردم در ۱۸ خرداد متاثر شده و می‌خواهد با اصلاحات همراهی کند و یا حداقل اینکه در تقابل آن قرار نگیرد، توهمی که در بین برخی محافل سیاسی پدید آمده بود. او به مواضع رفسنجانی و ایستادگی او در مقابل اصلاحات و ترکیب موجود «مجمع» که بسود جناح حاکم است، آگاه است. از این مجمع مصوبه‌ای بیرون نمی‌آید که بسود اصلاحات باشد. در دو موردی که تصمیم‌گیری به مجمع محول شد، مصوبه مجمع بزیان مجلس شورا بود.

قصد خامنه‌ای از احاله مضوعات به مجمع، از زیر ضرب خارج‌ساختن ولی فقیه است. او پی برده است که هر چه بیشتر علناً وارد کشاکش‌های درون حکومت شود و بزیان اصلاحات و بسود جناح حاکم عمل کند، بیشتر در بین مرد زیر ضرب خواهد رفت. عملکرد وی بعد از انتخابات مجلس شورا، زمینه را برای کانونی‌شدن شعارهای مردم علیه ولی‌فقیه فراهم می‌کرد. مشابه آنچه قبل از انقلاب بهمن در مورد محمدرضا شاه پیش رفت.

بنظر می‌رسد که خامنه‌ای با وقوف به این امر، تصمیم گرفته است که بیشتر از نهادهای وابسته به ولایت فقیه هزینه کند نه از ولی فقیه. موضع وی در مقابل اصلاحات تغییر نیافته است. او همچنان از قوه قضائیه که روزنامه‌نگاران، فعالین سیاسی، نمایندگان مجلس شورا و اصلاح‌طلبان رادیکال را سرکوب می‌کند، جوانان را در ملاء عام شلاق می‌زند، محکومین را در میادین به دار می‌کشد، حمایت می‌کند. قوه قضائیه ابزار سرکوب ولی فقیه است. بدون حمایت همه‌جانبه ولی‌فقیه، قوه قضائیه قادر نبود که در چنین ابعادی به سرکوب دست بزند.

آنچه مشخص است خامنه‌ای با اتخاذ چنین تاکتیک‌هائی قادر نخواهد شد که نقش ولی‌فقیه را در سرکوبها و ایجاد موانع در مقابل روند اصلاحات بپوشاند. اکثریت مردم بر عملکرد خامنه‌ای آگاهی دارند و او را مسئول فلاکت و بدبختی‌های خود می‌دانند.

ولی فقیه و ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه سد راه تداوم و تعمین اصلاحات است. این موضوع به تاکتیک‌های خامنه‌ای در این یا آن مرحله برنمی‌گردد، بلکه امر ساختاری است. ولی فقیه مشخصاً در مقابل اصلاحات ایستاده است و تاکنون در به رکودکشاندن اصلاحات نقش بارزی ایفا نموده است.

عملکرد ولی‌فقیه به جنبش اصلاحات امکان نمی‌دهد که او را دور بزند و یا به موضع بیطرف بکشاند. چراکه او نه در موضع انفعال نسبت به اصلاحات، بلکه فعالانه به مقابله با اصلاحات برخاسته است و می‌خواهد آن اصلاحاتی راکه مد نظر دارد جایگزین توسعه سیاسی نماید.

اصلاحات در تداومش بجائی رسیده است که بدون نفی ساختار سیاسی موجود قادر به پیشروی نیست. نهادهای انتخابی که منتخب نزدیک به ۷۰ تا ۸۰ درصد مردم هستند حدود ۲۰ درصد قدرت را در جمهوری اسلامی در دست دارند و نهادهای غیر انتخابی، ولی فقیه و جناح حاکم که صاحب رای ۱۵ درصد مردم هستند حدود ۸۰ درصد قدرت را قبضه کرده‌اند. طبیعی است که در چنین توازن قوائی اصلاحات به سد ولی فقیه و نهادهای غیر انتخابی برخواهد خورد.

(گروه سیاسی)

www.iran-archive.com

خاطرات یک زندانی سیاسی

«... تا کشتار»

جاسم هردان

قسمت پایانی

۵ ـ زندان «فجر» اهواز

زندان فجر، ساختمانی شبیه به یک مدرسه شبانه‌روزی داشت و قبل از انقلاب بخشی از کاباره نایت‌کلابی را تشکیل می‌داد به نام کاباره «میترا» که در ابتدای خیابان کمپلو و راه اصلی ورود به شهر اهواز ساخته شده بود.

دهه پنجاه، که اهواز به داشتن بزرگترین مرکز فحشای کشور معروف شده بود، تابلوهای نورانی و بزرگ کاباره میترا، چشم مشتاقان را خیره می‌کرد و عشرت‌طلبان را برای تماشای رقص، آواز و بهره‌مندشدن از سایر خدمات کاباره فرا می‌خواند. پس از سرنگونی حکومت وابسته شاه، این محل توسط دادگاه انقلاب مصادره شد. سالهای بعد از ۶۰ و آغاز سرکوب نیروهای انقلاب در کشور، هنگامی که جوانان آزادیخواه ایران، فوج فوج گرفتار دادگاه‌های قرون‌وسطائی جمهوری اسلامی شدند، حکومت با کمبود زندان مواجه گردید. بنابراین نیاز روزافزون، در ساختمان کاباره میترای سابق، تغییراتی داده شد و عجولانه از آن عشرتکده زندانی ساختند و نام «فجر» بر آن گذاشتند، نامی که بزودی در میان زندانیان و بعد خانواده‌ها و مردم شهر تغییر یافت و به زندان «زجر» معروف گردید.

بندهای این زندان بصورت ردیف اطاقهائی بود که در یک راهروی سراسری باز می‌شدند. در هر اطاق تقریباً سه ردیف تخت فلزی سه طبقه قرار داشت و مجهز به حمام و توالت نیز بود. مجموعه زندان شامل چند بخش می‌شد. قسمت اداری زندان، سمت خیابان کمپلو قرار داشت. یک مسجد خیلی بزرگ، محل ملاقات، یک ردیف سلول انفرادی و سه بند مجزای «ما» مانند، کل زندان را تشکیل می‌داد. چهار برج دیده‌بانی در چهارگوشه زندان از دور نمایان بود و نظر مردمی راکه در آن مسیر در رفت و آمد بودند جلب می‌کرد.

سه بند مجزای «فجر»، بتدریج به بندهای فرعی‌تری نیز تقسیم شدند. کشیدن دیوار بین اطاقها و جداکردن زندانیان امری رایج بود و تا سال ۶۷ و کشتار زندانیان سیاسی ادامه داشت.

اولین گروه زندانیان شاید در اواخر سال ۶۲ از کارون به این زندان منتقل شدند. گروه‌های بعدی بتدریج و در پایان سال ۶۳ و اواخر سال ۶۵. می‌توان گفت تا سال ۶۶ تقریباً همه زندانیان سیاسی از کارون به فجر، جابجا شده بودند. یک بند مخصوص زنان، چند بند کوچک و مجزا مخصوص مردان و یک ردیف سلول انفرادی مخصوص زندانیانی بود که به دلایل مختلف و اغلب برای تنبیه به سلول انفرادی فرستاده می‌شدند.

بطور کلی، زندان فجر زیر نظر نیروهای سپاه و کمیته اداره می‌شد. ابتدا توابین در اداره امور داخلی بندها، نقش اصلی را داشتند ولی بسرعت این نقش کمرنگ شد و در سالهای ۶۵ و ۶۶ کاملا حذف گردید. علت چنین روندی، از یکسو بی‌اثر شدن روشهای تواب‌سازی و از سوی دیگر آزادشدن توابین قدیمی بود. با آزادشدن هر توابی که برای اذیت و آزار زندانیان از هیچ اقدامی پرهیز نداشت، یک تواب شرمگین و کم‌آزار، بجایش قرار می‌گرفت و بتدریج هم افراد حاضر نمی‌شدند که مسئولیتی در ارتباط با زندانیان بپذیرند و سعی داشتند، خودشان را گرفتار دردسر نکنند. فضا چنان تغییر کرده بود که توابین در موضع دفاعی قرار گرفته، زیر بار مقامات زندان نمی‌رفتند. بعلاوه اوضاع عمومی کشور هم بسمت نوعی ثبات و آرامش پیش رفته بود. این آرامش گورستانی، در زندان نیز انعکاس داشت. زندانیان با توجه به بی‌اثرشدن شیوه‌های گذشته اعمال فشار بر زندانیان، سعی داشت با روشهای ملایم‌تری مقاومت زندانیان را درهم بشکند و به آنان بقبولاند، «همه چیز تمام شده!» و باید به فکر خودشان باشند. کم‌کم با اجرای عفو در سالگرد ۲۲ بهمن سالهای ۶۵ و ۶۶ احکام زندانیان شکسته شد. اواخر سال ۶۵ اولین افرادی که مدت محکومیتشان تمام شده بود و ملی‌کشی می‌کردند بدون مصاحبه و دادن امتیازی به زندانیان آزاد شدند. شرایط جدید هم نویدبخش بود و زندانیان را امیدوار می‌ساخت که بدون آلوده‌شدن هم می‌توان از زندان خلاص شد و هم تحمل حبس را تا حدی فرسایشی کرد. برخی زندانیانی که انگیزه‌های سیاسی ـ اجتماعی خودشان را بتدریج از دست داده بودند و امیدی هم به تحولات نداشتند، دچار وسوسه شدند. با این وجود، جو عمومی زندان، قابل تحمل‌تر و بسیار مناسب‌تر از سالهای قبل بود. در سال ۶۶ اغلب زندانیان به وضع خویش عادت کرده بودند و تحمل حبس کار چندان دشواری به نظر نمی‌آمد.

۶ ـ سال ۶۷، سال فاجعه

سال ۶۷ با ملاقات چند ساعته زندانیان، بدون حضور سمج مامورین آغاز شد. مقامات به همه افرادی که برای ملاقات آمده بودند، اجازه دادند. زندانیان سیاسی، پس از سالها موفق شدند بستگان درجه دو و حتی همسایگانشان را نیز ملاقات کنند. در همین ملاقات چند ساعته نوروزی، کتابهائی هم به زندان آورده شد که تا آن تاریخ سابقه نداشت و موجب مسرت و شادمانی بود.

سال ۶۷ با این آغاز خوب و استثنائی، بتدریج رنگ دیگری بخود گرفت و به کشتار ناجوانمردانه زندانیان منجر شد. شکستهای پی‌درپی نیروهای نظامی ایران در جبهه‌های جنگ، گسترش وسیع مخالفت مردم با ادامه جنگ، استفاده عراق از سلاحهای کشتار جمعی، تلفات سنگین جنگ و شاید مهمتر از همه، عودکردن بیماری خمینی که او را در آستانه مرگ قرار داده بود، مجموعه عواملی را تشکیل داد که رژیم را به پذیرش صلح با صدام و اجرای طرح کشتار زندانیان سیاسی واداشت.

در ابتدای سال ۶۷ عده‌ای از زندانیان تنها با دادن تعهد اینکه فعالیت سیاسی نکنند، آزاد شدند. بسیاری از زندانیان تواب دلدای مرخصی داده شد و حتی با دادن قول آزادی، برخی از آنان در مدت مرخصی دست بکار تدارک عروسی شدند و عقد کردند. ولی ناگهان وضع تغییر کرد. اواخر مرداد ماه، همزمان با پذیرش قطعنامه سازمان ملل، هواخوری زندانیان را قطع کردند، تلویزیونها را از بندها بردند و شب‌هنگام، زمانی که زندانیان سیاسی، مضطرب و کنجکاو، توی گوش هم پچ‌پچ می‌کردند و به تحلیل اوضاع آشفته مشغول بودند، عملیات کشتار آغاز شد. سربازان سراپا مسلح بر بامها مستقر شدند. ناگهان صدای خوف‌انگیزی بلند شد و از طریق بلندگوی دستی شروع عملیات «مرصاد» را به منظور «نابودی کفار و منافقین!!» اعلام کرد. اطلاعیه شروع عملیات، با رمز «یا زهرا» برای نابودی قطعی «کفار و منافقین» چندبار قرائت شد و بدنبال هشدارهای مکرر آن، رگبار گوشخراش مسلسل سربازان اسلام آغاز گردید. این شلیک کور و وحشیانه، چندبار تکرار شد و هر بار با شدت و حدت بیشتری ادامه یافت. زندانیان گرفتار در چنگال مرگ، نومید و ناگزیر، هجوم وحشی و انتقام‌جویانه لشگر امام زمان را در انتظار بودند. پاسی از شب گذشته همه جا را سکوت مرگ فراگرفت. شب، هر چند بی‌قرار و بی‌انتها می‌نمود، ولی گذشت و زندانیان، بی‌قرارتر از شب، ناباورانه روشنائی صبح را به چشم خود دیدند. با این حال، عملیات را خیال پایانی نبود و سایه شوم مرگ تداوم داشت و حضور چندش‌آورش در آن فضای خوف‌انگیز کاملا ملموس بود.

ناگاه عده‌ای سرباز مسلح همراه با سه نفر، دادیار، بازجو و مسئول وارد بند شدند. زندانیان را در راهرو بند جمع کردند، دفتری و دستکی، دادیار زندان شروع کرد به پرسیدن: نام، نام خانوادگی، اتهام، مدت محکومیت؟ به سرعت سیاهه‌ای تهیه شد که می‌رفت مرگ و زندگی افراد زندانی را رقم بزند و بزودی مشخص گردید که بدبینانه‌ترین تحلیل‌ها در آن لحظات تلخ، فرسنگها از شومی آنچه بر سر زندانیان آمد، فاصله داشت و خوش‌بینانه‌تر بود.

با تکمیل سیاهه زندانیان، هیات مرگ، به سرعت از بند خارج شد. زندانیان کنجکاو هنوز، بخود نیامده بودند که نگهبان با لیستی بلند بالا وارد بند شد، لیست افرادی که باید هر چه زودتر وسائل خودشان را جمع می‌کردند و از بند خارج می‌شدند. به کجا؟ هیچکس نمی‌دانست و با توجه به اوضاع و احوال، همه ترجیح می‌دادند که ندانند ...

بدنبال لیست اول و به مرور لیستهای دیگر نیز آمد. چند نفری هم جابجا شدند. یعنی از لیستی خارج و به لیست دیگری وارد شدند. حوادث چنان سریع و با شتاب به‌وقوع می‌پیوست که امکان هر تحلیلی را از زندانی می‌گرفت، همه گیج و منگ بودند و به این سو و آن سو، می‌رفتند. تو بیا! ... تو برگرد! ... تو آماده باش! ... و تو وسائلت را جمع کن! ...

در فاصله‌های کوتاهی که از نگهبان خبری نبود، زندانیان با کنجکاوی از روزنه‌های اطراف کولر بیرون را می‌کاویدند. حیاط زندان چون میدان جنگ پر بود از پوکه فشنگ. آنچه از این رصدهای دزدانه همراه با خوف و دلهره می‌شد استنباط کرد، تمام زندان در حال حرکت و جابجائی بود، هیچ زندانی از این هجوم گنگ در امان نمانده بود، جمعی را با چشم‌بند، پشت دیوارها ردیف کرده بودند و عده‌ای را به سمت مسجد می‌بردند. در بین زندانیانی که با چشم‌بند رو به دیوار ایستاده بودند، عده‌ای از زندانیان سلول‌های انفرادی نیز دیده می‌شدند.

غروب همان روز، همه را لباس زندان پوشانده، توی اتوبوسهائی که از قبل آماده شده بود، قرار

ادامه در صفحه ۸

بامداد اوین

اسماعیل خوئی

آقای لاجوردی در اوین،
هنوز،
بر این باور است
که هر روز،
بعد از نماز صبح،
یک کار نیک می‌کند
سر می‌کشد به تک تک سلول‌ها،
و خیره می‌شود به تک تک زندانیان
و چیزهائی را انگار
در ذهن خویش
از چیزهائی
تفکیک می‌کند.
و چنه‌ی مچاله‌ی او،
در آستان هر سلول،
پرهیب پرمهابت یک غول می‌نماید
تو، تو، تو هم!
در آستانه این سلول می‌فرماید،
تو، تو، شما چهار تا هم!
در درگاه دخمه‌ی بعدی می‌افزاید،
پس آن محارب دیروزی کو؟
می‌پرسد از پاسدار ویژه‌ی خویش،
او هم بگو بیاید!
و بعد باز:
تو، تو، شما!
و بعد، باز،
همچنان ادامه دارد
این نیایش بعد از نماز
در کار این گزینش اسلام‌ساز
حالا،
حیاط زندان است
و از خواب جسته‌گانی
بی باور،
بی یاور،
در یک صف دراز،
که چشم‌بند،
دنباله‌های کابوس خون‌سرشته‌ی ایشان را
تاریک می‌کند،
حالا،
آقای لاجوردی،
از پاسدار ویژه‌ی خویش یوزی را می‌گیرد،
و ماشه و خشابش را می‌آزماید،
حالا،
چیزی نمانده است
تا آن سوی تپه‌های اوین
آسمان زخمی درشت‌تر از دهانه‌ی یک کوره‌ی
گدازان بردارد
چندان کز لا به‌لای زخمبند این همه ابر سپید
نیز،
خون،
شره، شره، شره، بشارد
حالا،
آقای لاجوردی به آسمان نگاه می‌کند و
در خون طراز سوخته‌ی گرگ و میش،
چیزی نگاهش را می‌رباید و
در دور دست، دارد او را
به چیز هاری، انگار
نزدیک می‌کند
چندان که او
در چشمش،
انفجاری از آذرخش
و در گلو،
غریوی از تندر،
فریاد بر می‌آرد:
الله اکبر!
و ناگهان
به رگبار
شلیک می‌کند.

یاد فدائیان اسیر و جان‌باخته در جبهه‌های جنگ را گرامی بداریم!

یداله بلدی

۲۹ شهریور مصادف با سیزدهمین سال اتمام جنگ ایران و عراق است، جنگی که بنا بر پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد، تاکنون به صلح قطعی دست نیافته و نزد افکار عمومی به عنوان صلحی مسلح شهرت یافته است.

این جنگ که یکی از طولانی‌ترین و ویرانگرترین جنگ‌های معاصر بشمار می‌آید، خسران سنگینی بر ساختار اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و روانی کشور بر جای نهاد، که تنها در عرصه اقتصادی بیش از هزار میلیارد دلار خسارت به ساختار کشور ما وارد ساخته است.

وقوع این رویداد تلخ، سران دو کشور را ترغیب ساخت تا از پیامد این جنگ ویرانگر و وحشت‌زا به سود نظامهای استبدادی خود بهره‌گیرند. اکنون نیز اثرات زیان‌بار این جنگ خانمانسوز سالهاست که زندگی اجتماعی مردم دو کشور را تحت شعاع قرار داده و آنان را گرفتار وضعیت فلاکت‌باری ساخته است که عواقب اجتماعی و روانی ناشی از آن همچنان تا نسلها گریبان دو ملت را خواهد گرفت.

از سوی دیگر، سران دو کشور سال‌هاست که هزاران اسیر را به عنوان گروگان جنگی به بند کشیده‌اند و به سرنوشت غم‌انگیز این انسانهای فراموش‌شده بی‌توجهای نشان می‌دهند.

از همان اوایل وقوع خصومت‌ها اگر سران دو کشور مایل بودند، می‌توانستند با اتخاذ تدابیر صلح‌جویانه، حسن همجواری و رعایت مبانی حقوق بین‌المللی و به رسمیت‌شناختن استقلال و تمامیت ارضی یکدیگر از بروز و شعله‌ور گشتن این فاجعه هولناک جلوگیری به عمل آورند، اما آنان به دلیل ماهیت ایدئولوژیک و جنگ‌افروزانه خود، بر خلاف مصالح ملی دو کشور به تشدید اختلافات تاریخی دامن زدند و جنگی ویرانگر را به مردم دو کشور تحمیل ساختند، زیراکه پس از سقوط رژیم شاه که نقش ژاندارم منطقه را بعهده داشت، دو رژیم برای پیش‌برد امیال برتری‌جویانه در منطقه به رقابت کینه‌توزانه با یکدیگر پرداختند.

سران حکومت اسلامی که در صدد صدور انقلاب به جهان اسلام برآمده بودند، از وجود و حضور شیعیان عراق در این کشور بهره گرفتند و اقدام به تحریک، سازماندهی و کمک‌رسانی به نیروهای مذهبی مخالف رژیم عراق نمودند، تا این نیرو زمینه را برای برپائی انقلاب اسلامی در عراق فراهم سازد. از آنجایی که اکثریت مردم عراق را شیعیان تشکیل می‌دهند، رژیم عراق نیز از مداخلات سران نظام اسلامی در امور داخلی خود و از وقوع یک انقلاب اسلامی در این کشور به هراس افتاد و با برخورداری از حمایت‌های آمریکا و دیگر کشورهای حوزه خلیج فارس، به قصد تجزیه خوزستان به مثابه یکی از استانهای استرتژیک و با اهمیت ایران برآمد، تا با برپایی منطقه‌ای آزاد اقدامات سیاسی و نظامی جدیدی را علیه حکومت اسلامی بکار گیرد. آمریکا و دیگر قدرت‌های بزرگ جهانی با اتخاذ سیاست‌های ویژه، از بروز جنگ در خاورمیانه به دلیل گسترش حضور خود در این منطقه و کسب منافع مادی و سیاسی استقبال شایانی بعمل آوردند، چنانکه بعدها در طول سالهای جنگ رقابت تسلیحاتی بیشرمانه‌ای را برای صدور و فروش اسلحه بین این قدرتها در منطقه شاهد بودیم.

افزون بر آن، جنگ بعنوان آزمایشگاه مناسبی برای سنجش و میزان توانمندی سلاح‌های جدید بکار گرفته شد، که از جمله می‌توان به سیاست دولت آلمان در قبال این جنگ اشاره داشت. بدون تردید این امر نشانگر اهداف جنگ‌افروزانه کنسرن‌های تسلیحاتی و قدرت‌های بزرگ جهانی بود. از یک سو دولت و شرکت‌های آلمانی سلاح‌های شیمیائی را به عراق صادر کردند و نیز ماسک‌های ضدگازهای شیمیائی را به ایران به فروش می‌رساندند و از سوی دیگر به مداوای مجروحان شیمیائی در بیمارستانهای کشور مطبوع خویش می‌پرداختند. در واقع دولت آلمان با این روش به شعله‌ور ساختن آتش جنگ در منطقه خلیج فارس دامن می‌زد و موجب رونق بخشیدن به صنایع اسلحه‌سازی خود به قیمت قربانی ساختن نیروهای انسانی و ویرانی اقتصاد دو کشور می‌پرداخت.

اما جنگ فرصت مناسبی هم برای تامین اهداف سیاسی و ارتجاعی دو رژیم خودکامه ایران و عراق نیز بود و بنا به اظهارات آیت‌الله خمینی «جنگ رحمتی الهی بود»، زیراکه دو رژیم از فرصت به عمل آمده نهایت استفاده را به عمل آوردند و در نقض حقوق شهروندان و سرکوب نهادهای صنفی، احزاب و سازمانهای سیاسی چپ و دمکرات گوی سبقت را از یکدیگر ربودند.

بعدها نیز پس از باز پس‌گیری خرمشهر و میانجی‌گری کشورهای اسلامی در برقراری صلح، سران حکومت اسلامی کماکان بر طبل جنگ کوبیدند و مانع استقرار صلح بین دو کشور گشته، تنها بدین دلیل که رهبران حکومت اسلامی تداوم دیکتاتوری و حفظ منافع اقتصادی خود را در ادامه جنگ می‌دیدند، آنها با سردادن شعارهای ضد ملی و غیر واقع‌بینانه به ادامه جنگ ویرانگر اصرار می‌ورزیدند.

در شهریور ۶۷ که رژیم دیگر توان ادامه جنگ را نداشت و به مرور ابتکار عمل را در جبهه‌ها از دست می‌داد و نیز با فزونی‌یافتن نارضایتی توده‌ها از ادامه جنگ، رهبری نظام ناچار به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت شد، سران نظام بویژه شخص آیت‌الله خمینی به تلافی ناکامی‌ها در کسب اهداف ارتجاعی‌اش در صدور انقلاب و به بهانه تعرض نظامی بخشی از نیروی اپوزیسیون، تصمیم به قتل‌عام هزاران زندانی سیاسی گرفت و در ایام کوتاهی بخش وسیعی از بهترین فرزندان ملت را به جوخه‌های اعدام سپرد.

آنچه که اکنون پس از سیزده سال برای ما قابل احترام و یادآوری است حضور پرشور دهها هزار جوان با اعتقادات مذهبی و غیر مذهبی تحت عنوان «دفاع از میهن و بیرون راندن متجاوز از کشور» می‌باشد که بدون فراگیری آموزشهای لازم و یا سپری‌ساختن تخصص‌های نظامی رهسپار جبهه‌های جنگ شدند و خود را در یک آرایش جنگی در مقابل سلاح‌های پیچیده و مرگبار قرار دادند که بسیاری از این جوانان جان خویش را فدای رهائی و آزادی میهن ساختند.

در اوایل جنگ که سازمان ما در صدد تدوین سیاست شکوفائی جمهوری اسلامی برآمده بود، گروهی از جوانان پرشور هوادار سازمان که از صداقتی بی‌حد و حصر برخوردار بودند، برای دفاع از این مرز و بوم و پیشبرد اهداف انسانی سازمان، با تحمل شدیدترین سختی‌ها داوطلبانه راهی جبهه‌های جنگ شدند که بسیاری از آنان جان شیرین خود را در راه آزادی و استقلال میهن فدا ساختند. از همین رو جبهه‌های جنگ ایران و عراق تا فتح خرمشهر شاهد رشادتها و فداکاری‌های فدائیان خلق بود. بخش دیگری از این انسانهای دلاور و میهن دوست در پی نبردهای سنگین به اسارت نیروهای عراقی درآمدند که ضمن تحمل مرارتهای فراوان نام آنان در شمار اسرا و مفقودان ثبت گشته است.

این درحالی بود که سازمان ما بوسیله ارگانهای سرکوب رژیم در پشت جبهه‌ها خود زیر ضرب بود، رفقای ما بوسیله ارگانهای سرکوب رژیم دستگیر و در زندان‌ها بودند و یا از دانشگاهها و موسسات آموزشی کشور اخراج می‌شدند و یا به علت فعالیت‌های سازمانی، فروش یا توزیع نشریات و اعلامیه‌ها توسط باندهای فشار مورد ضرب وشتم و تهدید قرار می‌گرفتند. اما با همه این مسائل ما شرکت در جبهه‌ها را وظیفه‌ای ملی و میهنی می‌دانستیم. اکنون که شهریورماه از راه فرا رسیده است، جا دارد یاد عزیز این دلاوران را در کنار دیگر یاران جان‌باخته فاجعه ملی ۱۳۶۷ گرامی بداریم و باور و عزم راسخ آنان را در پایداری به آرمان بزرگ عدالت و آزادی پاس داریم!

www.iran-archive.com

مهدی اخوان ثالث

به نابی چون روان آب، به پاکی چون دل آتش!

خسرو باقرپور

یازده سال از مرگ مهدی اخوان‌ثالث گذشته است. شاعری که شاید جزو معدود شاعران صاحب‌سبک، تاثیرگذار و معاصر ایران است که مهر و نشان خود را بر شعر نوین ایران زده است. اخوان در سال ۱۳۰۷ در مشهد به دنیا آمد. او در نوجوانی با مطالعه و شناخت سبک‌های کهن در شعر فارسی، در سرایش گونه‌های مختلف شعر کلاسیک فارسی ماهر گردید. اخوان در ابتدا به سبک خراسانی می‌سرود و زندگانی و موضوعات آن را در قوالب عروضی می‌ریخت و شعر می‌سرود، شعری که فاقد مایه‌های نوین بود و صرفا تکرار مکررات در گستره شعر کلاسیک پارسی بود.

مهدی‌اخوان‌ثالث، اما در قوالب دیرین درجا نزد. او با آشنائی و شناخت نیما یوشیج، به این درک رسید که امکان طرح انسان و جهان شعری او در قوالب کهن ناممکن است و این زبان دیگر زبانی الکن و فاقد کارآمدی است. اخوان اما به تمامی قوالب شعری کهن را دور نریخت، او در تیمار قوالب کهن کوشید و در صدد برآمد شیوه‌های کهن را روزآمد کند و شعر امروزین بسراید. و بدین‌گونه بود که «سبک خراسانی» به عرصه نوین پا گذاشت.

زبان اخوان زبانی فاخر و دارای پیوستگی و نظم زبانی زیبائی در شعر است. زبان او در شعر به علت تسلط شگرف و ژرف بر عروض و موسیقی شعری، این زبان را در فاصله‌ای دور از دسترس همگانی شاعران قرار داده است. به بیانی دیگر زبان شعری اخوان برای شاعرانی که آشنائی با موسیقی و اوزان و عروض ندارند قابل تقلید نیست. از دیگر خصیصه‌های بزرگ شعر اخوان، توجه و ارادت بسیار او به تاریخ اسطوره‌ای ایرانی و غنای تعابیر در تاریخ و ادبیات تاریخی ایران است. از ویژگی‌های شعر مهدی اخوان ثالث، درک و معرفی نیما به نسلی از شاعرانی بود که از طریق اخوان، نیما و سبک کار او را شناختند.

در آن زمان مهدی اخوان ثالث به عنوان پدیده‌ای نوین در عرصه سرایش شعر فارسی، موفق شد به عنوان شاگرد خوب و مستعد نیما، عرفان مولوی، دنیانگری ژرف خیام و روح لطیف شعر حافظ را با جنبه‌های نوین شعر نیما تلفیق کند. این همه را به زیبائی شورانگیزی در شعر خویش جای دهد. در این مورد او بارها می‌گفت

«پیر پرورده فردوسی و خیامم لیک
شیرها خورده ز پستان توام ای شیراز»

از خصیصه‌های بارز شعر اخوان اندوه و غم نهفته در آن است. غم و اندوهی که به خاطر تاریخ حزن‌آلود و آکنده از تاراج، دیکتاتوری، ناکامی و دلتنگی تاریخی این «کهن بوم و بر» از ادبیات و موسیقی و بطور کلی از هنر آن جدائی‌ناپذیر است. اخوان زمانی با توانائی و قدرت وارد میدان گسترده شعر فارسی شد که هنوز نیما زنده بود، و همانطور که ذکر آن رفت به استادی در «اوزان نیمائی» رسید و به این سبک و سیاق شعری وفادار ماند.

اخوان شاعری است که برای انسان و آمال او می‌سراید، جهانی را که انسان در آن می‌زید مورد توجه ویژه قرار می‌دهد. او عواطف و روح لطیف و آزادیخواه انسان آزاده را با آرزوهای او در هم می‌آمیزد و بر جور و ظلم مستبدین زمان با بیانی لطیف و غم آلود می‌خروشد، و به همین سبب است که وقتی بسیاری شعر اخوان را می‌خوانند دچار حالتی وصف ناشدنی از هیجان روحی می‌شوند. من خود بسیاری را دیده‌ام که با خواندن اشعار اخوان، بخصوص اشعاری که اوضاع و احوال اجتماعی ناشی از شکست جنبش‌های آرمان‌خواهانه را تصویر می‌کنند، بغض گلویشان را می‌فشارد!.

اخوان با عاطفه‌ای وصف‌ناپذیر در اشعار خویش خواهان رسیدن به کسی است که پشت در یا پنجره‌ای نشسته است و خود را از وی پنهان می‌دارد. او خواهان گشوده‌شدن این در است. دری که در شعر جاودانه «زمستان» خواهان گشوده‌شدن آن است، یا پنجره‌ای که در پس پشت آن «کسی» ایستاده است، همچون این سروده در «دوزخ اما سرد»:

بر تو سلام!
آهای با توام، ای دریچه بیدار
از کوچه همیشه‌ترین هرکز و هنوز
آهای!... با تو ... می‌شنوی؟ باز هم سلام.

شوق دیدار این «کس» چون دست می‌دهد، شاعر را با شوری وصف ناشدنی به وجد می‌آورد، و خواننده شعر اخوان در می‌یابد که چه جان عاشق و بی‌قراری در تن او خانه دارد:

لحظه دیدار نزدیک‌ست!
باز من دیوانه‌ام، مستم.
باز می‌لرزد دلم، دستم.
باز کوئی در جهان دیگری هستم.
های! نخراشی به غفلت صورتم را، تیغ!
های! نبریشی صفای زلفکم را، دست!
و آبرویم را نریزی، دل!
– ای نخورده مست!
لحظه دیدار نزدیک‌ست.

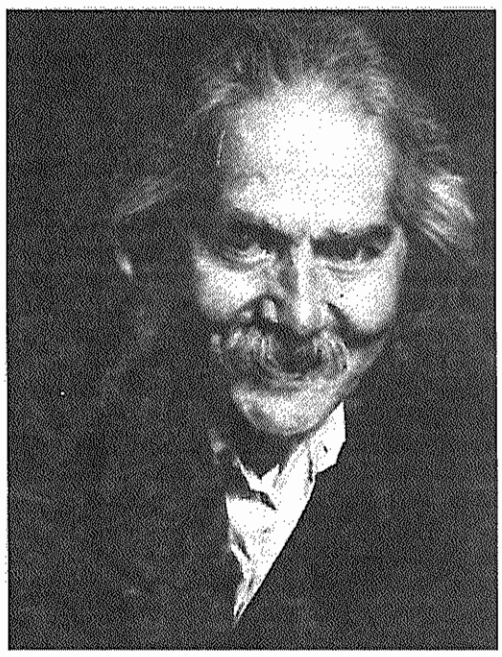

اخوان شاعری است که اگر در بند حزبی و دسته‌ای سیاسی نبود، اما دل به بهبود اوضاع اجتماعی میهن خویش بسته بود. او پس از شکست جنبش دمکراسی در ایران و با کودتای ۲۸ مرداد مرثیه این شکست را در سرایش «زمستان» سرود، سیری که در بخش بسیار عظیمی از آثار او ماندگار شده است.

او همچنین در فروردین ۱۳۳۵ زمانی که رهبر جنبش ملی ایران دکتر محمد مصدق در زندان خانگی در احمدآباد زندانی بود، در روزگاری که حتی اسم‌بردن از وی گناهی نابخشودنی بود، شعری سرود که عنوان آن «تسلی و سلام» بود اخوان این شعر را به «پیر محمد احمدآبادی» تقدیم کرد:

دیدی دلا که یار نیامد
کرد آمد و سوار نیامد
بگداخت شمع و سوخت سراپای
وآن صبح زرنگار نیامد
آن کاخ‌ها ز پایه فرو ریخت
و آن کرده‌ها به کار نیامد
بشکفت بس شکوفه و پژمرد
اما گلی به بار نیامد
خشکید چشم چشمه و دیگر
آبی به جویبار نیامد
دیری گذشت و چون تو دلیری
در صف کارزار نیامد
چندان‌که غم به جان تو بارید
باران به کوهسار نیامد.

مهدی اخوان ثالث شاعری بود که در عرصه طرح «شکست» به اعتراض سیاسی محدود نماند، به قول زنده‌یاد محمد مختاری او اساسا به عرصه‌ای پا گذاشت که عرصه اعتراض به جهان، هستی، زندگی و سرنوشت انسان است. مهدی اخوان ثالث دارای آثاری بسیار گرانقدر در عرصه ادب فارسی است. او اولین مجموعه شعر خویش را با نام «ارغنون» در سال ۱۳۳۰ منتشر کرد. آثار دیگر او به قرار زیرند:

زمستان، آخر شاهنامه، از این اوستا، شکار، پائیز در زندان، زندگی‌می گوید: اما باید زیست، دوزخ اما سرد، ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم، بدعت‌ها و بدایع نیما یوشیج، عطا و لقای نیما یوشیج، نقیضه و نقیضه‌سازان و مجموعه داستانی با نام «مرد جن‌زده» چاپ شده است.

از میان شاعرانی که با تاثیرپذیری بسیار از مهدی اخوان ثالث به دیار شعر پا گذارده‌اند، می‌توان از محمدرضا شفیعی کدکنی، اسماعیل خوئی و نعمت میرزازاده (م آزرم) نام برد. البته این شاعران بعدها شیوه سرایش و زبان شعری خویش را به گونه‌ای مستقل پی گرفتند.

در این میان گمان می‌رود که اخوان بیش از دیگران به اسماعیل خوئی توجه داشته باشد. در آثاری که با اندوهی عمیق پس از مرگ اخوان، دکتر اسماعیل خوئی سروده است، به کرات از اخوان به عنوان «پیر» و «معلم» و «پدر پارسی من» نام برده می‌شود.

دو سال پس از مرگ اخوان، در شهر مونستر آلمان، که افتخار میزبانی اسماعیل خوئی را داشتیم، وی این‌گونه زبان به یاد مهدی اخوان ثالث گشود:

«اخوان به لندن آمده بود و پیش از این که بیاید، من چند رباعی برای خوش‌آمدگوئی به او سروده بودم، که آن‌ها را برایش خواندم. شبی که داشت از لندن می‌رفت، پای ورم‌کرده‌اش را به‌من نشان داد و گفت (به قول دوستان آذربایجانی مرض گندی است) مرض قند داشت اخوان. گفت مرض گندی است پاهام ورم کرده و دارم می‌میرم. این سخن او باعث شد که من همان شب شعر دیگری خطاب به او بگویم، بدبختانه با آن که نسخه‌ای از آن شعر را به ایران فرستادم شعر به خود او نرسید. یعنی وقتی شعر به ایران رسید او مرده بود. شنیدن خبر مرگش باعث شد که من شعر دیگری بسرایم و این سه شعر با هم شدند مفردات یک شعر و نام آن هم شده است (پیشباز، دیدار و بدرقه امید) که از این قرارند:

جان‌باره دلنوازی از میهن من
می‌آید و جان فزاید اندر تن من
می‌آید و من چنان به خود می‌آیم
که انکار به من باز می‌آید من من.

* * *

نه‌ز حشمت و نه‌ز حکمت و نه‌ز جادوی ما
که‌ز لطف خود است رام ما آهوی ما
نومیدی ما لاف و گزاف است و دروغ
وقتی که «امید» خود می‌آید سوی ما

* * *

یک دشت مزار و جان غم‌باره من
آن میهن من این من آواره من
با این همه تا «امید» باشد کو باش
صد خنجر زخم و دل صدباره من

* * *

گفت آزادی! بگفتمش میر من است
گفتا شادی! گفتم اکسیر من است
گفت آینده! گفتم آنک پسرم
گفتا که «امید» گفتم او پیر من است

* * *

خورشید اگرچه ناپدید آمده است
یک‌گوشه از آفاق سپید آمده است
گوید دل من که ناامید آمده‌ام
گویم دل من مگو! «امید» آمده است.

* * *

نیمی بیم است زندگی نیم امید
زاید ز امید بیم و از بیم امید
ور زان که خلاف آمد این می‌جوئی
بنگر که من آمدم پس از «م امید»!

اسماعیل خوئی چنین ادامه می‌دهد: «چهارشنبه ۱۸ ژوئیه ۱۹۹۰، شب واپسین روزی که اخوان در لندن بود، آخرهای شب که در میهمانی‌ای که در خانه یکی از بستگان دوستم (احمد میرفخرائی) بر پا بود، شاعر بزرگ، استاد گرانمایه و دوست بزرگوارم، اخوان جانم به من خرقه شاعری در پوشاند. یعنی که به گفته خودش خرقه شاعری خود را به من بخشید. شعر «از شعر گفتن» را خوانده بودم، که اخوان برخواست و ژاکت پشمی بی‌آستین خود را از تن به درکرد و آن را بر دوش من افکند. من به جد نمی‌گرفتم، تا آزرده و خشمگین فرمود: پاشو بپوش!، برخواستم و پوشیدم و خواستم دستش را ببوسم که نگذاشت. آقایان ابراهیم گلستان، پرویز صیاد، هادی خرسندی و دیگر میهمانان هیچ یک در این آئین کوچکترین نشانه‌ای از جدی‌نبودن نیافتند. به ایشان گفتم و هم این‌جا و هم‌اکنون به شما هم می‌گویم که در ازای چهل سال شاعری، صله‌ای بزرگ‌تر از این نه کسی به من بخشیده است و نه خواسته‌ام از کسی دریافت بدارم، و به همین دلیل نیز هست که هیچ باک ندارم از این که مدعیان بی‌دلیل و شترکینه من رفتار آن شبه اخوان را شوخی مستانه‌ای بیابند که برآیندی نمی‌تواند داشته باشد مگر کوچک‌ترنمودن کوچکتری که من باشم در برابر همه بزرگان شعر و ادب و اندیشه. آن شب یکی از شادترین شب‌های زندگانی من بود به دلیلی که گفتم و همچنین یکی از غم‌آلوده‌ترین شب‌های زندگانی من نیز شد سرانجام. چراکه پس از خداحافظی‌کردن با اخوان، در راه بازگشت به خانه، و تا بامداد روز بعد و تا هم اکنون، تنها یکی از سخنان اخوان بود که در گوش جانم طنین‌انداز بود و هنوز هم طنین‌انداز است: (پایم ورم کرده است، مرض گندی است، دارم می‌میرم). می‌گوید دارم می‌میرم و این به آوائی که نه حزین است و نه در خود هیچ زنگ و آهنگی دارد و گلایه و نپذیرفتن. (دارم می‌میرم)، غمم می‌گیرد (دلم می‌سوزد و کاری ز دستم بر نمی‌آید).

پیر جاوید چو امید جوانم، اخوان‌جان
ای دل شعر من ای جان جهانم، اخوان‌جان
عادت است این اخوان‌جانم خواندند، که با من
نیز نزدیک‌تری از اخوانم، اخوان‌جان
نه همان طفل دبستان تو بودم به جوانی
به کهنسالی خود نیز همانم، اخوان‌جان
پیر شعری و به پیری اندر قبل‌ات من
همچنان کودکی ابجدخوانم، اخوان‌جان
شیر مادرت حلال ای پدر پارسی من
زان که تو واژه نهادی به زبانم، اخوان جان
پیش تو ای هنرستان سخن، دانشک من
تا بدان‌جاست که دانم که ندانم، اخوان‌جان
نهر شعری که روانی به سوی بحر معانی
موجکت من که به‌پای تو روانم، اخوان‌جان
عطری از باغ خدائی که روان بر دل مائی
کرد راهت به سر مژه نشانم، اخوان‌جان
با من از مرگ خود ای دوست خدارا که مزن دم
جان دل باشی مشکن دل جانم، اخوان‌جان
سیلی سیل بلا را همه تن رخ به مدارا
از همه سوی و به هر لحظه خورانم، اخوان‌جان
چون یکی سخره سما به شکیبائی‌ام اما
کی‌بود طاقت این موج‌کرانم، اخوان‌جان
داغ صد موج برادر به جگر دارم و دیگر
داغ دریای پدر را نتوانم، اخوان‌جان
من و تو چون تن و جانیم، بزی دیر و بمان خوش
توئی جان تا من تن نیز بمانم، اخوان‌جان
اندر این غربت نم آب‌کوارنده نباشد
نه‌ز هواهای عفن در خفقانم، اخوان‌جان
لیکن ایدر چو هوایم که به پستوئی ماند
و آب را مانده به ماندابی مانم، اخوان‌جان
رود را مانم اندر پس سدی خود، از این رو
همچو مرداب ملول است روانم، اخوان‌جان
غربت از کوهر خویش است مرا تنها ماندن
ورنه عمری است غریب از دگرانم، اخوان‌جان
هیچ‌کس با من در غربت من نیست معاصر
چون عدم‌کوئی بیرون ز زمانم، اخوان‌جان
یار و همکار ندارم، نه ز غربی، نه ز شرقی
چون خداکوئی بیرون ز جهانم، اخوان‌جان
چاره هم‌رنگ جماعت‌شدن است، این را دانم
چه توان کرد ولیکن نتوانم، اخوان‌جان
نی ریاست‌طلبم چون برخی راست‌کرایان
نه چپول جلبی همچو فلانم، اخوان‌جان
شرق و غربی نشناسم، نه از آن باشم و نه ز این
که این و آن نیست بغیر از دو مکانم، اخوان‌جان
وز هرآئین و هرآن رنک و هرآن بوم که باشد
من طرفدار انسان زمانم، اخوان‌جان
وز هرآن چیز که انسان زمان‌کوید و جوید
من هواخواه آزادی و نانم، اخوان‌جان
جان به آزادی زنده‌ست از آن سان که به نان تن
کرچه نقلی‌ست دوئی تن و جانم، اخوان‌جان
من هم ای عالم عقلی، به همه عالم نقلی
جون تو با عالم این شک نکرانم، اخوان‌جان
ور بکویم تن و جان یک چیز آید به کمانم
هم‌کمان باشی با من به کمانم، اخوان‌جان
من و تو جون تن و جانیم، بزی دیر و بمان خوش
توئی جان تامن تن نیز بمانم، اخوان‌جان
کوهر انسان نیک است، بر این باور من هم
جنک بد را چو تو بربسته میانم، اخوان‌جان
همتی بدرقه راه‌کن این نو سفرت را
کهنه زندیق بزرکم اخوانم، اخوان‌جان

دکتر اسماعیل خوئی، همانگونه که خود گفته است، «دیدار، پیشباز و بدرقه امید» را در قالب مفرداتی سه گانه سروده است. بخش‌های اول و دوم این مفردات را در بالا آوردیم، بخش سوم این مفردات، که بعد از مرگ اخوان سروده شده است، شاید یکی از غنی‌ترین و زیباترین سروده‌های خوئی باشد. او با ایجازی ماهرانه و تسلطی چشمگیر در عرصه زبان‌آوری، زندگانی، اندیشه، دغدغه‌ها و سوز دل خود را در سوگنامه‌ای با نام «در سوگ آن که تخم سخن می‌پراکنید» این‌گونه سروده است:

هنوزت بینم از دور
ای جراغ روشنی
ای جشم بیداری
که از بالای این شب دیده‌بانی می‌کنی
ناخوب و خوب‌کارها را
روشن و بیدار
اختروار.
دلت خون بود برای خاک مادر
خاک غارت‌دیده مادر
و بر دل داشتی جون بی‌شماران داغ،
جا سُم ستوران تهاجم‌های کین و جهل را
بر سرزمین مهر و دانائی
و ویران بودی از ویرانی ایران
و نازان بر تن و جان تو بود انکار
در هر باری از پس بارها، بسیار
که بر این کستره فرهنک و فرمندی
هجوم آورد،
دد بیکانه،
و آنکاه از درون،
هم‌کیش خویش بدتر از بیکانه،
در پیکار اکر بربر نه،
بربروارتر از هرجه بربروار.
هنوز تو را می‌بینم ای زندیق مردم دوست!
که از دانائی روشن،
همانا نیم‌تاجی نور،
به سر برداری افسروار.
و خیس جرک و خون،
اما نکاهت تیز،
شکافان است و کاوان است،
در اعماق غده جهل نشتروار.
جرا؟ جون؟ کی؟ کجا؟ تاجند؟
تو می‌پرسی و
بودا می‌زند لبخند.
به نابی جون روان آب بودی
به پاکی جون دل آتش
روان نابی و ناب روان‌بودن
دلت جون شعر و
شعرت جون دلت بی‌غش
شرر بودی برای خشک و
آب مهربان هر شاخه تر را.
تبر بودی
برای جنکلی شوم از درختان عقیم
ریشه‌شان در خاک‌های هرزکی مستور
و شفاف بس نهال تازه‌بال میوه‌آور را.
خبر کوید که مردی
لیک، جکر خون غریب افتاده‌ام دل
نیک می‌داند در این بیداد
که جون بیداد و
در بیداد
جون رویای آزادی و
جون میراثی از بیداری روشن
میان بردکان تقسیم شد جانت
برادر وار.
منت تنها شناسا نیستم
ای منتشر جون شعر سرشارت
اکر جه همجو آن
یعنی جو هر پور دکر
زین بی‌پدر عادر پدر
ناجار
تو نیز
به تنها رفتی آخر
بر سر دارت.
و از زوبین دردی که
رها کردی به سوی قلب آینده،
دل آیندکان را،
تا سحرکاهان رستاخیز دیکر
خون‌جکان کردی.
و دردت
درد دیدن
درد پرسیدن
و هیج از پاسخ دلخواه نشنیدن
از آن کج‌منطقان
بی‌جون ظلم‌آرا
که بنداری که
جشم از کوری و
کوش از کری دارد
دل از خارا
و خوش دارد تو کوئی
هر بنا را باید کج دارد
و بنداری که با هر راست لج دارد
و نیک و باک را آسوده نبسندد
و مجد هرجه ای
از بوک و ناپاکش
به وجد آرد
و می‌خواهد
جه بدخواهانه می‌خواهد
نی و شهباز را لاغر
و خوک و خیک را بروار.
خوشا دردت، خوشا دردت
که هر دردآشنایت دوست می‌دارد
برادر وار.
خجسته باغت آباد!
ای برومندان هر نوآوری را
باغبان آئین
و هرزه‌های هر بی‌ریشکی را لیک
وجین‌کر وش دروکر وار.
و از حنظل شکر رویاندی،
ای درد درونت شعر و
شعرت درد.
خوشا شعرت
خوشا شعرت
که کلشن‌ها سخن روید
ز هر تخم‌اش
وکر مشتی، همین مشتی
به جا ماند از این خروار.

* * *

www.iran-archive.com

تناقض در برخورد جمهوری اسلامی با مشارکت اجتماعی زنان

بهروز خلیق

در جمهوری اسلامی تناقض آشکاری در برخورد با مشارکت اجتماعی زنان وجود دارد. این تناقض را می‌توان بعینه در جریان انقلاب، دوره جنگ، دوره بازسازی و یا دوره اخیر مشاهده کرد.

آیت‌الله خمینی در پیامی خطاب به زنان در جریان انقلاب اعلام کرد: «شما باید فعالانه در جنبش انقلابی شرکت کنید. این وظیفه شرعی شما است» در آن سال‌ها در تظاهرات میلیونی، زنانی حضور یافتند که قبل از آن بدون اجازه و یا همراه مردان خود نمی‌توانستند از خانه پا به بیرون گذارند. انقلاب بهمن صدها هزار زن سنتی را از خانه کند و به خیابان‌ها آورد. آنها که آشنائی چندانی با مسائل سیاسی نداشتند، در تظاهرات شرکت جسته و همراه با مردها علیه رژیم شاه شعارهای سیاسی دادند.

در جنگ ایران و عراق نیز زنان فراخوانده شدند که بعنوان نیروی پشت جبهه در جامعه حضور یابند، به بسیج عمومی پیوندند و جمهوری اسلامی را در مقابله با دشمن یاری دهند.

انقلاب بهمن برای زنان اقشار میانی و پائین جامعه چشم‌انداز جدیدی را گشود و فرصت‌های تازه‌ای در مقابل آنها قرار داد. برای آنها امکان خواندن، آموختن و نوشتن و رای‌دادن فراهم آورد. بعد از انقلاب کلاس‌های متعدد سوادآموزی تشکیل شد و میلیون‌ها زن باسواد شدند.

از سوی دیگر در شهرها و روستاها، امر آموزش گسترش یافت. بیسوادی کاهش پیدا کرد و برای دختران اقشار پائین جامعه و روستائیان امکان تحصیل فراهم گردید. گسترش دانشگاه‌های کشور راه را برای حضور وسیع دختران در دانشگاه‌ها فراهم آورد. به گونه‌ای که اکنون تعداد قبول‌شدگان در کنکور سراسری بسود دختران چرخیده است. گفته می‌شود که «۶ درصد دانشجویان دختر هستند. باسوادشدن، گرفتن دیپلم و اخذ مدرک دانشگاهی بمعنی آمادگی زنان برای اشتغال و مشارکت آنها در عرصه‌های مختلف اجتماعی است. اما در جمهوری اسلامی قوانین، نگرش حکومت‌گران، کتاب‌های درسی و تبلیغات صدا و سیما مغایر با این روند است. قوانین جمهوری اسلامی در زمینه حقوق زنان، ارتجاعی، عقب مانده و سنتی است و هیچ تطابقی با روندهای موجود در جامعه ندارد.

زنانی که از خانه کنده می‌شوند یا به تحصیل می‌پردازند و یا در سازمان اجتماعی کار قرار می‌گیرند، آنها در حین تحصیل و کار درک می‌کنند که قابلیت‌ها و شایستگی‌های زنان کمتر از مردان نیست و بطور منطقی به این نتیجه می‌رسند که باید برابر حقوقی زن و مرد تامین گردد. در حالی که قوانین جمهوری اسلامی، مردسالارانه و ضد زن است و نگرش‌ها و تبلیغات نیز علیه مشارکت اجتماعی زنان است. تبلیغات رادیو و تلویزیون بعنوان گسترده‌ترین و مهم‌ترین رسانه کشور مبتنی بر این نگرش است که «زن یعنی مادر و همسر» و او تا زمانی که وظیفه مادری و همسری خود را انجام نداده، نباید وارد جامعه شود. و فرهنگ سنتی و مردسالاری در جامعه ما به زنان این نگرش را تلقین می‌کند: تنها چیزی که به زنان شخصیت می‌بخشد این است که ازدواج کنند، مادر شوند، همسر شوند و بر پایه این نگرش زنان هویت فردی ندارند و هویت خود را بر پایه وابستگی به یک مرد کسب می‌کنند. در حالی که مردان در ارتباط با شغلشان مورد ارزیابی قرار می‌گیرند.

این نگاه در کتاب‌های درسی هم بوضوح مشاهده می‌شود. در این کتاب‌ها هیچ الگوئی از زن کارمند و شاغل وجود ندارد. نگاه‌ها نسبت به کار زنان منفی است. آنچه تحسین می‌شود زن خانه‌دار، مادر مهربان و همسر خوب است که به وظایف خانه‌داری و بچه‌داری می‌پردازد.

فراهم‌آوردن زمینه‌های مشارکت اجتماعی زنان با قوانین مردسالارانه و ضد زن، نگرش سنتی و تبلیغات رسانه‌های جمعی در تناقض قرار دارند. از یکسو زنان برای مشارکت اجتماعی فرا خوانده می‌شوند از سوی دیگر با قوانین، تبلیغات و محدودیت جلوی حضور گسترده آنها در جامعه گرفته می‌شود. این برخورد، ناهنجاری‌های زیادی را در جامعه ما بوجود آورده است. زنان می‌خواهند که در سرنوشت جامعه سهیم شوند و هویت مستقل خود را تثبیت کنند. ولی جامعه و خانواده برای آنها محدودیت‌های سنگینی ایجاد می‌کند و موجب اعتراضات، کشمکش‌های درون خانواده، فرار از خانه، خودکشی و دیگر مصایب اجتماعی می‌گردد.

تا زمانی که این تناقض به سود مشارکت اجتماعی زنان حل نشود، ما شاهد مشاجرات در خانواده‌ها و مصایب متعدد در جامعه خواهیم بود.

زنان شهرستانها در حصار سنت

تمایل زنان برای ورود به جامعه و شرکت در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی روز به روز گسترش می‌یابد. اما در مقابل این تمایل روزافزون، مردان زیادی هستند که هنوز حضور زنان در اجتماع را کاری زشت و ناپسند می‌دانند و برای زن تنها وظیفه خانه‌داری، آشپزی و شستشوی لباس‌ها و ظرف‌ها را قائل هستند. مردانی‌که دختران و زنان‌شان را در چهار دیواری خانه به جرم زن‌بودن محبوس می‌کنند.

حضور زنان در جامعه و مشارکت آنها در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی در شهرهای بزرگ تا حدودی جا افتاده‌است. اما در شهرهای کوچک و قدیمی هنوز مساله حضور زنان و دختران در جامعه مشکل پیچیده است.

بسیاری از زنان و دختران در شهرستانها از تعقیب‌های زیاد و تفکرات سنتی حاکم بر مردان که کوچکترین حقی برای زنان قائل نمی‌شوند، گله دارند. زنان و دختران این شهرستانها در زمینه ادامه تحصیل، انتخاب دوست و نوع پوشش، برقراری ارتباط با دوستان دختر و حتی اعضای فامیل، تصمیم‌گیری در زمینه ازدواج و حتی مسائل بسیار جزئی با پدر یا برادران خود مشکل دارند.

درد دلهای دختران شهرستانی گویای وضع آنها است. (نقل از خبرگزاری جمهوری اسلامی)

سمیه ساکن یکی از شهرستان‌ها است که از مراقبت‌های بی‌دلیل برادر بزرگترش به تنگ آمده است. وی می‌گوید: در خانه حق جواب‌دادن به تلفن را ندارم، حتی اگر هیچ‌کس توی خانه نباشد یا دیگران مشغول کاری باشند و اگر تلفن را جواب بدهم باید منتظر یک دعوای حسابی با برادرم باشم. وی می‌افزاید: وقتی دوستانم برای احوالپرسی یا کاری ضروری به خانه ما زنگ می‌زنند، خانواده بدون اینکه مرا صدا بزنند، تلفن را قطع می‌کنند.

سمیه اضافه می‌کند: بارها دلیل این رفتار را از برادرم سئوال کرده‌ام ولی در جواب با توهین و تحقیر روبرو شده‌ام. سمیه از روزهائی سخن می‌گوید که کسی شماره تلفن خانه را اشتباه می‌گیرد یا برای آن‌ها مزاحمت تلفنی ایجاد می‌کند. وی توضیح می دهد: چون من تنها دختر خانواده هستم، همه چشم‌ها متوجه من می‌شود و همه یک جور دیگر نگاهم می‌کنند و حتی بعضی وقت‌ها مرا به شماردادن به کسی متهم می‌کنند و تا چند روز جر و بحث لفظی داریم که در برخی اوقات به زد و خورد می‌انجامد.

اعظم در این مورد می‌گوید: پدرم تمام مکالمات تلفنی مرا کنترل می‌کند و همه حرف‌هائی که از پشت تلفن بین من و دوستانم رد و بدل می‌شود می‌شنود. وی می‌گوید: پدر من این کار را نشانه نگرانی نسبت به وضع من می‌داند ولی من اسم این عمل را توهین می‌گذارم. با این رفتار همراه با تحقیر، ترجیح می‌دهم که از داخل خانه به دوستانم زنگ نزنم و بیشتر مواقع از تلفن عمومی استفاده می‌کنم که به خاطر این کار گاهی هم کتک خورده‌ام.

اعظم در پاسخ به این پرسش که چرا در مواقعی که پدرش در منزل حضور ندارد، از تلفن استفاده نمی‌کند، می‌گوید: غیبت پدر من در خانه مساوی است با قفل‌بودن تلفن و گاهی حتی نبودن گوشی تلفن.

خدیجه دختری است که از نعمت مادر محروم است. وی از رفتارهای پدرش دلخور است و از سوءظن‌ها و شک و تردیدهای وی نسبت به خودش بیزار است. خدیجه می‌گوید: من به هیچ‌وجه اجازه تنهاماندن در خانه را ندارم ولی اگر موقعیتی پیش بیاید و احیانا در خانه تنها بمانم اجازه ندارم در خانه را به روی کسی باز کنم حتی اگر مطمئن باشم که یکی از خاله‌ها یا عمه‌هایم پشت در است. با وجود علاقه و استعداد زیادی که داشتم پدرم اجازه نداد بیشتر از کلاس پنجم ابتدائی درس بخوانم و اکنون با اینکه از موقعیت مالی بسیار خوبی برخوردار است مرا به قالیبافی و انجام کارهای طاقت‌فرسا مجبور می‌کند.

فاطمه نیز از دخترانی است که در مورد ادامه تحصیل با برادران خود مشکل دارد. وی می‌گوید: هر چه التماس و تهدید کردم هیچ فایده‌ای نداشت و برادرانم به هیچ‌وجه اجازه نمی‌دهند که به دانشگاه بروم. مادرم نیز به جای دفاع از من طرف آن‌ها را می‌گیرد و ادامه تحصیل را برای یک دختر کار بیهوده می‌داند.

سال پیش در رشته پرستاری دانشگاه تهران پذیرفته شدم و به بزرگترین آرزوی زندگی‌ام یعنی تحصیل در رشته پرستاری رسیدم ولی پدرم اجازه نداد، ثبت‌نام کنم. پدرم دلیل واقعا مسخره‌ای برای این کار داشت، او می‌گفت تهران شهر شلوغ و بزرگی است و یک دختر تنها نمی‌تواند راه درست زندگی‌کردن در یک شهر غریب را پیداکند.

الهه در این باره می‌گوید: پدر و مادرم سواد زیادی ندارند ولی به تحصیل اهمیت زیادی می‌دهند، دو برادر بزرگترم دانشجو هستند ولی موقع انتخاب رشته به من اجازه ندادند که غیر از رشته‌های دانشگاه اصفهان، رشته دیگری را انتخاب کنم و من به دلیل انتخاب‌های محدودم قبول نشدم.

محبوبه به مشکل دیگری اشاره می‌کند و از سخت‌گیری پدرش در مورد رابطه با دوستانش حرف می‌زند. وی می‌گوید: من اجازه ندارم به خانه هیچ یک از دوستان صمیمی‌ام بروم چه برسد به شرکت در جشن تولد و مهمانی‌های دوستانه.

محبوبه اضافه می‌کند: گاهی بعد از چند هفته التماس و اصرار از مادرم اجازه می‌گیرم و یک ساعت به خانه دوستم می‌روم ولی پدرم وقتی از موضوع مطلع می‌شود هر دو نفرمان را کتک می‌زند. اگر سخت‌گیری در مورد تمامی بچه‌های خانواده به یک صورت اعمال می‌شد، دلم نمی‌سوخت ولی از این موضوع ناراحتم که پدرم هرگونه آزادی را به برادرانم می‌دهد و دختران را محدود می‌کند.

عزت یکی دیگر از دخترانی است که از رفتارهای پدر وبرادرانش به تنگ آمده‌است. وی می‌گوید: نیم ساعت قبل از شروع کلاس‌های مدرسه از خانه بیرون می‌روم و نیم ساعت بعد از پایان کلاس‌ها باید در خانه باشم. بارها اتفاق افتاده که به اتوبوس نرسیده‌ام یا کلاسم چند دقیقه‌ای بیشتر طول کشیده است و بعد از رسیدن به خانه جواب سلامم را با کمربند داده‌اند. اگر مثل بعضی دخترها دنبال مد و آرایش و خودنمائی بودم حرفی نبود ولی همه این سخت‌گیری‌ها و اذیت‌ها در حالی است که من بسیار ساده می‌پوشم و حجابم را رعایت می‌کنم.

نازنین نیز می‌گوید: بیشترین محدودیت و ممنوعیت اعمال‌شده از طرف خانواده‌ام در انتخاب نوع پوشش است. با اینکه چادر سر می‌کنم ولی فقط مجاز به انتخاب مانتوهای بلند با رنگهای مشکی، قهوه‌ای و سرمه‌ای هستم. گاهی پیش می‌آید که برای خریدن لباسی با رنگ دیگر به التماس می‌افتم ولی در اکثر مواقع بی‌فایده است.

نازنین می‌گوید: سه برادر دارم که هر سه بسیار شیک‌پوش هستند و تمام لباس‌هایشان را با سلیقه خودشان انتخاب می‌کنند ولی من به خاطر دختربودن مجبور به انتخاب لباسی هستم که مورد پسند آن‌هاست.

طیبه نیز می‌گوید: به خاطر تفاوت سنی که با بزرگترهای خانواده دارم معیارها و ملاک‌هایم برای ازدواج با آن‌ها متفاوت است ولی همیشه مجبورم از علایق خودم چشم بپوشم تا امکان ادامه تحصیل برایم وجود داشته باشد. خیلی از دوستانم را سراغ دارم که با انتخاب و دستور پدرهایشان سر سفره عقد نشسته‌اند و با کسی که از نظر سنی و فرهنگی فرسنگ‌ها فاصله دارند، ازدواج کرده‌اند.

راضیه از سخت‌گیری پدرش در مورد شرکت وی در کلاس موسیقی سخن می‌گوید. برادرم از کلاس موسیقی استفاده می‌کند ولی پدرم به من اجازه نمی‌دهد که به کلاس موسیقی بروم.

از پدر راضیه علت را سئوال می‌کنیم که در جواب می‌گوید: اگر به راضیه اجازه شرکت در کلاس موسیقی را ندادم به این دلیل بود که نمی‌خواستم کسی پشت سرش حرفی بزند یا بگوید دخترش را مطرب بار آورده است. ▣

«رقص و مد مجاز» دو دهه بعد از انقلاب!

از ماهنامه آمریکائی Mother Jones

ترجمه: کاملیا انتخابی فرد

«رقص مجاز»

بلیت اجرای برنامه از چند هفته قبل پیش‌فروش شده بود. ازدحام در بعد از ظهر روز نمایش باعث شده بود که صفی طویل برای ورود به سالن در خیابان شکل گیرد. زنان مرفه شمال شهر با لباس‌های پر زرق و برق آمده بودند تا در یک نمایش خصوصی واقع در مدرسه‌ای وابسته به سفارت ایتالیا در شمال تهران، نظاره‌گر اجرای یک برنامه باورنکردنی باشند. آنها اولین تماشاچیان اجرای یک برنامه رقص مجاز پس از گذشت دو دهه از انقلاب ایران بودند.

برنامه «نمایش حرکت‌های موزون» در سالن مملوک زیرزمین مدرسه، که به شکل سالن کنسرت درآمده بود. پیست رقص را با گل و شمع بسیار تزئین کرده بودند. با بی‌نظم پشت صندلی‌های چوبی اجاره‌ای شماره زده بودند تا بلکه بتوانند در سالن نظم را برقرار نمایند. هیجان در بین جمعیت موج می‌زد.

در ایران، هر موقعیتی که زنان بتوانند بدون دغدغه حجاب الزامی خود را بر دارند، اتفاقی نادر و پرهیجان محسوب می‌شود. در داخل سالن، زنان با چشم و همچشمی بسیار مشغول نمایش‌دادن لباس‌ها و جواهرات خود به یکدیگر بودند. علت هیجان و جالب‌بودن این برنامه فقط مربوط به گردهمائی زنان نبود. علت غیرعادی‌شدن این شب ویژگی خاص آن مربوط به حضور «فرزانه کابلی» بود.

فرزانه معروف‌ترین بالرین ایرانی که از سال ۱۹۷۹، هنگام به قدرت‌رسیدن جمهوری اسلامی ممنوع‌الرقص گردیده بود، قرار بود آنشب بار دیگر هنرنمائی کند. برخلاف تمام کسانی که بعد از انقلاب، ایران را در جستجوی کار و زندگی بهتر و راحت‌تر ترک نمودند، فرزانه در ایران ماند و مخفیانه در خانه خود کلاس خصوصی رقص دختران را دائر کرد و آنها را تعلیم داد به امید شبی مانند آنشب. از آخرین باری که وی روی صحنه رفته بود ۲۲ سال می‌گذشت.

برنامه با رقص انفرادی بالرین معروف فرزانه ۴۵ ساله تمام می‌شد. وی این رقص را بر روی یک موزیک مدرن طراحی کرده و برای اولین بار اجرا می‌نمود. اسم موزیک «زنی تنها در آستانه فصلی سرد» بود. شعری از فروغ فرخزاد، شاعره پرآوازه فمنیست ایران که برای سالیان پس از انقلاب شعر او مجوز انتشار نداشت.

بعد از پایان رقص تماشاچیان هیجان‌زده نزدیک به ۱۰ دقیقه بی‌وقفه او را تشویق کردند. فرزانه خطاب به آنها گفت: «دفعه بعد شما را در تالار رودکی خواهم دید».

حتی برای اوضاع اصلاح‌طلبی فعلی ایران نیز اجرای برنامه رقص مدرن در تالار رودکی (تالار وحدت فعلی) غیرممکن به نظر می‌آید، اما اجرای برنامه رقص فرزانه کابلی در سالن مدرسه حاکی از آن بود که یک تغییر شگرف نسبت به دوره‌ای که اجرای چنین برنامه‌ای ناممکن بود اتفاق افتاده است. قبل از این تاریخ، چنانچه نظیر این برنامه اجرا می‌گردید قطعاً به دست گروه‌های فشار با خشونت منتفی می‌گردید.

«مد مجاز»

«اسم من لبخند راستگو است و امروز رویای من به حقیقت پیوست. من یک مانکن هستم». با این جملات یکی از اولین زنانی که عنوان مانکن مد ایران را به خود گرفته بود، خود را به خبرنگاران معرفی کرد. چند لحظه قبل، او و دو دوجین دختر دیگر داشتند اولین شوی مد را در جمهوری اسلامی روی صحنه می‌بردند. بعد از هفته‌ها تمرین برای رادرفتن و نشان‌دادن لباس‌ها، کلودیا شیفرهای ایران (مانکن آلمانی) اینک این برنامه را جلوی چشمان بهت‌زده هزاران زن تماشاچی اجرا می‌کردند.

برگزارکنندگان از بیم برانگیخته‌شدن خشم محافظه کاران، سخت بدنبال آن بودند که هرگونه وجه تشابه و مطابقت این نمایش را با نمایش‌های غربی بی‌ربط جلوه دهند. در آگهی‌ها، نام این برنامه در قالب «نمایشگاه جوانان» تبلیغ شده بود.

دست‌اندرکاران با هوش و زیرکی خاصی زمان اجرای این نمایش را همزمان با نمایش کارهای هنری و دستی قرار داده بودند. نمایش مد در دو قسمت اجرا می‌شد. ۱۰ دقیقه اول با نمایش لباس‌های معاصر و قسمت دوم و یا بخش طولانی‌تر آن، نمایش لباس‌های سنتی و قدیمی بود. اما به وضوح بخش جذاب و چشمگیر اول، مهم‌ترین بخش برنامه بود.

برگزارکننده در شب افتتاح تلاش عجیبی به خرج داد تا بگوید این نمایش بی‌ارتباط با لباس‌های غربی است. او پشت میکرفن می‌گفت: «عالی برای پوشیدن در زیر چادر» و یا «چیزی که امشب ما می‌خواهیم به شما نشان دهیم لباس‌هائی است که کاملا با میراث اسلامی ما مطابقت دارد».

ولی موزیک پاپ غربی، نگاه‌های متکبر و حرفه‌ای مانکن‌ها و سبک‌های متنوع لباس‌های تنگ و کوتاه با رنگ‌های تند و شاد، به همراه حریری بر روی سر، سخنان برگزارکننده را نقض می‌کرد. البته ممکن بود تعداد کمی از زنان حاضر در این نمایش طالب این لباس‌ها باشند، اما اغلب بینندگان با صدای بلند در حال مسخره‌کردن و خندیدن بودند. آنچه که فضا را سخت مفتون خود ساخته بود، این بود که چنین برنامه‌ای برای اولین بار از طرف دولت مورد تائید قرار گرفته و برگزار شده بود. در طول یک هفته بیش از ۱۶ هزار نفر از این نمایش مد بازدید کردند.

برگرفته از سایت «فمینیست‌های ایرانی» IranianFeminists.com

اطلاعیه آغاز کار «فمینیست‌های ایرانی»

IranianFeminists.com

اولین شماره آزمایشی «فمینیست‌های ایرانی» با هدف معرفی تئوری‌های فمینیستی دهه ۹۰، هماهنگی نظری و عملی فمینیستهای اسلامی و سکولار ایرانی و همچنین طرح دیدگاهها و ارزیابی‌های ویژه سیاسی فمینیستی، بر روی شبکه اینترنت آماده شد.

بیانیه مرکز فرهنگی زنان

در مورد پدیده «زن‌کشی»

مرکز فرهنگی زنان، «زن کشی» در هر شکل و با هر عنوان را محکوم کرده و خواستار رسیدگی به پرونده مسببان آشکار و پنهان قتل‌های اخیر شده است. این مرکز غیر دولتی در بیانیه خود تاکید کرده است: طبق گزارشهای رسیده از مردادماه ۱۳۷۹ تاکنون ۱۹ زن به قتل رسیده‌اند.

این بیانیه می‌افزاید: در طول تاریخ به بهانه‌های مختلف «زن‌کشی» رواج داشته است. گاهی به بهانه «پاسداری از عفت خانواده» و حالا نیز «پاسداری از عفت جامعه». باید گفت که «جرمهای اخلاقی» همواره جرم‌هایی بوده‌اند که انبوهی از زنان به این بهانه به قتل رسیده‌اند و این توجیهی برای جنایت‌های بسیار بوده است.

در ادامه بیانیه آمده است: نتیجه این روند غیر انسانی آن است که زنان همواره قربانی شده‌اند و قاتلان آنان عموماً با سرافرازی و افتخار از کار خود یاد کرده‌اند.

تاسیس رشته جدید

«مطالعات زنان در دانشگاهها»

به‌زودی رشته‌ای جدید با عنوان «مطالعات زنان» در قطع کارشناسی ارشد در سه گرایش زن و خانواده، حقوق زن در اسلام و تاریخ زنان در دانشگاههای کشور راه‌اندازی خواهد شد. تصمیم‌گیری برای تاسیس چنین رشته‌ای به‌طور اخص بنا بر رشد فراگیر مطالعات پیرامون مسائل مربوط به زنان طی دو دهه اخیر در دانشگاههای کشور صورت گرفته و هدف از آن تربیت کارشناس، مشاوران و مدیران صاحب نظر در عرصه‌های مختلف اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی است.

تاکنون دانشگاه تربیت مدرس و دانشگاه علامه طباطبائی و دانشگاه الزهرا در راه‌اندازی این رشته پیش‌قدم بوده‌اند.

دانش‌آموختگان این رشته می‌توانند در زمینه‌های ذیل بصورت کارشناس اجرایی، مشاور یا سیاستگذار موثر باشند: کمیسیونهای مجلس، کمیسیونهای زنان- خدمات مشاوره‌ای، مددکاران اجتماعی، مشاوران وزرا و دفتر مشاورد امور زنان در وزارتخانه‌ها، صدا و سیما، سازمانهای غیر دولتی، جراید و غیره.

www.iran-archive.com

هزینه سنگین کار کودکان

مریم بیژنی

علی‌رغم تلاش‌های بین‌المللی برای جلوگیری از کار کودکان و بهره‌کشی از آنان، کار کودک در کشور ما حتی در حد برخورداری از آمار دقیق هم مورد توجه قرار نگرفته است.

با وجود آنکه کار کودکان زیر ۱۵ سال در قانون کار صریحا غیرقانونی اعلام شده، کودکان بسیاری به دور از چشم ناظرین قانون، در مشاغلی همچون قالی‌بافی، آجرپزی، شیشه‌سازی، ریخته‌گری، بافندگی، تولید مواد شیمیائی، تعمیر اتومبیل، بخاری، ذغال فروشی، کشاورزی، معدن، سرامیک سازی، ساختمان‌سازی، قاچاق کالا و... به کار مشغولند.

طبق آخرین آمارهای موجود، حدود ۲۵۰ میلیون کودک بین ۴ تا ۱۴ سال در سراسر جهان مجبور به کار هستند. اطلاعات بدست آمده نشان می‌دهد که آسیا با ۶۱ درصد کودک کارگر، مقام اول را در جهان داراست و در بین کشورهای آسیائی، ملل در حال توسعه بیشترین رقم کار کودک را به خود اختصاص داده‌اند.

به نظر می‌رسد بی‌توجهی و بی‌تفاوتی نسبت به کار کودک در کشور ما، جامعه را از درک حقایق در مورد این معضل اجتماعی و اقتصادی دور کرده است. هرچند کودکانی که در کارگاه‌های غیرقانونی در محیط‌های سرشار از خلاف و بزه روزگار می‌گذرانند و نیروی اندک خود را تقریبا به رایگان می‌فروشند، درخور توجه و حمایت بسیار قوانین هستند، اما کودکانی که سرنوشت آنها در خیابان‌ها شکل می‌گیرد به دلیل آنکه در معرض آسیب‌های شدید جسمی و روحی قرار دارند، توجه و دقت بیشتری طلب می‌کنند. در سرنوشت محتوم همه خردسالانی که «دوران خوش کودکی» برایشان انسانه‌ای بیش نیست، بعضی‌ها از امتیاز اندکی برخوردارند. پسر نه ساله‌ای که در یک کارگاه غیرقانونی در زیرزمین یکی از پس کوچه‌های تهران کار می‌کند، حداقل اسم کارفرمایش را می‌داند و اگر دچار حادثه یا سوءاستفاده‌ای شد، بستگانش می‌دانند از چه کسی باید شکایت کنند، اما دختر یازده ساله آدامس فروشی که در یکی از خیابان‌های تهران سوار اتومبیل می‌شود، نه راننده را می‌شناسد و نه می‌داند که به کجا می‌رود. در رابطه با حوادثی که برای کودکان شاغل در خیابان‌ها اتفاق می‌افتد، کودکانی کار می‌کنند که از توجه نیم‌بند قانون هم معاف هستند. آنچه که در پزشک قانونی می‌گذرد، بسیار گویاست.

شیرین عبادی حقوقدان و عضو انجمن حمایت از حقوق کودکان ضمن تاکید بر تاثیر به سزای فقر اقتصادی در شکل‌گیری کار کودکان می‌گوید: جدائی والدین و بد سرپرستی هم یکی از عوامل مهم ترک تحصیل و یکباره بزرگ‌شدن کودکان است. خانواده اگر منسجم باشد و کودک پدر یا مادر خود را بر اثر فوت یا جدائی از دست نداده باشد، می‌تواند مانع از کار کودک شود. وی در مورد قوانین مربوط به کار کودکان می‌گوید: طبق قانون سن کارگر نوجوان ۱۵ تا ۱۸ سال تعیین شده است. این کارگر از امتیازاتی همچون انجام معاینات پزشکی، داشتن گواهی پزشک در ارتباط با مناسب‌بودن شغل، نداشتن حق شب‌کاری و اضافه‌کاری و برخورداری از حق کار کمتر به مدت نیم ساعت در روز برخوردار است. این قوانین شاید از مترقی‌ترین قوانین مربوط به کارگران نوجوان باشد، ضمن اینکه در قانون برای کار برابر، دستمزد برابر هم پیش‌بینی شده و در عین حال کارگر نوجوان مشمول قوانین تامین اجتماعی هم می‌شود اما همه اینها تنها یک روی سکه است. روی دیگر سکه، قصه خانواده‌هائی است که به دلیل فقر نمی‌توانند صبر کنند تا کودکانشان به سن پانزده سالگی برسد و او را وادار به کارکردن می‌کنند. در کارگاه‌های غیرقانونی که توسط کودکان اداره می‌شوند، هیچ امنیت و قانونی حکمفرما نیست و همه این کارگاه‌ها به دور از چشم بازرسان وزارت کار وجود دارند.

وی اضافه می‌کند: تنها در صورت اجرای درست و صحیح قانون شاهد مشکلات کمتری برای کودکان خواهیم بود اما مشکل فعلی ما این است که قانون کار به درستی اجرا نمی‌شود. با این حال نباید شرایط مناسب اجرای قانون را هم فراموش کنیم. آیا قانون می‌تواند مانع از کار کودکی شود که نان‌آور خانواده است و می‌داند که اگر روزی کار نکند، خانواده‌اش چیزی برای خوردن ندارند؟ تامین اجتماعی به معنای واقعی و حمایت از اقشار ضعیف جامعه می‌تواند رشد فقر را که زمینه‌ساز اصلی کار کودکان است، از بین ببرد و از طرف دیگر به شدت باید با کسانی که از کار کودکان سوءاستفاده می‌کنند، مقابله شود.

> سن اغلب کودکان که در کارگاه‌های قالی‌بافی به طور غیرقانونی کار می‌کنند، بین ۷ تا ۱۵ سال است و آنها در بدترین شرایط بهداشتی و جسمی روزی ۱۴ ساعت مشغول به کارند.

وی اضافه کرد: برای جلوگیری از کار کودک ما نمی‌توانیم تنها به کار بازرسین وزارت کار که فقط روزی ۸ ساعت وظیفه سرزدن به نقاط مختلف را دارند، متکی باشیم. در حالی که گاهی رسیدن به یک کارگاه در نقطه دورافتاده‌ای ۱۲ ساعت طول می‌کشد. خصوصا اینکه کارگاه‌های غیرقانونی، پنهانی کار می‌کنند و از سوی دیگر کارفرمایانی که تن به چنین عمل غیراخلاقی می‌دهند، راه حل گریز از قانون را هم پیدا می‌کنند.

عبادی در رابطه با کار کودکان در خیابان‌ها گفت: وقتی کودکی در خیابان گل می‌فروشد و یا در ساعت ۱۱ شب روزنامه یا سیگار به دست دنبال مشتری می‌گردد، قطعا متکی به کارفرمائی است که مقابله با او در حیطه وزارت کار نیست. مامور وزارت کار نمی‌تواند در خیابان از این کودک سراغ کارفرمایش را بگیرد. در شرایطی که این کودکان به شدت احتیاج به کمک دارند، ما آنها را قانونا رها کرده‌ایم.

یک کارشناس مسائل اجتماعی می‌گوید: هر سال درصدی از کودکان ترک تحصیل می‌کنند که تعدادی از آنها به کارهائی مثل فروش آدامس، شکلات و روزنامه و بادکنک روی می‌آورند. سن اغلب کودکانی که در کارگاه‌های قالی‌بافی به طور غیرقانونی کار می‌کنند، بین ۷ تا ۱۵ سال است و آنها در بدترین شرایط بهداشتی روزی ۱۲ ساعت مشغول به کارند.

وی اضافه می‌کند: مساله اشتغال کودکان نیز مانند کودک آزاری، کودکان بزهکار و همه کودکانی که به نوعی در معرض آسیب‌های جسمی و روحی قرار دارند، نه تنها موردتوجه قرار نگرفته بلکه برای کاهش آن اقدام مؤثری هم به عمل نیامده است.

> مساله اشتغال کودکان نیز مانند کودک‌آزاری، کودکان بزهکار و همه کودکانی که به نوعی در معرض آسیب‌های جسمی و روحی قرار دارند، نه تنها مورد توجه قرار نگرفته بلکه برای کاهش آن اقدام مؤثری هم به عمل نیامده است.

وی به رابطه بین اشتغال زودرس و بزهکاری اشاره می‌کند و می‌گوید: کار برای کودک نه تنها مانعی در روی‌آوردن وی به انحرافات اجتماعی نیست، بلکه خود زمینه‌ای است برای بزهکاری. کودکان در محیط کار هم با محرک بیشتر انحرافزا مواجه‌اند و هم به دلیل نیاز، انگیزه‌های بیشتری برای روی‌آوردن به بزه دارند. از سوی دیگر کودکی که توسط پدر یا مادرش مجبور به گدائی یا فروش آدامس می‌شود، از طرف هیچ سازمانی مورد حمایت قرار نمی‌گیرد. نه پرورشگاه حاضر به قبول او می‌شود، نه سازمان بهزیستی و نه هیچ جای دیگر. او در نهایت به سوی والدینش باز گردانده می‌شود. صاحب نظران معتقدند: معضل کار کودک حل نمی‌شود مگر شرایط کاهش فقر اقتصادی برای اقشار محروم جامعه فراهم شود.

وی به رابطه بین اشتغال زودرس و بزهکاری اشاره می‌کند و می‌گوید: کار برای کودک نه تنها مانعی در روی‌آوردن وی به انحرافات اجتماعی نیست، بلکه خود زمینه‌ای است برای بزهکاری. کودکان در محیط کار هم با محرک بیشتر انحرافزا مواجه‌اند و هم به دلیل نیاز، انگیزه‌های بیشتری برای روی‌آوردن به بزه دارند. از سوی دیگر کودکی که توسط پدر یا مادرش مجبور به گدائی یا فروش آدامس می‌شود، از طرف هیچ سازمانی مورد حمایت قرار نمی‌گیرد. نه پرورشگاه حاضر به قبول او می‌شود، نه سازمان بهزیستی و نه هیچ جای دیگر. او در نهایت به سوی والدینش باز گردانده می‌شود. صاحب نظران معتقدند: معضل کار کودک حل نمی‌شود مگر شرایط کاهش فقر اقتصادی برای اقشار محروم جامعه فراهم شود.

خانواده‌ها لزوم آموزش کودکان خود را به درستی درک کنند، برای کار کودکانی که نان‌آور یا کمک خرج خانواده خود هستند جایگزین مناسبی فراهم شود و در یک کلام متغیرهای اقتصادی و اجتماعی شناسائی شوند.

واقعیت‌های جامعه این سؤال‌ها را بوجود می‌آورند که آیا قوانین موجود به درستی اجرا نمی‌شوند؟ آیا بخش بازرسی وزارت کار در حیطه وظایف خود نظارت کامل بر کار کودک را انجام می‌دهد؟

حمایت‌های اجتماعی و سازمان‌های مسئول چه نقشی به عهده دارند؟ آیا کودکان در کارگاه‌های خانگی تنها به صرف کار برای پدر یا مادر خود مجبور به تحمل فشارهای جسمی و روحی هستند؟ آیا مهاجرپذیری شهرهای بزرگ، زندگی حاشیه‌نشینی و وجود آلونک‌ها و حلبی‌آبادها باعث تشدید بهره‌کشی از کودکان نمی‌شود؟ ما در کار ساختن چگونه جامعه‌ای برای کودکان خود هستیم.

باور کنیم که کودکان جامعه ما همه در برابر مشکل انتخاب طعم خمیر دندان قرار ندارند. باور کنیم که در جامعه ما در برابر کودکانی که با پیشرفته‌ترین وسائل الکترونیکی بازی می‌کنند، داشتن یک عروسک ساده پلاستیکی برای کودکان کارگر آرزوست. باور کنیم در برابر کودکانی که همیشه دیوار دفاعی پدر و مادر را در برابر کوچک‌ترین مشکل زندگی در مقابل خود دارند، کودکانی هستند که مهربانی، نوازش، امنیت و حمایت را هرگز تجربه نکرده‌اند. میز و کتاب و درس و نمره ۲۰ برای آنها مفهومی ندارد. لبخند پدر و مادر، سفره ناهار و شام، بهانه‌گرفتن و نازکردن در زندگیشان جائی ندارد. باور کنیم در گوشه و کنار همین شهر و تمام شهرهای کشورمان کودکان زیادی هستند که در دوران کودکیشان هرگز بازی نمی‌کنند، آنها کار می‌کنند.

به نقل از روزنامه صدای عدالت

نقش و جایگاه تشکل های کارگری در قوانین ایران

ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم!

صادق کارگر

اتحادیه‌های کارگری در بسیاری از کشورهای جهان عمری به درازای یک قرن و حتی بعضاً بیش از یک قرن دارند. این در حالی است که در کشور ما هنوز بحث بر سر چگونگی تشکیل اتحادیه‌های کارگری در جریان است. اتحادیه‌هائی که هنوز شکل نگرفته و معلوم نیست که سرانجام کی بتوانند تشکیل گردد. تردیدی نیست که وجود دیکتاتوری طولانی و عدم توسعه متوازن و کافی صنعتی و اقتصادی از جمله عمده‌ترین دلایل عدم تداوم و ادامه کاری اتحادیه‌ها و تشکل‌های کارگری مستقل در ایران بوده‌اند و هنوز هم مهمترین مانع تشکیل اتحادیه‌های مستقل وجود دیکتاتوری، عدم توسعه سیاسی و نبود آزادی در جامعه است. البته علل دیگری نیز وجود دارد که فرعی محسوب می‌شوند.

هدف و منظور کارگران و مزدبگیران ایران در حال حاضر تشکیل اتحادیه و سندیکاهای کارگری مستقل از دولت، کارفرمایان و احزاب سیاسی است. در حالی که در ایران قوانین مدون و مناسبی برای کارفرمایان وجود دارند و کارفرمایان می‌توانند بطور قانونی و آزادانه تشکل‌ها و اتحادیه‌های مستقل خود را تشکیل دهند، قوانین صریح و روشنی برای تشکیل تشکل‌ها و اتحادیه‌های مستقل کارگری در ایران وجود ندارد. تنها قانونی که در این رابطه وجود دارد قانون پر از تناقض شوراهای اسلامی کار و انجمن‌های صنفی است.

در حال حاضر خانه کارگر جمهوری اسلامی و شوراهای اسلامی کار تنها تشکل‌هائی هستند که بدلیل وابستگی آنان بحکومت در ایران حیات دارند. خانه کارگر بخاطر وابستگی‌اش به حکومت - علیرغم بهره‌مندی از کمکهای دولتی - نتوانسته است در میان کارگران برای خود جائی بیابد. البته بین خانه کاگر و شوراهای اسلامی کار که در حقیقت زیر مجموعه خانه کارگر محسوب می‌شوند اختلافاتی وجود دارد. اما خطا است که بدلیل اختلافات، برای شوراهای اسلامی کار ماهیت دیگری قائل شویم. حقیقت آن است که بسیاری از اعضای شوراهای اسلامی کار مانند سایر کسانی که در گذشته از رژیم حمایت می‌کردند در اثر تحولاتی که در طول سال‌های اخیر در جامعه رخ داده از رژیم و سیاستهای ضد کارگری آن رویگردان شده‌اند. بنابراین باید این نکات را نیز در نظر داشت. اما پذیرش و توجیه آنان بعنوان تشکیلات صنفی کارگری خطاست. زیرا که مقامات وزارت کار اعضای شوراهای اسلامی را که از رژیم روی برگردانده‌اند تصفیه کرده و مانع از تشکیل شوراهای جدید می‌شوند.

در شرایط کنونی دفاع از تشکیل سندیکاها و اتحادیه‌های مستقل کارگری راه دفاع از مبارزات کارگران است. متاسفانه عده‌ای از روشنفکران چپ که هدف خیر نیز دارند بدلیل آنکه تنها دستی از دور بر آتش دارند فریب ظاهرسازی‌های تشکلاتی مثل خانه کارگر را خورده و تحت تاثیر برخی از موضع‌گیری‌های آنان می‌خواهند کارگران را بدنباله‌روی از تشکل‌های دولتی بکشانند. سیاستی که در گذشته نادرستی خود را در عمل و بطور کامل نشان داده و آسیب‌های فراوانی بر جنبش مستقل سندیکائی ایران وارد نموده است.

قانون شوراهای اسلامی کار نمی‌تواند نیاز و خواست کارگران مبنی بر داشتن تشکل‌های مستقل را تامین کند. فعالین جنبش کارگری باید خواهان تصویب آنچنان قوانینی باشند که حقوق اتحادیه کارگران ایران را به‌نحوی که در کنوانسیون سازمان بین‌المللی کار آمده است، تامین نماید.

به موجب اصل ۱۰۲ قانون اساسی به منظور تامین قسط اسلامی و همکاری در تهیه برنامه‌هائی و هماهنگی در پیشبرد امور واحدهای دولتی و صنعتی، کشاورزی شوراهائی مرکب از نمایندگان کارگران و دهقانان و دیگر کارکنان و مدیران در واحدهای آموزشی و خدماتی و مانند اینها شورائی مرکب از نمایندگان اعضا این واحدها تشکیل می‌شود.

طبق اصل ۱۰۵ قانون اساسی تصمیمات شوراها نباید مخالف موازین اسلامی و قوانین کشور باشد. بطور کلی دو نوع شورا از نظر قوانین اسلامی مجاز شمرده می‌شوند. یکی شورای مشورتی و دیگری شورای اجرائی. شوراهای اسلامی کار از نوع شوراهای مشورتی هستند. بنابراین نمی‌توانند نمایندگی مستقلانه کارگران را تامین نمایند.

به موجب ماده یکم قانون تشکیل شوراهای اسلامی کار بمنظور تامین قسط اسلامی و همکاری در تهیه برنامه‌ها و ایجاد هماهنگی در پیشرفت امور در واحدهای دولتی، صنعتی، کشاورزی و خدمات شورائی از نمایندگان کاگران و کارکنان به انتخاب مجمع عمومی و با شرکت نماینده مدیریت بنام شورای اسلامی کار تشکیل می‌گردد.

ترجمان عملی این ماده این است که اولا هر شورائی که بطور قانونی و بر مبنای ماده فوق تشکیل گردد نمی‌تواند یک شورای کارگری مدافع منافع کارگران باشد. زیرا که حضور نماینده مدیریت حقوق برابر با سایر اعضا در شورا استقلال شورا را نقض می‌نماید. ثانیاً همانگونه که در قانون آمده است هدف از تشکیل شورا نه دفاع از حقوق و منافع کارگران در مقابل مدیریت، بلکه شورا نهادی محسوب می‌شود که به منظور تامین قسط اسلامی و ایجاد هماهنگی بوجود آمده و بنابراین قانون برای شورا وظایت اتحادیه‌ای قائل نشده است. از همین رو حقوق اتحادیه‌ای را نقض می‌کند.

در بند ج ماده دوم قانون شوراهای اسلامی کار اعتقاد و التزام عملی به اسلامی و ولایت فقیه و وفاداری به قوانین جمهوری اسلامی ایران آمده است. این بند بکلی با آزادی عقیده مغایرت دارد و برخلاف کنوانسیون سازمان بین‌المللی کار است. طبق بند ۱ این قانون مجمع عمومی هر واحد از کلیه کارگران و سایر کارکنان به استثنای مدیریت تشکیل می‌شود. بر اساس این بند نماینده مدیریت که طبعاً یا نماینده دولت و یاکارفرمای خصوصی محسوب می‌شود بطور انتصابی به عضویت شورا در می‌آید. بدین ترتیب معلوم نیست که در اینجا چه کسی باید از منافع کارگر دفاع کند و چه کسی از منافع کارفرما. این بند نیز صراحتاً استقلال شورا را که می‌بایستی ماهیت اتحادیه‌ای داشته باشد نقض می‌کند. در مورد چگونگی تشکیل مجمع عمومی شورا نیز این قانون به نحوی است که پیوستن و یا عدم پیوستن کارکنان به شورا نوعی اجبار محسوب می‌شود. زیرا کارگرانی را که مایل به عضویت در شورا نیستند از طریق دریافت حق عضویت که معمولا از حقوق کلیه کارگران کسر می‌شود، عملا به اجبار به عضویت شورا در می‌آورند. این بند نه تنها مخالف کنوانسیون سازمان بین‌المللی کار بلکه مخالف ماده ۱۷۸ قانون کار نیز هست. زیراکه طبق این ماده قانون کار کسی را نمی‌توان به اجبار به عضویت تشکل کارگری و کارفرمائی درآورد و یا مانع عضویت کسی در آن شد. در بند و ماده مربوط به شرایط انتخاب‌شوندگان تبعیت ایران جزو شرایط انتخاب‌شونده ذکر شده است که این بند نیز حقوق کارگران مهاجر و خارجی راکه بایستی در محل‌های کار از حقوق مساوی با سایرین برخوردار باشند نقض کرده و نوعی تبعیض روا می‌دارد. طبق یکی دیگر از بندهای این ماده کاندیداهای عضویت در شورا می‌بایستی از طرف هیئت مخصوصی که در قانون چگونگی آن تعیین می‌شود مورد تائید قرار بگیرند. این بند عملا باعث جلوگیری از پیوستن داوطلبانه اشخاص به شورا و نوعی تفتیش عقیده محسوب می‌شود. به همین دلیل جنبه دیگری از حقوق اتحادیه‌ای را نقض می‌کند. همکاری با انجمن اسلامی نیز جزو وظایف شورا محسوب می‌شود که این خود نیز نقض استقلال شورا و مجبورکردن آن به همکاری با یک انجمن مذهبی و ایدئولوژیک است. طبق مفاد ۲۲ قانون کار به منظور بررسی و تشخیص انحراف شورای اسلامی کار از وظایف قانونی خود و انحلال آنان در هر منطقه، هیئت‌هائی بنام هیات تشخیص انحراف و انحلال شورا مرکب از ۷ نفر تشکیل می‌شود.

طبق عرف معمول در کشورهای آزاد و طبق قوانین سازمان بین‌المللی کار اتحادیه‌ها و سندیکاها بوسیله ابتکار اعضا آنان یعنی خود کارگران و مزدبگیران تشکیل می‌شود. انحلال اتحادیه‌ها نیز تنها می‌تواند بوسیله اکثریت اعضا اتحادیه و نه بوسیله یک عامل خارجی مانند هیئت‌های تشخیص انحراف صورت گیرد. بهمین دلیل این ماده نیز ناقض اصول اتحادیه‌های مستقل است. اصولا تشکل‌های سندیکایی و اتحادیه‌ای که به لحاظ حقوقی نهاد مدنی تلقی می‌شوند در صورت از دست‌دادن عده‌ای از رهبران خود قابل انحلال نیستند، زیرا که قائم به فرد نمی‌باشند.

www.i

مصاحبه با کریم پاکزاد عضو حزب سوسیالیست فرانسه

حل مساله کردها وابسته به سرنوشت دمکراسی در ایران است

به نقل: روزنامه ایران ۲۴ مرداد ۱۳۸۰

آقای کریم پاکزاد یک فرانسوی افغانی‌الاصل می‌باشد که عضو حزب سوسیالیست فرانسه است و از سوی این حزب چند روز را در ایران و کردستان گذرانید. این مصاحبه با ایشان که چند هفته پس از اتمام بازدید ایشان در مقر حزب سوسیالیست فرانسه در پاریس صورت گرفته است.

○ آیا سفر شما به ایران یک حرکت منقطعی بود که به دلیل خاصی صورت گرفت یا باید آن را بعنوان یک بخش از سلسله فعالیتهائی دانست که ادامه خواهد داشت و طبعا بااهدافی خاص صورت گرفته است و در این صورت بطور مشخص هدف شما از این سفر چه بود؟

● ببینید از سه چهار سال پیش به این طرف گروه کار سوسیالیسم بین‌الملل می‌خواست سفری به مناطق کردنشین ایران داشته باشد تا وضعیت کردها را در ایران از نزدیک ببیند. همزمان ما تصمیم گرفتیم که به عراق نیز برویم و وضعیت کردها را پس از تحولاتی که در طی چند سال گذشته بوقوع پیوسته است ببینیم.

لهذا هدف ما از این فعالیتها حمایت از ملت کرد است. البته حمایت ما حمایت مطلق و بدون هیچ شرطی نیست حمایت ما حمایت از حقوق مشروع آنها است در کادر مبارزات مسالمت‌آمیز و دمکراتیک به این معنی که ما معتقدیم که می‌توانیم نقشی داشته باشیم که جنبشهای سیاسی کردها در این کشورها بیشتر دمکراتیزه شود و به این ترتیب سهم خود را در دمکراتیزه‌شدن کشورهائی که در آنجا زندگی می‌کنند به خوبی ایفا کنند. این هدف خاصی است که ما در خصوص کردها مورد نظر داریم. همچنین در زمانی به کردها ظلم شده و حقوق آنها پایمال شده است ما از افشای این جنایت صرف‌نظر نکرده‌ایم. مساله دیگر اینکه وقتی که ما صحبت می‌کنیم از حقوق کردها مساله این نیست که ما طرفدار ایجاد دولتهای کرد در منطقه هستیم ما معتقدیم که حقوق کردها در کادر کشورهائی که در آنجا زندگی می کنند باید تامین شود. ما شدیدا مخالف مبارزات تجزیه‌طلبی در هر کشوری که باشد هستیم.

این اصل اول دمکراسی است یعنی احقاق حقوق کردها در درون کشورهائی که زندگی می‌کنند. مساله دومی که مورد نظر ماست این است که مساله کردها از جمله موضوعاتی است که اگر به آن رسیدگی نشود می تواند در آینده به یکی از مهمترین مسایل منطقه‌ای تبدیل شود. یکی از عوامل دیگری که دلیل این توجه ماست این است که مساله کردها آهسته آهسته به یک مساله داخلی اروپا تبدیل شده است امروز در درون اتحادیه اروپا در حدود دو میلیون کرد زندگی می کنند در حالی که بسیاری از کشورهای عضو سازمان ملل دو میلیون جمعیت ندارند لهذا این نیز یکی از عللی است که ماکماکان به مساله کردها توجه خواهیم داشت.

○ سفر خودتان به ایران و مساله کردهای ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

● سفر ما به ایران بسیار کوتاه بود. ما در این سفر تنها تقاضای سه ملاقات رسمی کرده بودیم که انجام شد ملاقات با فراکسیون کردها در مجلس در تهران ملاقات با شورای شهر سنندج و ملاقات با استاندار کردستان. با وجود کم‌بودن مدت اقامت ما در ایران من فکر می‌کنم که نتایج اولیه خوبی به دست آوردیم مجموعه هیات هنوز گزارشی رسمی در باره این سفر منتشر نکرده است ولی ما معتقد هستیم بخصوص من که نمایندگی حزب سوسیالیست فرانسه را بر عهده داشتم چند مساله وجود دارد که ما در گزارش خود خواهیم گنجاند. اول اینکه مساله کردها در ایران وجود دارد. ما با ملاقاتهای مختلفی که داشتیم هم نمایندگان مجلس و هم نمایندگان شورای شهر اینها می‌گفتند که کردها مطالبات خاص و ویژه خود را در تمام زمینه‌ها دارند.

در زمینه اقتصادی همه اینها معتقد بودند که منطقه کردستان محروم‌ترین منطقه ایران است و روی این مساله خیلی پافشاری می‌کردند. تعداد بالای جمعیت بیکار که از دیگر مناطق ایران بیشتر است از این مساله خیلی شاکی بودند و می‌خواستند که سرمایه گذاری بیشتری در منطقه صورت گیرد تا عقب‌افتادگی تاریخی منطقه سریع‌تر برطرف گردد. همچنین در مساله سیاسی مطالباتی داشتند و مهمترین آن این بود که اینها فکر می کردند که ملت کرد به تناسب جمعیتی که دارد در ایران سهم کافی در مدیریت کشور و بویژه در پستهای حساس ندارد و هنوز ملت کرد نتوانسته است در این بخش توسط دیگران پذیرفته شود. در بخش فرهنگی نیز مطالباتی داشتند بطور مثال می‌توان از تدریس زبان کردی نام برد. لهذا فکر می‌کنیم که مساله کردها هنوز وجود دارد و مردم کرد و نمایندگانشان این خواسته‌ها را به صراحت بیان می‌کردند.

این مساله اول مساله دوم اینکه ما کاملا مشاهده کردیم که راه حل مساله کردها در ایران از طریق خشونت نیست همه اینها متفق‌العقیده بودند که حل قطعی مساله کردها وابسته به پیروزی جنبش اصلاحی و دمکراسی در ایران است. ما فکر می کنیم که این یکی از نتایج مهم سفر ما بود که دیدم که نه تنها سایر مشکلات اقتصادی سیاسی و بین‌المللی ایران وابسته به تحقق اصلاحات است بلکه کردها نیز اعتقاد دارند که تا اصلاحات پیشرفت نکند مشکلات آنها نیز حل نخواهد شد.

○ لازم است در اینجا در صحت گفته شما تاکید کنم که آقای خاتمی در شهر مرزی عشل زابل در سیستان و بلوچستان بالای ۹۵ درصد آرا را به خود اختصاص داد در حالی که در شهر مرکزی اصفهان این میزان کمی بیش از ۶۰ درصد بود و این نکته نشاندهنده این است که مردم حاشیه‌نشین و اقلیتها در ایران بخوبی دریافته‌اند که رسیدن آنها به حقوقشان در سایه جنبش اصلاحی خواهد بود.

● بله این یکی از مهمترین نتایج سفر ما بود. ما البته از قبل می‌دانستیم که شکست یا پیروزی اصلاحات در فردای ایران در تمامی بخشها چه داخلی و چه خارجی نقش تعیین‌کننده خواهد داشت و این بار این را کاملا دریافته‌ایم که متاسفانه ما اطلاعی از سایر مسایل قومی نداریم ولی با درک و فهم کوچکی که از مساله کردها پیدا کرده‌ایم این را کاملا احساس کرده‌ایم و معتقد هستیم که حل مساله کردها بطور قطعی وابسته به سرنوشت این روند اصلاحی و دمکراسی در ایران است.

○ در سخنانتان به مراوداتی که با دولت ترکیه در خصوص مساله کردها داشته‌اید اشاره کردید آیا تا به حال سفری دراین خصوص به ترکیه و مناطق کردنشین آن انجام داده‌اید؟

● بله چندین بار به ترکیه سفرهائی داشته‌ایم و من خود رفته‌ام. در اینجا لازم است که یک مساله را تشریح کنم که برای حزب سوسیالیست فرانسه روشن است و این امر صحیحی است که از حقوق مشروع کردها در مجموع دفاع کنیم. ولی بعد از این سفر ایران مساله‌ای که به آن فکر می‌کردیم این است که منبعد توجه و حل مساله کردها در هر کشور باید با توجه به شرایط و مسایل خاص همان کشور صورت گیرد. اعتقاد ما در این مورد بیشتر شده است. دلیل آن هم این است که پس از مسافرت‌هائی که ما به مناطق کردنشین در ترکیه عراق و ایران داشتیم دیدیم که مساله کردها در یک کشور با کشور دیگر بکلی متفاوت است. بطور مثال در ترکیه ما وقتی از هویت فرهنگی ملت کرد صحبت می‌کنیم متوجه شدیم که تا چند سال پیش حتی برگزاری مراسم نوروز برای آنها ممنوع بوده است.

این مساله با ایران خیلی متفاوت است در ایران رسما ملت کرد به نام ملت کرد شناخته می‌شود و برعکس ترکیه در ایران فراکسیون نمایندگان کرد وجود دارد. بنابراین تفاوت‌هائی بین ترکیه و ایران وجود دارد. همچنین اگر مساله کردهای عراقی را توجه کنیم می‌بینیم که تفاوتهای بیشتری وجود دارد. در عراق کردها توانسته‌اند در عمل خودگردانی خود را به دست آورند پس از جنگ خلیج فارس اما حتی خودگردانی کردها در قانون اساسی بغداد به رسمیت شناخته شده است. اتفاقا ما در اربیل از پارلمانی که توسط رژیم عراق ساخته شده بود که پارلمان منطقه‌ای کردها باشد بازدید کردیم مشکل آنها این است که رژیم بغداد تا وقت تعهداتی را که داشته است به آنها عمل نکرده است.

○ تا آنجا که بنده اطلاع پیدا کرده‌ام مسئولان ایرانی و مسئولان منطقه‌ای از سفر شما استقبال کرده‌اند و همکاری کرده‌اند و بنده شخصا امیدوارم که این تحرک و توجه ادامه پیدا کند. نظر خودتان چیست؟

● این سفر برای تمامی اعضای هیئت از یک جهت قابل توجه بود و آن همکاری کاملا خوب مقامات ایرانی در خصوص ایجاد تسهیلات لازم برای موفقیت سفر بسیار قابل توجه بود و این امر مورد رضایت کامل اعضای هیات بوده است.

○ آیا بین کردستان ایران و عراق و یا در مقایسه با کردستان ترکیه تفاوت و نکته قابل ذکری دیدید؟ اعم از نکات منفی یا مثبت؟

● مساله‌ای که ما را واقعا تحت تاثیر قرار داد مساله ملاقات با اعضای شورای شهر سنندج بود. چیزی که ما را بسیار تحت تاثیر قرار داد فضای بحث کاملا آزادانه‌ای بود که در آن جلسه وجود داشت نه تنها بین ما و آنها بلکه بین خود آنها با یکدیگر و در همان لحظه ما به آنها گفتیم که برای نخستین بار است که در یک کشور خاورمیانه مشق دمکراسی را این طور مستقیما مشاهده می‌کنم این نکته است که من را خیلی تحت تاثیر قرار داد اعضای شورای شهر عموما جوان بودند و اینها هستند که نسل بعدی مسئولان منطقه را می‌سازند و این نکته بسیار قابل توجه است.

○ من به عنوان یک خبرنگار که پیگیر اخبار سیاسی هستم اخیرا احساس کرده‌ام که حزب سوسیالیست فرانسه نسبت به ایران برخورد آگاهانه‌تری داشته است و همانند گذشته و مثل بسیاری دیگر از احزاب اروپائی نیست که برخوردشان متاثر از اخبار گروههای مخالف ایرانی بوده و می‌توان گفت که با واقعیات ایران تطابق نداشته و ندارد.

● من کاملا با شما هم‌عقیده هستم ولی نقش اساسی در مورد اینکه احزاب اروپائی بطور صحیح شناخت از اوضاع ایران و تحولاتی که در ایران در زمینه‌های گوناگون به وجود آمده است داشته باشند بیشتر به خود شما برمی‌گردد یعنی به ایران به هر اندازه که ایران باز شود خود به خارج کمک می‌کند که شناخت بهتری به دست آورد. فکر می‌کنم که شانس حزب سوسیالیست فرانسه این است که ما توانسته‌ایم با بخشی از جامعه مدنی ایران روابط پراعتمادی ایجاد بکنیم و بتوانیم سفرهای متعددی چه رسمی و چه غیررسمی به ایران داشته باشیم و اوضاع را از نزدیک مشاهده کنیم. این مشاهده نزدیک از اوضاع و بحث با مسئولان اینها همه ما را امکان می‌دهد تا شناخت بیشتری از اوضاع داشته باشیم البته دو طرفه به همان اندازه امکان ارتکاب اشتباه تقلیل پیدا می‌کند. من فکر می‌کنم که در وهله دوم علت این است که حزب سوسیالیست فرانسه از خیلی وقت‌ها پیش به مساله ایران توجه داشته است از قبل از انقلاب حزب سوسیالیست فرانسه از نخستین احزابی بود که از گروههای مخالف رژیم سلطنتی حمایت کرد در اروپا از آن زمان به این طرف علاقمندی به ایران داشته است ما معتقد هستیم که ایران از لحاظ تاریخی و فرهنگی دارای یک تاریخ بسیار غنی در منطقه است.

حزب سوسیالیست یک نهاد مدنی است ما یک روز در منطقه قدرت قرار داریم و یک روز نقش اپوزیسیون را بازی می‌کنیم اما در هر حال ما دیدگاه‌مان نسبت به ایران تغییر نمی‌کند در عین حال ما معتقد هستیم که هرگاه تعرضاتی به حقوق مدنی در ایران صورت می‌گیرد مثل بسته‌شدن روزنامه‌ها یا زندانی‌شدن روزنامه‌نگاران و روشنفکران و غیره و غیره این تغییرات خیلی منفی در دیدگاه و نظر عامه مردم می‌گذارد. ▣

www.iran-archive.com

مراسم بابک خرمدین از نگاهی دیگر

جمهوری اسلامی طی بیش از بیست سال حکومت در ایران همواره به قهرمانان و اسطوره‌های ملی کشورمان تاخته و با نوشتن تاریخ جعلی برای کشور و تبلیغات علیه قهرمانان ملی ایران کوشیده است تا افکار خود را بر مردم تحمیل کند. هر آنجائی هم که مردم کشورمان در بزرگداشت قهرمانان خود گردهم آمدند، مورد حمله حزب‌الهی‌ها قرار گرفته‌اند.

آخرین نمونه آن بزرگداشت سالروز قهرمان ملی ایران بابک خرمدین از طرف مردم آذربایجان در قلعه بابک می‌باشد، که مورد حمله مرتجعین جمهوری اسلامی قرار گرفت. متاسفانه مطبوعات دوم خردادی هم در رابطه با برگزاری مراسم شکوهمند سالروز بابک سکوت کردند.

نمونه‌هائی از این برخوردها را در زیر می‌آوریم.

روزنامه جمهوری اسلامی

«از تبریز خبر می‌رسد، در نیمه اول تیرماه جاری، عده‌ای در قالب کاروانهای ایرانگردی به صورت انفرادی و خانوادگی از مناطق مختلف بویژه استانهای آذربایجان شرقی و غربی و اردبیل عازم منطقه کوهستانی کلیبر شده و تحت عنوان «جشن تولد بابک خرمدین» به رقص و پایکوبی و مشروبخوری و عیش و نوش پرداختند. این اقدام که در دو سه سال اخیر رواج یافته امسال از ۷ تا ۱۴ تیر ماه با مقدمات گسترده‌تر و تبلیغات بیشتر صورت گرفته و افراد مرموزی با استفاده از شیوه‌های مختلف تبلیغاتی، سعی در ترغیب مردم برای شرکت در این باصطلاح جشن نمودند.

این جشن، در مجاورت قلعه بابک، که بر فراز قلعه صعب‌العبور جمهور در جنوب غربی شهرستان کلیبر واقع در آذربایجان. شرقی قرار دارد، برگزار می‌شود و بهانه سالروز تولد بابک خرمدین با توجه به اینکه هیچ سندی برای همزمانی تولد وی با این ایام وجود ندارد، صرفا با هدف استفاده از شرایط جوی برای دامن‌زدن به اختلاط دختر و پسر و آلودگیهای اخلاقی و اهداف مشکوک دیگر صورت می‌گیرد. به نظر می‌رسد این مراسم، سرپوشی است برای کارهای سیاسی افراد مشکوکی که در این ایام علنا با پخش اعلامیه‌ها و انجام سخنرانیهائی در زمینه وحدت آذریهای داخل و خارج و ترکیه به تبلیغ پان‌ترکیسم می‌پردازند».

هفته نامه یالتارات

«به گزارش خبرنگار یالتارت مراسمی در تاریخ ۸۰/۴/۱۴ به مناسبت تولد بابک خرمدین برگزار گردید. در این مراسم عده‌ای به بهانه تولد بابک با اعمال خلاف شئون اسلامی و خواندن ترانه‌های آذری! به رقص و پایکوبی پرداختند! در این مراسم پلاکاردهائی با نشان دولت جمهوری آذربایجان به طور گسترده در بین جمعیت توزیع شد! این مراسم با حمایت حزب مشارکت بر پا شده بود»!!!

هفته‌نامه میثاق

«کوهنوردی و تفریحات سالم و ورزش از مواردی است که مورد تائید عقل و منطق است اما بزرگداشت بابک را بهانه کردن و دق دلی از رقص و طرب درآوردن نهایت سبکسری است...

افراد معدودی که خود را «آذربایجانی بیست و چهار عیار!» می‌دانند اگر جرات مبارزه دارند بهتر است به جای رفتن به تفریح و رقص و طرب به سوی قره‌باغ حرکت کنند و آنجا را از اشغال متجاوزان رها سازند»!!!

آیت‌الله موسوی اردبیلی

«از اینکه در سالهای اخیر بابک خرمدین توسط عده‌ای به عنوان یکی از مفاخر آذربایجان و اردبیل مطرح می‌شود جای تاسف و تاثر دارد.

منطقه اردبیل در طول تاریخ شخصیتهای بسیار بزرگ علمی، دینی و مذهبی را تحویل جامعه داده است اما به جای ارج‌نهادن به چهره‌هائی که برای منطقه افتخارآفرین بوده‌اند، اینک چهره‌هائی چون بابک خرمدین به عنوان یکی از مفاخر این منطقه مطرح می‌شود.

در ۲۰۰ سال اخیر کتابهائی که در باره بابک خرمدین به رشته تحریر در آمده است مطالب غیر واقعی را مطرح کرده‌اند و چنانچه بخواهیم به شخصیت واقعی بابک پی ببریم باید به منابع معتبر تاریخی از جمله کتاب‌های دینوری رجوع بکنیم

بابک کسی بود که اردبیل را تاراج کرد و در منطقه عرشه اردبیل به قدر موی سر به کشتار مردم اقدام کرده است». ▣

«... تا کشتار»

ادامه از صفحه ۴

دادند و دستبند به دست یکراست به زندان دستجرد اصفهان فرستادند. در این میان، بیش از چهل نفر از زندانیان مجاهدی که سالها در زندان بسر برده بودند، حضور نداشتند. این عده را در فجر نگه داشتند و پس از محاکمه‌هائی سرپائی، گروه گروه، سوار بر پاترولهای سپاه پاسداران کرده، در مناطق اطراف اهواز، ماهشهر، هویزه و جاهای دیگر تیرباران کردند و بنا به گفته سربازان وظیفه زندان فجر، غیر از مقامات دادگاه انقلاب، جزایری امام جمعه اهواز حضور داشته و در تمام مراحل ناظر اجرای صحیح کشتارها بوده است!

مقامات زندان فجر، چون احتمال می‌دادند، ناامنی‌هائی در اهواز بروز کند و شاید که با شروع عملیات در جبهه‌ها توسط نیروهای مجاهدین به زندان نیز حمله شود، تصمیم می‌گیرند، همزمان با کشتار بخش قابل توجهی از زندانیان مجاهد، بقیه را تا تعیین تکلیف از منطقه دور نمایند و در این مدت نوع رفتار مقامات زندان با زندانیان تغییر کلی یافت و مانند اسرای جنگی با آنان رفتار می‌شد.

زندانیانی را که به اصفهان فرستاده شدند، در یک بند زیرزمینی نمور قرار دادند که قرنطینه محسوب می‌شد. شرط انتقال از آنجا به بند اصلی امضا برگه‌ای مبنی بر رعایت مقررات زندان و شرکت در مراسم صبحگاه و دعا برای رهبر بود. عده‌ای پذیرفتند و جمع قابل توجهی نیز زیر بار مراسم صبحگاهی و دعا برای رهبر نرفتند و حاضر به امضا چنین برگه‌هائی نشدند. زندانبانان اصفهانی، که درگیر محاکمه و کشتار زندانیان سیاسی اصفهان بودند، از مقاومت زندانیان اهوازی متحیر شده، خیال می‌کردند این مقاومت ناشی از بی‌خبری آنان از کشتارها است. بنابراین، ضمن حمله به بند و ضرب و شتم زندانیان و تهدید اینکه همه در معرض محاکمه مجدد و اعدام هستید، زور زدند تا زندانیان را به تمکین وادارند. آنان غافل از این بودند که از همان ابتدای ورود به زندان اصفهان، زندانیان توانسته بودند با بندهای عادی تماس برقرار کرده، در ازای دادن سیگار، از آنان روزنامه بگیرند و محتوای روزنامه‌ها کاملا نشان می‌داد که کشتار و اعدام در میدانهای برخی از شهرها آغاز شده و در جریان است. این اخبار دهشتناک نه تنها روحیه‌ها را تضعیف نکرده بود، بلکه با توجه به مصائب آن دوران، عده‌ای از زندانیان را به نوعی بی‌خیالی نسبت به محاکمه و اعدام سوق داده بود. آنان با خود می‌گفتند: «بالاتر از سیاهی رنگی نیست. حال که قرار است کشته شویم چه بهتر که با سربلندی به استقبال مرگ برویم».

با چنین احساس و روحیه‌ای، عده زیادی حاضر به شرکت در برنامه صبحگاه و دعا برای رهبر نشدند و حتی در اعتراض به نداشتن حق ملاقات دست به اعتصاب زدند. حال و هوای آن ایام تلخ، وصف‌ناپذیر است. زندانبان اعلام کرده بود که به محض خلاص‌شدن از کشتار «منافقین» به سراغ «کفار» خواهند آمد و همه را یکراست به جهنم واصل خواهند کرد!! دادیار زندان اهواز که سریعاً خود را به اصفهان رسانده بود، در جمع زندانیان با لحنی ریشخندآمیز، ضمن تشریح اوضاع گفت: «فعلا سرمان شلوغ است. بعد از منافقین نوبت شماست. همانطور که همیشه گفته‌ام، شما ضد انقلاب‌ها هرچند که عمودی و با پای خود به زندان آورده شده‌اید ولی مطمئن باشید که افقی از زندان بیرون خواهید رفت!!».

حالت بلاتکلیفی و انتظار بیش از یکماه و نیم طول کشید. پس از این مدت، مجدداً همه را به احواز برگرداندند و بلافاصله کلیه وسائل زندانیان را گرفته به خانواده‌ها تحویل دادند. در آن دوران تحویل وسائل به معنی اعدام زندانی بود و غوغائی در بین خانواده‌ها بپا کرد. همه‌جا صحبت از این بود که «تمام زندانیان را کشته‌اند». زندانیان نیز خود را آماده محاکمه مجدد و اعدام کرده بودند. ولی بتدریج وضع تغییر کرد و از سختگیری‌ها کاسته شد. با اینکه در همین فاصله هم چند نفری را برای بازجوئی بردند و خبر اعدامشان را شنیدیم ولی اوضاع بهتر شد. ظاهراً اعتراضات آقای منتظری و انتشار نامه‌های ایشان در خارج از کشور باعث موج گسترده‌ای از مخالفت‌های بین‌المللی شده بود و مقامات را از ادامه کشتار باز داشت.

بهمن‌ماه همان سال، عفو عمومی زندانیان سیاسی اعلام شد ولی درست یک روز قبل از اجرای آن، مسئول سازمان فدائیان خلق را که حاضر نشده بود مصاحبه کند و بر علیه اعتقاداتش صحبت کند، اعدام کردند و این آخرین قربانی کشتارها در اهواز بود.

مقامات زندان علیرغم ادعای عفو زندانیان، تا مدتها حاضر به آزادکردن آنان نشدند. آنها برای آزادکردن زندانیان شرط اظهار توبه و انزجار از گروه‌های سیاسی را قرار دادند. کسانی که حاضر به پذیرش این شرط نشدند، تا سال ۶۸ در زندان ماندند و تنها بعد از عزل آقای منتظری در فروردین ماه بود که بالاخره توانستند از چنگال دژخیم رهائی یابند. آنان تا مدتها باورشان نمی‌آمد که زنده‌اند و از جهنم زندان جمهوری اسلامی خلاصی یافته‌اند، ولی حقیقت داشت. علیرغم همه دشواری‌ها و خطرات، آنان ماندند تا همانطور که رسم تاریخ است، شاهدانی باشند از ظلم و جنایت کم‌نظیری که مردان «روحانی» و مدعیان «معنویت و پارسائی» در حق بهترین فرزندان پاکباز و عاشق آزادی و عدالت و سربلندی ایران و ایرانی روا داشتند. به امید تحقق آرمانهای والا و انسانی آنان و محو ظلم، استبداد و بی‌عدالتی از میان همه انسانها. ▣

تعریف و خصلت‌نگاری نیروی چپ در ایران

فرخ نگهدار

سال گذشته دوست گرامی پرویز قلیچ‌خانی، سردبیر نشریه وزین آرش، ضمن مراجعه به بسیاری صاحب‌نظران سئوال‌هائی در باره تعریف چپ، اصول عقاید و برنامه و چشم‌انداز آینده مطرح و با همت والا همه جوابها را در شماره ۷۵ نشریه آرش به چاپ رسانید.

پس از انتشار مجموعه مقالات فوق و مطالعه نوشته‌های صاحب‌نظران بر آن شدم که ضروری است پاسخ‌هایم به پرسش‌های آرش را دوباره‌نویسی و از جنبه موضوعی تکمیل کنم و آنچه در زیر آمده حاصل همین کار است.

تعریف چپ

من از حدود ده سال پیش به این سو بر این پیشنهادم که به جای معیارهای ایدئولوژیک، یا طبقاتی، برای تعریف و شناسائی نیروهای سیاسی، من‌جمله چپ‌ها، معیار تاریخی ملاک اصلی باشد و دیگر معیارها به تبع آن به‌کار گرفته شوند.

حسن این تعریف آنست که حد بالاتری از عینی‌بودن (objectivity) و قابل استنادبودن (authencity) و نیز امکان استفاده از آن در مورد سایر نیروهای سیاسی را فراهم می‌آورد. هر تعریف هر قدر که از بهره‌مندی از این دو ویژگی دور می‌شود به همان اندازه اهمیت خود را به مثابه تعریف از دست می‌دهد.

با کاربست معیار تاریخی کلیه جریانهای سیاسی که به نوعی نشات گرفته از جریانی که اسلاف آنها بنیان نهاده‌اند، کلیه جریانهائی که برای خود شجره‌شناسی مشترک ترسیم می‌کنند، در یک خانواده تعریف می‌گردند و گروههائی که از هیچ یک از جریانهای تاریخا شکل‌گرفته جامعه ما برنخاسته یا هویت خود را با پیشینه خود نمی‌توانند توضیح دهند در خارج از محدوده این گروهبندی قرار می‌گیرند. البته فکر نکنم چنین نیروهائی در جامعه ما زیاد جدی گرفته شوند و یا شناخته‌شده باشند. پیشینه و پیوندهای تاریخی هر حزب و گروه سیاسی، از نظر دیگران، ضرورترین رکن در تشخیص هویت تعیین جایگاه آن گروه و حزب سیاسی است.

بر این اساس ما در ایران چهار نحله سیاسی داریم که عبارتند از نیروهای نهضت اسلامی، چپ‌ها، ملیون و طرفداران رژیم سابق.

دهسال پیش من تصریح کرده بودم که مجاهدین خلق در ایران نیروئی بی‌آینده‌اند، زیرا خود را ورای جریانهای تاریخا شکل‌گرفته ایران قرار می‌دهند.

مطالعه آماری ثابت می‌کند که اکثریت قریب به اتفاق نسل کنونی چپ‌ها در ایران به نوعی از محیط‌های وابسته به بستر اجتماعی (متمایلین به) حزب توده ایران یا نهضت فدائیان برخاسته و یا در انتخاب سمت و جایگاه سیاسی کنونی خود از فعالین فدائی و توده‌ای در خانواده یا در محیط کار و تحصیل تاثیر گرفته‌اند؛ درست همانگونه که نزدیک به ۸۰ درصد فعالین فدائی در خانواده‌ها و محیط‌هائی شخصیت فکری - اجتماعی خود را شکل داده‌اند که در آنها فعالین سابق حزب توده ایران حضور داشته و به نوعی مرجع فکری بوده‌اند.

تجربه و شناخت من در طول ۴۰ سال اخیر حاکی از آن است که انتخاب راه اجتماعی و سمت فکری - که از مهمترین رویدادهای دوران نوجوانی و جوانی است ـ لزوما محصول یک رابطه شخصی مستقیم و ممتد است. این انتخاب از راه دور و به صرف استفاده از کتاب، رادیو تلویزیون، و غیره شکل نمی‌گیرد. هرکس می‌تواند به یاد آورد که کدام عضو فامیل، کدام معلم، یا کدام دوست قطعی‌ترین تاثیر را در نخستین انتخاب‌های او داشته و چگونه همو تمایل به اتکاء، اعتماد و استفاده از منابع معین تغذیه فکری را در وی تولید کرده است. من هیچ‌کس را نیافته‌ام که در کادر مرکزی یک گروه سیاسی پایدار فعال بوده باشد و انتخاب راهش، قبل از همه، تحت تاثیر ارتباط با فرد یا افرادی معین، که در سالهای جوانی و نوجوانی در محیط وی نبوده باشد.

به این ترتیب پیشنهاد من اینست که برای تعریف و گروهبندی نیروهای سیاسی کشور پیشینه و پیوندهای تاریخی هر یک از آنان را باز شناسیم و گروهبندی کنیم. در این نوع تعریف از قبل می‌دانیم که گروهها و محافل خلق‌الساعه و فاقد پیشینه تاریخی «بی‌هویت» شناخته شده و حذف می‌شوند. و این نیکوست. چراکه گروه نوخاسته هنوز در بعد اجتماعی ناشناخته و لذا هنوز تعریف‌ناپذیر است.

با این معیار من از تمام گروههائی که پیشینه خود را به حزب توده ایران می‌رسانند، ولی اکنون در تشکلهای مختلف، حول نامه مردم، راه آزادی، راه توده، پلاتفرم دمکراتیک، فعالیت می‌کنند، تمام گروههائی که سابقه خود را به چریکهای فدائی خلق می‌رسانند و اکنون در سازمان فدائیان خلق (اکثریت)، سازمان اتحاد فدائیان خلق، سازمان چریکهای فدائی خلق فعالند، و نیز سازمان کارگران انقلابی ایران (راه‌کارگر) را بدنه اصلی جریان چپ در ایران می‌شناسم و برای چپ‌شناختن گروههائی که پیوندی با تاریخ چپ ایران ندارند و یا آن تاریخ را انکار می‌کنند - مثل کسانی که تحت نام حزب کمونیست کارگری ایران دور هم جمع شده‌اند ـ علیرغم مواضع تند و تیز و اصرار بسیارشان در زعامت چپ - هنوز زمان را زود می‌دانم.

نظام ارزشی

پس از مشخص‌کردن جایگاه هر گروه سیاسی می‌توان مولفه‌های ارزشی - عقیدتی و بستگی‌های اجتماعی - طبقاتی آن را شناخت. جالب اینکه جستجوها نشان نمی‌دهد که گروههای به لحاظ تاریخی همخون در عام‌ترین بنیان‌های ارزشی - عقیدتی یا از نظر بستگی‌های طبقاتی با یکدیگر خویشاوندی نداشته باشند.

عام‌ترین مولفه‌های ارزشی - عقیدتی چپ، آنطور که من می‌بینم، قبل از همه دگرگونی‌طلبی و نوجوئی در حیات و مناسبات اجتماعی است. بنیان تفکر چپ در ایران ـ مثل همه جای دیگر - با مدرنیته و ارزشهای آن - از جمله با عقلانیت - ارتباط نزدیک دارد. این که چپ ایران در دوره معینی به سنت، به شرقی‌بودن، به قومیت و ارکان آن توجه و علاقه نشان داده است، به نظر من به علت جنگ سرد و رشد تنفر از سیاست‌های غرب بوده است. فاصله‌گیری چپ ایران در فاصله سالهای ۳۲ تا ۵۷ از ارزشهای مدرن پدیده‌ای واکنشی و مقطعی باید دیده شود. سنت‌گرائی و مذهب در ایران همواره پیوندی تنگ داشته و فعالان چپ هیچگاه خود را جریانی سنت‌گرا یا دینی معرفی نکرده‌اند.

پایه حسی - عاطفی گرایش چپ در ایران، مثل بقیه جاها، توده‌دوستی یا مردم‌گرائی بوده است. این پایه حسی - عاطفی به صورت مفاهیم نظری معینی، چون دمکراتیسم و سوسیالیسم در ذهن فعالان چپ معنا (تئوریزه) شده و صف آنان را از سایر نحله‌هائی که در جستجوی تزریق مدرنیته از بالا به جامعه‌اند متمایز و متقابل ساخته است. یادآور شوم که بخصوص شاعران، رمان‌نویسان، نقاشان، سینماگران در تولید این احساس و عاطفه در چپ ایران نقشی بسیار بزرگ بر عهده داشته‌اند.

«استقلال - آزادی - عدالت اجتماعی» در دهه‌های اخیر رایج‌ترین بیان شعاری سمت‌گیری نظری - برنامه‌ای چپ در ایران بوده و مطابق تلقی بسیاری عرصه مبارزه برای استقلال و آزادی عرصه‌ای عام و شعار «عدالت اجتماعی» (Social Justice) شعار خاص چپ شناخته شده است. در جاهای دیگر کمتر دیده شده که چپ برای بیان آرمان ویژه خود مفهوم «عدالت» را عاریت کند. در سایر زبانها بیش از همه مفهوم برابری (Equality) به عنوان آرمان اصیل چپ شناخته شده است. «عدل» در وسیع‌ترین شکل آن یعنی عمل به «حق» و وسیع‌ترین پایه برای تشخیص «حق» نظامی است که زبان قدرت آن را در هر جامعه تعریف و رعایت آن را طلب می‌کند. لذا «عدل» به نظر من برای بیان ایده‌آل چپ دقیق نیست.

رفع نابرابری نژادها، ملت‌ها، مردها و زنها، ثروتمندان و فقرا و ...همواره بنیانی‌ترین آرمان همه چپ‌ها بوده و هست.

جالب اینکه عمر این آرمان از عمر چپ بیشتر و همپای عمر خود انسان است. چپ به مثابه یک نیروی سیاسی پدیده‌ای مدرن است که شهرت آن بیش از همه در گرو تلاش و اعتقادش به یافتن یا دانستن راه (تئوری) از بین‌بردن سلطه انسان بر انسان و تامین برابری انسان با انسان بوده است.

در عرصه تئوری

مارکسیسم (یا هر سازه تئوریک دیگر) فقط با سیطره دیدگاههای سکتاریستی می‌تواند معیار هویت چپ شناخته شود. مارکس و بعدا مکتب مارکسیسم تلاشی بوده است برای تولید تئوری و برنامه برای رسانیدن انسان به جامعه‌ای برابر. غایت تمام سخن مارکس - با هر تعبیری، چه بلشویکی و چه سوسیال دمکراتیک - جستجوی راهکارهای براندازی نظم طبقاتی و رهاسازی انسان از قید نابرابری‌های اجتماعی است.

بر این اساس من مخالف ادعاهائی هستم که می‌گویند ناموفق از آب درآمدن تئوری‌ها و پیش‌بینی‌های مارکسیستی در باره راه‌گذار از جامعه طبقاتی به تمایل به گذار پایان می‌دهد و «چپ‌بودن» را بلاموضوع می‌کند. تئوری مارکس محصول این تمایل و تلاش بوده و نه تولیدکننده آن. لذا تا زمانی که هنوز نابرابری در توزیع قدرت در بعد اجتماعی (گروهی) - چه به لحاظ طبقاتی، چه به لحاظ نژادی یا قومی و چه به لحاظ جنسیتی - جامعه بشری را به فرادست و فرودست تقسیم می‌کند احساس و عاطفه بسیاری در گروههای فرودست ترغیب خواهد شد که برای جبران یا تخفیف این نابرابری خرد ورزند و چاره‌جوئی کنند. دستاورد این خردورزی، چنانچه گذشته گرا نباشد، تئوری (مدل)هائی را تولید می‌کند که مولفه‌های نظری هویت چپ محسوب می‌شوند. همانگونه که در ایران مدل مارکسی گذر از سرمایه‌داری به «سوسیالیسم»، بخصوص تعبیر لنینی از این مدل، برای دهه‌ها شکل‌دهنده مولفه‌های نظری هویت چپ محسوب می‌شده است. هنوز هم بسیاری باقی هستند که همین مدل را معرف هویت نظری خود می‌دانند و تلاش برای پیاده‌کردن آن در ایران را دارند پی‌می‌گیرند.

اما مدل تجربه‌شده مارکس، یعنی تئوری سوسیالیسم علمی، برای انسان، رهائی‌بخش، برابری‌ساز و رفاه‌آفرین نبوده است. بعلاوه تا امروز هنوز کسی تعبیر و شکل امیدوارکننده دیگری از مدل مارکس برای گذر عرضه نکرده است. به نظر می‌رسد ما باید به جای تلاش برای تولید تعبیر دیگری از مدل مارکس - که سنگ‌پایه‌اش الغاء مالکیت خصوصی است - در صدد کشف مدلی آلترناتیو بر آنیم و هم اکنون نیز بسیاری در همین صددند.

آیا اکنون زمان آن نرسیده که برای تئوری موسوم به «سوسیالیسم علمی» یک مدل آلترناتیو ارایه شود؟ حدس من اینست که برای کشف مسیر و مشخصه‌های گذر از جامعه طبقاتی به جامعه‌ای که در آن قدرت در بعد اجتماعی بطور نابرابر توزیع نشده است، هنوز باید زمان بیشتر بگذرد. باید چشم‌اندازها روشن‌تر شود.

کسان بسیاری هنوز منتظرند ببینند تکلیف و فرجام انقلاب انفورماتیک به کجا می‌انجامد و تاثیر آن روی نظام کنونی توزیع قدرت چیست. کسان دیگری دارند روی دگرگونی‌های بنیادین که در جهت کم‌معنا کردن هیرارشی در موسسات و تاثیر آن بر نحوه توزیع قدرت در جامعه دارد، مکث می‌کنند. کسانی هم توجه خود را به روندهای شتابگیر مهاجرت از جنوب به شمال و از شرق به غرب از یک سو و جهانی‌شدن سرمایه، تولید، بازار و فرهنگ از سوی دیگر معطوف کرده‌اند.

می‌دانیم که این کاووش‌ها هنوز به یک کشف فراگیر نیانجامیده است. شاید هنوز یک دهه و بیشتر وقت لازم باشد تا چشم‌انداز مسیر عبور از سرمایه‌داری و سیمای جامعه فراسرمایه‌داری شناخت‌پذیر شود. در این غرقابه مه گرفته و طوفانی چرخشگاه دو قرن برای ایستادن بر یک مدل قطعی دل شیر هم کفایت نمی‌کند.

با این حال به نظرم تجربه پیروزی و شکست انقلاب کبیر اکتبر یک چیز را کاملا مسلم کرده است و آن اینکه «پروسه» گذار هرچه باشد یک «پروژه» نیست.

آنان که برای فراتر رفتن از سرمایه‌داری هنوز مشغول تهیه و تدوین برنامه‌اند به بیراهه می‌روند. اجرای هر برنامه به ستاد رهبری‌کننده نیاز دارد و تاسیس چنین ستادی معادل است با تولید هیرارشی و تمرکز قدرت. اجرای هر پروژه به مرکز نیاز دارد و تولید مرکز یعنی تزاید نابرابری در توزیع قدرت. فراترفتن از ساختار توزیع قدرت در جامعه موجود، یعنی سرمایه‌داری، به تاسیس رهبری سیاسی، به معنای اخص کلمه، نیازمند نیست، به زوال آن نیازمند است.

از میان تمام رهیافت‌ها برای فراترفتن از سرمایه‌داری توجه من بیشتر به راهی‌ست که روندهای تضعیف هیرارشی و تحدید ضرورت سلسله مراتب را مورد مطالعه قرار می‌دهد. تا توزیع قدرت میان بالا و پائین در سازمانها (از هر نوع) تسطیح نشود، تا موضوعیت هیرارشی بیهوده نشود، تا خصلت کار تیلوری، به صورت وظایف از قبل تعیین و زمانبندی‌شده (Prepogrammed tasks)، جای خود را به کار بر اساس تصمیم و حس تشخیص (Discretion) ندهد، بسیار بعید است راهی برای فراترفتن از جامعه مبتنی بر توزیع ناعادلانه قدرت بطور اعم و سرمایه‌داری بطور اخص راهی یافته شود. از این نظر کند و کاو در مسایل مربوط به خصلت کار و در عرصه **سیاست خرد (Micropolitics)** - یعنی در عرصه مسایل مربوط به توزیع قدرت در سازمانها - شاید حلقه‌ای بسیار مهم در کشف مسیر گذر باشد.

بستگی‌های اجتماعی

ما خوشبختانه اکنون بیش از یک دهه است که از سالهائی که چپ ایران خود را نماینده بلامنازع طبقه کارگر ایران می‌پنداشت دور شده‌ایم. زمانی بود که عبارت «سازمان ما - یا حزب ما - سازمان طبقه کارگر ایران است یا باید باشد» همه جا سر زبان ما بود. امروز عموم جریانهای چپ - دست‌کم آنها که خود را جدی می‌گیرند - به این درک رسیده‌اند که نه تنها طبقه کارگر ایران تحت رهبری آنان متشکل نیست، بلکه حتی دسترسی احزاب چپ به کارگران نیز بسیار محدود است. از این گذشته همه احزاب مدعی چپ - حتی راه‌کارگر و حزب کمونیست کارگری - متوجه شده‌اند که موضوع اصلی فعالیت روزمره همه آنها - چه در رژیم سابق چه در رژیم فعلی - به گونه‌ای گریزناپذیر مبارزه‌ای است فراطبقاتی و عام، علیه استبداد و برای آزادی. نظر به این حقیقت من معتقد نیستم که صرف تصمیم یک حزب سیاسی برای دفاع از منافع خاص این یا آن طبقه آن حزب را در فهم و پیگیری آن منافع توانمند کند.

از سوی دیگر تجربه تاریخی نشان داده است که نیروهای سیاسی نه تنها به میزان وسیع از اقشار اجتماعی تاثیر می‌پذیرند، بلکه بی اغراق پیدائی، رشد، رفتار سیاسی، و نیز اصلی‌ترین قلمرو فعالیت آنان در بستگی تنگاتنگ با اقشار اجتماعی معین قرار داشته است. از این نظر بجای اینکه سئوال کنیم «چپ‌ها منافع کدام طبقات را بیشتر نمایندگی می‌کنند» شاید درست‌تر باشد بپرسیم «کدام اقشار اجتماعی بیش از همه فعالین چپ را تولید و بیش از دیگران بر مواضع و سیاست‌های آنان تاثیر می‌گذارند». اگر سئوال به این نحو طرح شود آنگاه هر تحقیق آماری و جامعه‌شناسانه پاسخ خواهد داد که اقشار مدرن شهری، در درجه اول روشنفکران و سپس تا حدی طبقه کارگر صنعتی، که خواست اولشان دمکراسی است، بیش دیگران چنین نقشی داشته‌اند.

پایه‌های عشی سیاسی

برای دهه‌ها برجسته‌ترین خط چهره مشی سیاسی چپ در ایران با «انقلابی‌بودن» تعریف می‌شده است. طی دهه‌ها مهمترین گفتمان و موضوع بحث و اعتقاد (discourse) عموم فعالان چپ ـ جز عده‌ای معدود در دوره‌ای کوتاه - این بوده است که چگونه باید انقلاب را علیه امپریالیسم و پایگاه داخلی‌اش سازمان داد؟ چگونه باید در آن سرکردگی به دست آورد؟ چگونه باید قدرت سیاسی را به دست گرفت؟ و چگونه باید بنیان جامعه سرمایه‌داری را برانداخت و سوسیالیسم را برپا ساخت؟

سازماندهی طبقه کارگر، بسیج توده‌ها و پیشبرد مبارزه طبقاتی و ضدامپریالیستی، همبستگی با نیروی سوسیالیسم در عرصه جهانی و حمایت متقابل، تکیه بر مبارزه فراقانونی و آمادگی برای توسل به قهر در صورت اعمال قهر دشمن، استخوانبندی اصلی تدابیر چپ در قبال سئوالهای فوق بوده است.

اما از یک دهه پیش به این سو هر زمان عده بیشتری از فعالان چپ و جریانهای مربوطه در تعریف خود به مثابه «انقلابی» بیشتر تردید کرده و به این درک رسیده‌اند که سئوالهای فوق پایه مناسبی برای پی‌ریزی خط مشی سیاسی چپ نیست. این فعالان، که بیشتر خود را چپ اصلاح‌طلب (رفرمیست) و گاه سوسیال دمکرات یا «چپ دمکرات» می‌نامند، موضوع بحث را اساسا تغییر داده‌اند. مساله مرکزی برای آنها اینست که چگونه می‌توان راه‌گذر ایران به دمکراسی را هموار ساخت؟ چگونه می‌توان از شکاف طبقاتی رو به تزاید جلو گرفت و فرصت‌های مساوی برای همگان، برای زن و مرد، فراهم آورد؟ چگونه می‌توان از نقار ملی و از جدائی ملت‌ها فروکاست؟ و چگونه می‌توان همکاری عادلانه و متقابلا سودمند در عرصه بین‌المللی سود جست و دهها سئوال دیگر.

دامن‌زدن به دیالوگ میان گرایشهای سیاسی مخالف و جلب افکار عمومی، فراروياندن افکار عمومی به آرای عمومی از طریق شرکت در انتخابات و تبدیل آن به اراده ملی، تقویت تشکلهای مردمی مستقل (نهادهای مدنی دمکراتیک) و اعمال فشار بر دولت و پارلمان برای تحقق مطالبات خود با تکیه بر سیستم حقوقی عملا موجود، از عمده‌ترین ارکان خط مشی چپ اصلاح‌طلب به شمار می‌رود که گاه از آن با عنوان «مشی مسالمت‌آمیز مردم‌سالار» نیز نام برده شده است.

به این ترتیب با پیدایش یک نیروی نوین چپ اصلاح‌طلب و رشد بسیار سریع آن در سالهای اخیر صحنه سیاست در کشور ما نسبت به یک دهه قبل محسوسا دگرگون شده است. امروز دیگر «چپ انقلابی» نه سیمای عمومی چپ ایران را نمایندگی می‌کند و نه آینده آن را. چپ انقلابی گرچه هنوز هواخواهان جدی دارد اما، هم در ایران و هم در جهان، پایه اجتماعی و استحکامات نظری آن هر دو همچنان ریزش دارند.

گرچه در حال حاضر «چپ اصلاح‌طلب» و «چپ انقلابی» در بعد اجتماعی کاملا خود را کاراکتریزه کرده و شناسانیده‌اند، اما صحنه واقعی منحصر به آن دو نیست. بخش عمده‌ای از فعالان چپ هنوز خود را نه اصلاح‌طلب می‌دانند و نه انقلابی. برخی عنوان «اصلاح‌طلب رادیکال» را ترجیح می‌دهند. برخی از «اصلاحات انقلابی» نام می‌برند. برخی هم معتقدند که تقسیم‌بندی چپ به «انقلابی» و «رفرمیست» بیهوده و تفرقه‌افکنانه است. یا مثلا بسیاری از فعالین چپ هنوز نپذیرفته‌اند که انتخاب بین تکیه بر روشهای قانونی یا فراقانونی یک انتخاب الزامی و پایه‌ای است.

به هر حال باور عمیق من اینست که طی یک دهه اخیر جریان چپ ایران به دو جناح «انقلابی» و «اصلاح‌طلب» تقسیم شده که شکاف آشکار میان آن دو را بیشماری گرایشهای بینابینی و در حال گذر پر می‌کند.

در تحلیل سمت تحول اوضاع سیاسی

می‌دانیم که از آغاز استقرار جمهوری اسلامی در ایران تا امروز یک موضوع اصلی بحث و اختلاف میان نیروهای برون‌حکومتی این بوده که امکان و زمینه اصلاح وضع، بخصوص در سمت تامین حق مخالف‌بودن با حکومت و تضمین حقوق و آزادیهای پایه‌ای شهروندان، وجود دارد یا اوضاع از این نظر - به دلیل ماهیت حکومت - رو به وخامت می‌رود و برای رسیدن به آزادی ابتدا باید به این حکومت پایان داد.

از اوایل دهه ۶۰ تا همین ۵، ۶ سال قبل نظر عموم نیروهای برون‌حکومتی بخصوص چپ‌ها، الا عده‌ای قلیل و نسبتا منزوی (یا خاموش) این بود یا این شد که امید اصلاح از درون پوچ است.

از ۲ خرداد به این سو به هر زمان بخش بزرگتری از فعالین چپ در ارزیابی خود شک کرده و پذیرفته‌اند که حرکت اصلاح‌طلبانه در جمهوری اسلامی ایران با معنا و جدی است و مضمون و سمت عمده روند جاری تقویت عناصر جمهوریت و مردم‌سالاری در کشور است. با این حال بخش قابل ملاحظه‌ای از نیروهای برون‌حکومتی - به ویژه در خارج کشور - یا هنوز «اصلاحات در جمهوری اسلامی» - را از اساس سراب و پوچ می‌انگارند، یا سیر کنونی و سرنوشت «اصلاحات در جمهوری اسلامی» را منفی و نومیدکننده می‌بینند.

مارکسیست‌ها معتقدند که تحلیل اوضاع سیاسی و سیر تحول آن نمی‌تواند از دیدگاه طبقاتی تحلیل‌گر متاثر نباشد. من البته نمی‌توانم و نمی‌خواهم دیدگاه کسی که نظام فعلی را اصلاح‌پذیر می‌داند یا نمی‌داند به طبقات اجتماعی معین وابسته کنم. اما به تجربه و بخصوص طی سالهای اخیر به وضوح بر من ثابت شده است که تحلیل روند سیاسی و پیش‌بینی سمت، سیر و فرجام آن به شدت تحت تاثیر عوامل ذهنی و انتخاب‌های قبلی است. نه دیدن سیر اوضاع در جهت تقویت استبداد به تاثیرپذیری از طبقه کارگر ربط دارد و نه دیدن سیر اوضاع در جهت تضعیف استبداد برخاسته از بورژوازی است. هر دو این نسبت‌ها غیرمستند و بی‌دلیل است.

روزنامه‌های مستقل ایرانی - چه اینترنتی چه کاغذی - را باز کنید هر صفحه و هر صدائی که از آن بشنوید یا می‌شتابد که به شما بباوراند محافظه‌کاران دارند تعرض می‌کنند و اصلاح‌طلبان عقب‌نشینی، و یا می‌خواهد به شما ثابت کند که مواضع راستها در حال تضعیف و اصلاح‌طلبان در حال تقویت است.

بررسی پیش‌زمینه‌های فکری و ارکان خط مشی سیاسی این دو تحلیل متضاد از وضع حاضر نکته جالبی را برملا می‌کند. در طیف چپ تقریبا عموم کسان یا جریانهائی که هنوز خود را به لحاظ فکری انقلابی می‌دانند، و نیز کسانی که خود را از گفتمان یک دهه اخیر بر سر انقلاب یا رفرم برکنار نگاه‌داشته و هنوز با مسایل پایه‌ای خط مشی سیاسی تعیین تکلیف نکرده‌اند، کسانی هستند که یا منکر امکان هر نوع تغییر مثبت در کادر جمهوری اسلامی هستند و یا آینده حکومت را از امروز آن بدتر پیش‌بینی می‌کنند.

نباید ساده‌انگارانه پنداشت که تحلیل اوضاع سیاسی موضوعی جدا از انتخاب سمت فکری و بنیان‌های خط مشی سیاسی است. اینکه تحلیل‌گر ما تا چه میزان روند تغییرات در حکومت را چگونه ببیند به میزان زیادی بستگی به این دارد که فکر او تا چه میزان انقلابی و سرنگونی‌طلب و تا چه میزان اصلاح‌طلب است. نمونه‌ای دیگر: تیترهای نشریات برون‌حکومتی در مقاطع پیش از انتخابات در سالهای اخیر را مرور کنید تا ببینید پیش‌بینی میزان شرکت مردم تا چه میزان تابع اصلاح‌طلب‌بودن یا سرنگونی‌طلب‌بودن آن نشریه بالا و پائین شده است.

و جالبتر اینکه این تفاوت در ارزیابی از وضعیت سیاسی و تخمین امکانات و احتمال‌ها به هیچ وجه خاص گروه‌های چپ نیست. همین دو نگاه به تفاریق در میان عموم محافل سیاسی و اجتماعی دیده می‌شود. این تفاوت از همان نوع تفاوت میان از بختیار تا بازرگان، همایون تا شفا و حتی میان کانون نویسندگان در ایران و در تبعید است.

پیش‌بینی آینده

بخش بزرگ فعالین چپ اکنون پذیرفته‌اند که مضمون و سمت عمده روند سیاسی جاری در کشور، که از ۵، ۶ سال قبل آغاز شد، همانا تلاش برای تقویت عناصر جمهوریت و مردم‌سالاری در نظام سیاسی فعلی بوده و هنوز گرانیگاه این روند در درون حکومت است و نه میان حکومت و نیروهای غیرحکومتی. با این حال بخصوص در این باره که سیر آینده و فرجام روند جاری چیست اختلاف پیش بینی‌ها - به ویژه در خارج کشور - همچنان قابل ملاحظه است.

یک پیش‌بینی آنست که چون - یا تا زمانی که - سر روند جاری در حکومت و محصور به قوانین فعلی است لذا سرنوش و محکوم به شکست است. بر اساس این پیش‌بینی گذر ایران به دمکراسی تنها

ادامه در صفحه ۱۱

www.iran-archive.com

احزاب سیاسی، ستون‌های مردم‌سالاری

احمد فرهادی

درآمد

فعالیت سیاسی به معنای امروزی آن دیرگاهی نیست که در جامعه جا باز کرده است. از همان آغاز شکل‌گیری حکومت‌ها در جوامع انسانی، نه تنها طبقات حاکم حاضر به تحمل هیچ چون و چرائی در انحصار قدرت و امتیازات حکومتی در دست خودشان نبودند، بلکه دولت‌مردان و نخبگان طبقات حاکم نیز این امتیازات را فقط برای خود می‌خواستند و تحمل هیچ شریکی، حتی از همتایان خود، را نداشتند و در راه حفظ این انحصار ده‌ها هزار انسان را به کام مرگ و نیستی می‌فرستادند. انحصارطلبی فرادستان جامعه و مباح‌دانستن خون کسانی که به آن انحصار به دیده احترام نمی‌نگریستند هیچ راهی در مقابل فرودستانی‌که جرات تغییرخواهی داشتند نمی‌گذاشت جز شورش. تاریخ جوامع انسانی به نوعی داستان بی‌پایان جنگ و خشونت و خونریزی بر سر کسب و حفظ حکومت و گاه‌گاهی شورش‌های شکست‌خورده و سرکوب‌شده و بی‌سرانجام بوده است.

در عصر اجتماعی جدید نیز، تا همین اواخر، پاشنه بر همان در می‌چرخید. از همان پگاه گسترش مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری، آنگاه که طبقات و اقشار برآمده از این مناسبات، ابتدا سرمایه‌داران و در پی آنان کارگران، جرات کرده و نقشی برای خود در ساختار سیاسی جامعه خواستند و به فعالیت سیاسی روی آوردند آوار همان خشونت و توحش بر سرشان فرود آمد. بعدها که روشنفکران و نخبگان طبقه سرمایه‌دار به برکت توان اقتصادی رقیبان اشراف را از میدان بدر کردند سلاح رقیبان مغلوب را برای سرکوب طبقه همزاد خود و روشنفکران متمایل به‌آن طبقه بکار گرفتند و هر بی‌احترامی به انحصار قدرت‌شان را بشدت و با خشونت سرکوب نمودند. این فضا سرتاسر قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم را تسخیر کرده بود و کم‌کم از بعد از جنگ جهانی دوم آن هم در بخشی از جهان شروع به رنگ‌باختن کرد.

فعالیت حزبی معتقدان به سوسیالیسم که در چنین فضائی آغاز شد و ادامه یافت نمی‌توانست از تاثیرات آن برکنار بماند. آنان که نمی‌خواستند فقط به بحث و فحص‌های روشنفکرانه و آکادمیک اکتفاکنند و ضرورت فعالیت سیاسی متشکل را برای پی‌افکندن جامعه‌ای بهتر باور داشتند و در پی برابرحقوقی تمام انسان‌ها بودند، راه چنان تحزبی را برگزیدند که از گزند سرکوب طبقه مدرن تازه به حکومت‌رسیده و مصمم به سرکوب «شبح کمونیسم» در امان باشند. این بار روشنفکران و نخبگان فرودستان جامعه نه در پی شورش بی‌سرانجام که در پی فعالیت سیاسی مستمر بودند.

اصل اساسی حزبیت حاصل این دوران وحدت بود و مرکزیت. احزاب سوسیال - دمکرات و کمونیست که در راه آرمان‌های والا و انسانی مبتنی بر عدالت اجتماعی و مردم‌سالاری مبارزه می‌کردند در عمل حزبی ناچار شدند دمکراسی را در خدمت سانترالیسم قرار دهند. این‌که بعدها این امر تئوریزه شد و عنوان جاافتاده «سانترالیسم دمکراتیک» را گرفت تصادفی نبود.

«سانترالیسم دمکراتیک» قریب یک سده مبنای بی‌بدیل ساختار احزاب کمونیستی بود. اما ایده اساسی این اصل، یعنی وحدت و مرکزیت، فراتر از این بعنوان اصل راهنمای ساختمان جامعه‌ای بکار گرفته شد که ساختن آن آرزوی هزاران ساله زحمتکشان و استبدادستیزان بود. این ایده در کشورهای سوسیالیستی اصل راهنمای اداره دولت و جامعه گشت و هرچه فشار همه‌جانبه آشکار و پنهان اردوی سرمایه‌داری بر اتحاد شوروی (و بعدها کشورهای اردوگاه سوسیالیسم) فزونی گرفت بر غلظت و پایداری آن افزوده شد. به این‌ترتیب هدف اولیه که می‌بایست همه چیز در خدمت انسان طراز نوین قرار گیرد و دمکراسی حقیقی سوسیالیستی و کمونیستی جایگزین دمکراسی ظاهری بورژوائی گردد فعلا به کنار گذاشته شد. اکنون می‌بایستی نخست شرایط بقای نهال تازه‌پا تامین و تضمین و سپس به دمکراسی پرداخته می‌شد. در جامعه‌ای با این ساختار فقط یک صدا وجود داشت، یک حزب وجود داشت و حزب هم می‌بایستی یکپارچه باشد. این موضوع هم اصلا انکار نمی‌شد. دیکتاتوری پرولتاریا می‌بایستی دیکتاتوری بورژوازی را نابود می‌کرد تا امکان ساختمان جامعه مبتنی بر سوسیالیسم و سپس کمونیسم فراهم شود. و همین امر هم در نهایت سبب اصلی ناکامی و فروپاشی جامعه‌ای شد که امید همه عدالت‌جویان بود.

امروز، در سایه بیش از صد و پنجاه سال مبارزه و در دورانی که حتی بسیاری از عمله‌های استبداد مذهبی کشورمان نیز ناگزیرند دم از مردم‌سالاری بزنند، برای ما راحت است این اصول را نه برازنده اداره جامعه و نه برازنده اداره احزاب معتقد به بهروزی مردم بدانیم. اما منصفانه باید در نظر داشت که این اصول زاده دوران پرتلاطم تاریخی گذر از استبداد به مردم‌سالاری بودند و بدون مبارزات آن جان‌های عزیزی که هستی خود را با رعایت این اصول بر سر آرمان‌های والای انسانی‌شان نهادند گذر به دورانی که بتوان از مردم‌سالاری واقعی حرف زد محال بود.

چرا «سانترالیسم دمکراتیک» کارآ نیست؟

اشکال اساسی «سانترالیسم دمکراتیک» همان تفکر پایه‌ای آن یعنی تکیه بر مرکزیت و وحدت متکی بر آن است که همان‌گونه که اشاره کردم هم در اداره جامعه و هم در اداره حزب مبنا قرار می‌گرفت. در «سانترالیسم دمکراتیک» دمکراسی نه تنها بر سانترالیسم برتری ندارد بلکه در خدمت آن و مقهور آن است. دمکراسی صفت است و سانترالیسم وجود. وجود دمکراسی متکی است بر سانترالیسم در حالی‌که وجود سانترالیسم مشروط به وجود دمکراسی نیست. هرجائی که دمکراسی خطری برای سانترالیسم تلقی گردد به راحتی کنار گذاشته می‌شود. خطرناک‌تر آن‌که سانترالیسم در تداوم خود منجر به سانتربودن گرودکوچکی از افراد و حتی یک فرد و گردآمدن قدرت فراوان در دست این مرکز کوچک می‌گردد و این سانتر دیگر نمی‌تواند دمکراسی را خطری برای خود تلقی نکند.

آن نیروی آرمان‌خواه و مبارزی که در راه آرمان‌های انسانی خود هستی خود را فدا می‌کند و از حق خود برای احقاق حق دیگران می‌گذرد، با اعتقاد به «سانترالیسم دمکراتیک»، با مختصاتی که گفته شد، خود و فردیت خود را فراموش می‌کند و تسلیم مرکزیتی می‌شود که معتقد است تحت هدایت - شاید بهتر باشد بگویم فرماندهی - آن در راستای پیاده کردن آرمان‌هایش گام برمی‌دارد. کم‌کم در چنین حزبی فردیت مذموم شناخته می‌شود و تحت شعار فرد فدای جمع، فرد فدای مرکزیتی می‌شود که گاه از یک فرد تشکیل شده است و در تداوم خود به از دست‌دادن اعتماد به نفس فرد فرا می‌روید. فرد جرات نمی‌کند نه‌تنها انتقاد که حتی اظهارنظر بکند، چراکه فکر می‌کند مرکزیتی این‌چنین توانا که به همه اطلاعات لازم نیز آگاهی و احاطه دارد بهتر از او می‌اندیشد و تصمیم می‌گیرد، و نگران است که مبادا انتقاد یا اظهارنظر او از سر ناآگاهی به مسائل و ناتوانی از تحلیل اوضاع باشد و مبارزه حزبی را تضعیف و ناکارآ کند. فرد خود را در برابر آنانی که به سانتر نزدیک‌ترند ناتوان احساس می‌کند و جرات داوطلبی برای مسئولیت‌ها را از دست می‌دهد. علاوه براین تداوم طولانی تصدی مسئولیت‌ها مهارت مسئولان را چنان بالا می‌برد که رقابت با آن‌ها آسان نیست.

اما در عرصه اندیشه اختلاف‌نداشتن واقعی نیست و چون در حزب مخالف‌اندیشی نه به صورت فردی و نه به صورت گروهی تحمل می‌گردید، به نفی صوری اختلافات رو آورده می‌شد. بدیهی است با نفی واقعیت نمی‌توان واقعیت را برطرف کرد لذا چنین نفی‌ای به وحدت و یکپارچه‌گی صفوف احزاب منجر نمی‌شود و اختلاف عقاید را از بین نمی‌برد و تنها به اختفای اختلافات منجر می‌شود. اختلاف عقاید اغلب به شکل فراکسیون‌های مخفی در احزاب به حیات خود ادامه می‌دهند و هرگاه فرصت یابند برآمد کرده و حریف را به زندگی مخفی می‌رانند و یا به ترک صفوف حزب تشویق می‌کنند.

کدام برنسیب‌ها؟

امروزه جهان‌گستر و بی‌رقیب‌شدن اندیشه مردم‌سالاری و گسترش امکانات فن‌آوری و مبادله اطلاعات این امکان را در اختیار انسان‌های آرمان‌گرا قرار می‌دهد که به گونه‌ای دیگر مبارزه کنند. تغییرات در جامعه تغییرات در اندیشه‌ها و روش‌های فعالیت‌های مدنی را نیز ایجاب و ایجاد کرده است. در فعالیت سیاسی افراد و احزاب واقعا معتقد به مردم‌سالاری در ارتباط متقابل با امکانات جدید عناصر دیگری شکل گرفته است. اکنون دیگر این ایده رنگ باخته است که میوه مبارزه را به‌این زودی‌ها نمی‌توان دید. امروزه مبارزه گام به گام است و همراه مردم، و «پیشاهنگ» واقعی کسی است که همگام مردم برای ساختن جامعه دلخواه حرکت می‌کند و راه و چاه چنین حرکتی را می‌کاود و به مردم نشان دهد. امروزه دیگر ادعای مبارزه برای دمکراسی از حزبی که دمکراسی را در زندگی روزانه خود رعایت نمی‌کند پذیرفته نمی‌شود. امروزه دیگر دوران قهرمان‌ها گذشته و این همگانند که جای قهرمانان دوران استبداد را گرفته‌اند. امروزه اختلاف نداشتن در اندیشه و چوب‌کبریتی فکرکردن ارزشمند تلقی نمی‌شود. امروزه جای نفی اندیشه‌های متفاوت و تظاهر به وحدت صوری را رعایت متمدنانه و متقابل حقوق اکثریت و اقلیت از هر دو جانب و ایجاد وحدت مبتنی بر آگاهی - وحدت در کثرت - گرفته است. امروزه تحمل مخالف جای دفع مخالف را گرفته است.

این تغییرات در ارزش‌گذاری‌ها و در فرهنگ مبارزات سیاسی رعایت دو اصل پایه‌ای را در حزب مدرن و در عین حال مبارز امروزی می‌طلبد دمکراسی و وحدت اراده متکی بر دمکراسی ضمن قبول وجود اختلاف نظر. من به صراحت می‌گویم که بین این دو اصل نیز باید دمکراسی حرف آخر را بزند. این به این معنا نیست که حزب کلوپ بحث‌های روشنفکرانه است. نه! کسی که دمکراسی می‌خواهد باید ابزارهای لازم آن را نیز فراهم کند و مهم‌ترین و اصلی‌ترین این ابزارها احزاب سیاسی قادر به تصمیم‌گیری و عمل سیاسی هستند. حزب جمع داوطلبانه افراد سیاسی آماده فعالیت است. اما کسی که به مردم‌سالاری اعتقاد دارد نباید حفظ وحدت حزبی را به بهای تخطی به مرز دمکراسی بپذیرد. سازمان سیاسی که تنها منشاء قدرت سیاسی را اراده اکثریت مردم بر مبنای رای‌گیری دمکراتیک و متواتر و تکرارشونده در دوره‌های کوتاه زمانی می‌داند نمی‌تواند در زندگی درونی خود گونه دیگری عمل کند. تمام اصول دیگر بر پایه این دو اصل پایه‌ای تعریف می‌شوند.

مبارزه برای سوسیالیسم دمکراتیک

گرچه فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم از جانب منادیان سرمایه‌داری به معنای ابدی‌بودن نظام سرمایه‌داری تبلیغ می‌شود اما خود آن‌ها نیز به این دروغ بزرگی که می‌گویند باور ندارند. نظامی که تنها اصل تعیین‌کننده آن کسب سود برای سرمایه و صاحبان سرمایه است و تمام معیارهای دیگر اجتماعی باید بر پایه رعایت آن تنظیم شوند نمی‌تواند پاسخگوی خواست‌های والائی باشد که روز به روز دامنه گسترده‌تری می‌یابد. با وجود شکست سنگینی که بر اردوی مبارزان سوسیالیسم وارد آمده، کماکان بدیل سوسیالیسم در افق دید عدالت‌خواهان قرار دارد، جامعه‌ای که در آن منافع انسان‌ها اصل مرکزی است و نه منافع سرمایه و در نتیجه منافع سرمایه‌داران. امروزه در سایه تغییر رادیکال شرایط فعالیت سیاسی، گرچه نافیان مکانیکی نظام سرمایه‌داری تقلیل یافته‌اند اما گسترش بسیار زیاد آرمان‌های بشردوستانه سبب شده است سوسیالیسم برای درصد بیشتری از مردم جذابیت یابد. ارزش‌های سوسیالیستی امروزه در درون همین نظام سرمایه‌داری مقبولیت بیشتر و گسترش بیشتری می‌یابند و هرچه مبارزان راه سوسیالیسم در نشان‌دادن درهم‌آمیختگی دمکراسی و سوسیالیسم بیشتر بکوشند این مقبولیت بازهم بیشتر خواهد شد. تاریخ نشان داد که سوسیالیسم بدون وجود گسترده‌ترین دمکراسی نمی‌تواند دوام یابد و دیر یا زود از پهنه جهان زدوده می‌شود. اصلا بدون دمکراسی سوسیالیسم معنا ندارد.

امروزه آن دیدی که می‌خواست از طریق دیکتاتوری پرولتاریا طومار دیکتاتوری طبقاتی را برچیند ناکارآمدی خود را نشان داده است. نمی‌توان با دیکتاتوری دمکراسی برقرار کرد حتی اگر معتقد باشیم که این دیکتاتوری به معنای دمکراسی برای توده گسترده‌ای از مردم باشد. جامعه سوسیالیستی به دمکراسی نیاز دارد و دمکراسی را باید از هم امروز آموخت و تمرین کرد.

زندگی هدف‌مند حزبی را پاس بداریم

کشور ما امروز در وضعیت ناهنجاری قرار دارد. بیکاری و فقر بیداد می‌کند. در سایه جمهوری اسلامی روز به روز بر تعداد مردم زیر خط فقر افزوده می‌شود. درد وحشتناک و عمیق بین ثروتمندان و فقرا هر دم وسعت بیشتری می‌یابد. فسادهای گوناگون اجتماعی از اعتیاد و دزدی گرفته تا فحشا پیدا می‌کنند. و این در حالی است که کشور ما به لحاظ منابع طبیعی و نیروی انسانی ماهر و آموزش‌دیده و اندوخته فرهنگی یکی از غنی‌ترین کشورها محسوب می‌شود. بخش اصلی درآمد عظیم حاصل از منابع زیرزمینی کشورمان یا خرج دم دستگاه و نمایندگی‌های جور واجور «ولی فقیه» و نهادهای موازی حکومتی می‌شود، یا به جیب رانت‌خواران قدرت‌مند می‌ریزد یا حیف و میل می‌شود.

گرچه حکومت یک‌دست نیست اما دست بالا را در هرم قدرت نیروی مخالف - و بهتر است گفته شود دشمن - مردم‌سالاری دارد. نیروئی که از حمایت بیش از ده‌درصد مردم برخوردار نیست. و این نیرو هم به لحاظ منافع طبقاتی و هم به لحاظ دیدگاه ایدئولوژیک نه خواهان اصلاح اساسی جامعه است و نه توان آن را دارد. حداکثر توان اصلاحی این نیرو زدن شلاق بر پشت جوانی است که جرات کرده کمی متفاوت از این پوسیده‌مغزان زندگی کند. تازه با افتخار اعلام می‌کنند که این کارهای درخشان هم نه فقط حاصل تفکرات مشعشع شاهرودی‌ها و امثالهم بلکه به دستور و تائید مستقیم ولی فقیه بوده است.

در این شرایط اولین گام ضرور در راستای برقراری جامعه‌ای انسانی در ایران مبارزه در راه استقرار حکومتی مبتنی بر مردم‌سالاری است. و این امر تلاش و فداکاری همه مردم ایران و همه نیروهای سیاسی معتقد به مردم‌سالاری را نیاز دارد. حمایت ما از اصلاح‌طلبان حکومتی نیز در همین راستا قرار دارد. اما این مبارزات بدون نهادهای مدنی و در راس همه آن‌ها احزاب سیاسی امکان پیروزی ندارند. امروز نیاز به مبارزه حزبی از همیشه بیشتر است. این درد مشترک، بی‌رزم مشترک، درمان نمی‌شود. احزاب، سنگ‌زیربنای دمکراسی هستند. هم رژیم پهلوی و هم جمهوری اسلامی با بستن راه فعالیت احزاب سیاسی لطمات فراوان و جبران‌ناپذیری به کشورمان زده‌اند.

برای مائی که هدف بلندمدت‌مان برپائی جامعه سوسیالیستی دمکراتیک در کشورمان است فعالیت حزبی معنا و مفهومی دو برابر می‌یابد. مبارزه در راه آرمان و هدف مشترک بدون گردآمدن در حزبی جدی که دارای برنامه‌ای بر پایه واقع‌گرائی باشد عملی نیست. سازمان ما، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در طول بیش‌از سی سال حیات خود همواره علیه استبداد و نابرابری‌های اجتماعی - طبقاتی و در راه آزادی، دمکراسی، صلح، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم پیکار کرده است. اطمینان دارم سازمان ما در شرایط نوین با به‌کارگرفتن امکانات نوین کارآئی بیشتری از خود نشان خواهد داد و گام‌های استوارتر و عملی‌تری در راه آرمان‌های والای خود برخواهد داشت. ▣

این کابینه فرجام خوشی نخواهد داشت

دانش باقرپور

پس از مدت‌ها انتظار، سید محمد خاتمی وزرای کابینه خود را به مجلس شورا معرفی ساخت، که در این میان حیرت و شگفتی محافل سیاسی و مطبوعاتی کشور را برانگیخت. در حلقه اصلاح‌طلبان دولتی ترکیب معرفی‌شده وزرا، ابتدا با مخالفت عناصری از نمایندگان مجلس و برخی دیگر از اعضا فراکسیون جبهه دوم خرداد روبرو گردید، که پس از چند دور گفتگو و ملاقات‌های پنهان و دفاع آقای خاتمی از کابینه معرفی‌شده و نیز پاسخ وزرا به سوالات نمایندگان در صحن علنی مجلس، به ناگهان مخالفت‌ها فروکش کرد و نتایج حاصله عاقبت به رای اعتماد کلیه وزرای خاتمی انجامید.

در معرفی این وزرا، ابتدا اعضا شورای مرکزی جبهه مشارکت و برخی از فعالین سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی مهر سکوت بر لب زدند و سپس در روز حضور وزرای کابینه در مجلس شورا، به دفاع آتشین از آنان پرداختند، و انتقاد از عدم معرفی وزیر زن در ترکیب کابینه را به دست فراموشی سپردند.

آقای خاتمی که به لیست انبوه و متنوع چهره‌های معرفی شده بی‌توجهی نشان داده‌بود، ترکیب وزرای کابینه را از چهره‌ها و مدیران شناخته‌شده سابق برگزید و باز هم این انتخاب بسان دور قبل از دایره عناصر مومن و معتقد به نظام فراتر نرفت و گزینش مورد نظر عموما چهره‌های شناخته‌شده و ناکارآمد چند ساله اخیر را دربر گرفت.

با این عمل افکار عمومی باز هم شاهد نفی شعار شایسته‌سالاری از سوی آقای خاتمی بود و عنصر تخصص، مدیریت و کارآمدی موقعیت خود را در ترکیب وزرا بازنیافت. وفاداری و باور به نظام اسلامی و اعتقاد به آئین اسلام مبنا و فاکتور اصلی انتخاب اعضا کابینه از سوی آقای خاتمی قرار داده شد، که به تبع آن حسی از اعتماد نسبت به این انتخاب در مردم بوجود نیاورد. در طول سال‌های حکومت اسلامی کاستی از مدیران دولتی که اساسا هم‌کیش و هم‌مسلک یکدیگرند، مدیریت و تقسیمات امور کشوری را بر عهده دارند که هر از گاهی بنا بر ضرورت پست و صندلی‌های آنان جابجا می‌گردد. این دولت‌مردان همان چهره‌های شناخته‌شده‌ای هستند که همواره به دو حلقه از گرایشات و سلایق فکری تقسیم شده‌اند. وقوع دوم خرداد و شکل‌گیری جنبش اصلاحی در کشور امید به پایان‌رسیدن این نوع حاکمیت دوگانه و استبدادی را در مردم تقویت ساخت، که با دعوت و معرفی مجدد خاتمی از این نوع سبک و سیاق و آرایش دولتی موجی از ناامیدی به افکار عمومی منتقل شد. مردم از هم‌اکنون با مشاهده این گزینش غیر مسئولانه و حضور چهره‌های ضعیف و محافظه کار در کابینه چشم‌انداز پروژه اصلاحات در کشور را با مدیریت آقای خاتمی، تیره و تار می‌بینند و این انتخاب و تصمیم ایشان را اقدامی ضدملی و در تقابل با آرا ۲۲ میلیونی خود در راه توسعه سیاسی و فرهنگی تلقی می‌کنند. بویژه آن که وزرای معرفی‌شده هیچ برنامه‌ای روشن و مدونی حول پذیرش مسئولیت خود به پیشگاه ملت ارائه نداده‌اند، و اگر هم بحثی حول این ترکیب از وزرا از سوی نمایندگان مجلس پیش برده شد، عموما بیان ایرادات حول هویت و شخصیت وزرا را دربر می‌گرفت و یا اعلام نارضایتی خود را از عدم انتخاب اعضا کابینه از منطق و حوزه انتخابی آنان شامل می‌گردید. این اظهارات بیشتر به رقابت‌های قومی شبیه بود تا نقد اساسی از حوزه آسیب‌شناسی و مسئولیت ملی.

عملکرد سیاسی و فرهنگی آقای خاتمی در طول چهارساله اخیر، این شناخت را به افکار عمومی منتقل ساخته است که وی همواره از مخالفان جدی گرایش و تفکری است که قصد دارد بدون در نظرگرفتن مصالح نظام سمت به تغییرات را درون ساختار سیاسی و حقوقی بوجود آورد. وی بر این باور است که برای بازتعریف انقلاب و اهداف آن می‌باید او همه امکان و استعدادهای جناح‌بندی‌های حکومتی استفاده بهینه به عمل آورد و در این میان نیز مصالح و منابع هیچ گروه و جریان فکری را به‌کل مومنین و معتقدین نظام ارجع نمی‌شمارد، از همین رو ایشان عملا انتظار مردم از ایجاد تحولات ساختاری را امری عبث و بیهوده می‌انگارد. زیراکه به خوبی واقف است در صورت گسترش انتظارات مردم و وقوع ناآرامی‌های اجتماعی، نظام اسلامی فاقد توان کنترل مدیریت آن خواهد بود، لذا ترجیح می‌دهد که با آرایش و اقدامی آرام برخی از روش‌های سیاسی و حکومتی را از طریق رایزنی‌های پنهان تعدیل سازد و برای نیل به این هدف به این هدف آماده است با دیگر گرایشات محافظه کار درون نظام از در توافق برآید.

بنابراین زوایای دید آقای خاتمی با نگاه اصلاح‌طلبان رادیکال، پیرامون جنبش اصلاحی کشور متفاوت است و تدابیر سیاسی وی نیز به هیچ عنوان با ضرب‌آهنگ و سطح انتظارات جامعه هماهنگی ندارد.

اکنون سئوالات بسیاری ذهن پویای اقشار آگاه جامعه را به خود مشغول ساخته است، که چرا در دور دوم ریاست جمهوری آقای خاتمی چنین کابینه‌ای ضعیف به مجلس معرفی ساخت، آیا آقای خاتمی به این امر واقف نیست که با این ترکیب از کابینه که بوی نای و محافظه کاری می‌دهد، نمی‌تواند در عرصه توسعه سیاسی و فرهنگی گامی جدی به جلو بردارد، آنچه که مسلم است و آنگونه که آقای خاتمی بارها اظهار داشته‌اند، این لیست انتخابی در یک شرایط آزاد توسط خود وی گزینش شده است، که خود بیان از یک انتخاب استراتژیک پیرامون موقعیت و جایگاه ایشان در حوزه مسائل سیاسی کشور دارد، و به هیچ عنوان تحت فشار ارگان‌های غیر انتخابی و نیروهای محافظه کار صورت نگرفته است.

بیهوده نیست که تئوری‌پردازان جناح محافظه کار، با شفافیت هر چه بیشتر تاکتیک جدید خود را در حمایت از آرایش و اقدامات سیاسی و مدیریتی آقای خاتمی برگزیده‌داند.این تصمیم و انتخاب از سوی آنان آگاهانه اتخاذ شده است. زیرا محافظه کاران به‌خوبی واقفند اگر ترکیب هیات دولت را افرادی تشکیل دهند که جدیت و باوری هماهنگ با مطالبات مردم و رادیکال‌های اصلاح‌طلب به‌ویژه نیروهای مستقل از حکومت، در تغییرات ساختاری نظام نداشته باشند، محافظه کاران به لحاظ زمانی از گزند آسیب‌های اجتماعی در امان خواهند ماند و جبهه نیروهای مردمی فاقد امکان ابزاری و تدارکاتی و مدیریتی برای تغییر خواهد گشت. «تجربه اقایان مهاجرانی و نوری فاکتوری اساسی برای محافظه کاران به شمار می‌رود». لذا فرصت‌های موجود هر روز بیش از پیش از دست آنان خارج خواهد شد و این عمل تاثیرات مخرب خود را نسبت به اصلاح‌طلبان در افکار عمومی بجا خواهد گذارد و ضمن بروز انشقاق در صفوف آنان، سطح انتظارات مردم را نیز نسبت به تغییر و تحولات اجتماعی توسط این نیرو مداوما کاهش خواهد داد.

اکنون که افکار عمومی با این آرایش سیاسی و مدیریتی رو برگشته‌اند، مسئولین جبهه مشارکت نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس شورا و فعالین جبهه دوم خرداد که برای کسب رای اعتماد وزرا داد سخن سر دادند باید به ملت ایران پاسخ دهند که اساسا با وجود قوانین دست و پاگیر و نامتعارف و حضور حکم‌رانان و رهبران مذهبی که در نهادهای غیرانتخابی سیاست‌های کلان نظام را تدوین می‌نمایند، چگونه می‌توان به سیاست‌های زیان‌بار وزارت امور خارجه نقطه پایان گذاشت و خطمشی و روشی نو برای این وزارتخانه برگزید که منجر به تعدیل و کاهش چالش‌های منطقه‌ای و جهان بر اساس منافع ملی کشور گردد، و یا وزارت آموزش و پرورش را که نهادی کلیدی برای جامعه جوان ماست از سیستم ایدئولوژیک، آمرانه و ناکارآمد رهانید. همچنان جای سئوال دارد که با وجود و حضور مداخله‌جویانه عناصر روحانیت در وزارت علوم، تحقیقات و فن‌آوری، چگونه می‌توان این وزارتخانه علمی و تحقیقی را به استقلال علمی و منزلتی رساند و حوزه مدیریت و بررسی تصمیمات آن را به اراده آزاد کارکنان مستعد کشور موکول ساخت. و همچنین به خصومت و کینه تاریخی روحانیت سنتی و محافظه کار بر این وزارتخانه خاتمه داد.

بنا بر خصلت ایدئولوژیک نظام کلیه نهادهای حکومتی سیاست و مبانی برنامه خود را پیشاپیش از سوی رهبری و دیگر نهادهای غیرانتخابی دریافت می‌دارند.

ولی‌فقیه و عناصر اصلی و کلیدی مافیای قدرت و ثروت هر چهار سال یک بار اراده کلیه مدیران را بر مدار سیاست‌های کهنه و ضدملی قرار می‌دهند، دایره قدرت با اتخاذ این روش ارتجاعی و استبدادی سرنوشت مردم و کشور ما را رقم می‌زند. هر چند که با تعیین صرف برخی وزرا و مدیران کشور نمی‌توان با سیاست‌های کلان و قوانین و روشهای جاری به مقابله پرداخت، اما حضور برخی از عناصر متخصص و کارآمد به سود مصالح و منابع ملی خواهد بود که در نتیجه زمینه تعدیل و تجدید نظر برخی از قوانین را درون بخشی از کادرهای دولتی تقویت می‌سازد و به تبع آن بدنه اجرائی را در یک فضای رقابتی قرار می‌دهد که در قبال امورات جاری و حوزه مسئولیت خویش مجبور به شفافیت و پاسخ‌گوئی باشند. این امر دامنه اختلافات را درون طیف نیروهای اصلاح‌طلب و محافظه کار به سود جنبش اصلاحات وسعت می‌بخشد و به انزوای هر چه بیشتر

ادامه در صفحه ۱۱

www.iran-archive.com

سخنرانی ناصر گیلانی مسئول مرکز تحقیقات ث. ژ. ت فرانسه

سطوح، اماکن و عرصه‌های عمل برای «جهانی شدن متناسب با اشتغال کامل»

نئولیبرالیسم جهانی، سرچشمه مشکلات خطرناکی است برای میلیاردها انسان در سطح جهان. به منظور حل این مشکلات، جوامع ما نیازمندند که مبادلات را افزایش دهند و جهانی‌شدنی را بسازند که در آن اشتغال کامل تامین گردد.

جهان ما در شرایط ناهنجاری قرار دارد. هرگز به این اندازه ثروت ایجاد نشده است. معهذا میلیاردها انسان همچنان با درد و گرسنگی و سوتغذیه دست به‌گریبان بوده و باکمبود آب آشامیدنی و فقدان بهداشت روبرو هستند. نابرابر موجب شکاف عمیقی میان کشورها و همچنین در داخل هریک از آنان گردیده است.

نقش اساسی مبارزات اجتماعی برای یک «جهانی‌شدن هم‌بسته با اشتغال کامل»

ایدئولوژی نئولیبرال حاکم و دولت‌هائی که مدافع آن می‌باشند، نمی‌پذیرند که ارتباطی بین این واقعیات و انتخابی که مورد نظر این ایدئولوژی می‌باشد وجود دارد، یعنی بی‌نظمی، آزادی بازارها، خصوصی‌کردن و غیره. قهرآمیزبودن این موضوع و مشکلات ناشی از آن برای میلیاردها انسان موجب می‌گردد که جنبش پرتوانی علیه این وضع در سطح جهان بوجود آید. تکنولوژی‌های اطلاعاتی مبادلات و سازماندهی اعتراضات را آسان می‌کنند و این اعتراضات موجب عقب‌نشینی‌هائی می‌گردد.

جهانی که سرمایه آنرا بمثابه «فضائی خصوصی» برای منافع خود و بخصوص سرمایه‌های مالی در نظر گرفته بود، بیش از پیش به «فضائی عمومی» مبدل می‌گردد که در آن سرنوشت بشریت ترسیم می‌گردد و آنهم از طریق توانائی ما برای حل مسائل اساسی که محتوای آن همانا «ثروت عمومی» می‌باشد، یعنی: توسعه اقتصادی و اجتماعی دراز مدت، مبارزه علیه فقر و نابرابری، سهم دانش‌ها، بودجه برای توسعه، ناپایداری بازارهای مالی، نرخ مبادلات و بهای مواد اولیه، بدهی و غیره...

حل این مشکلات، یک نگرش طولانی را ایجاب می‌کند که به نیازهای مردم اولویت داده شود. اکنون عرصه‌ای باز در میان مردم برای بحث و مذاکره در باره مشکلات اساسی وجود ندارد. دولت‌ها مشاهده می‌کنند که قدرتشان بعلت سیاست‌های نئولیبرال و بسود شرکت‌های چند ملیتی کاهش می‌یابد. فعالین غیر دولتی هنوز بقدر کافی نیرومند نیستند و وضعشان بمثابه عوامل مستقل بطور رسمی شناخته نشده است.

گسترش جنبش اعتراضی نقش اساسی و تعیین‌کننده عوامل اجتماعی و مردم را برای ایجاد یک آلترناتیو در برابر نئولیبرالیسم برجسته می‌کند. مبارزات اجتماعی ضروری است برای آنکه بتوان تصمیمات دولت‌ها را در جهت منافع مردم راهنمائی کرد. یعنی اینکه باید از دستاوردهای تکنولوژی جدید برای پیشبرد توسعه همه خلق‌ها استفاده کرد. بزبانی دیگر، باید جهانی‌شدنی برقرار گردد که در آن تامین کار کامل در دنیا تحقق یابد.

بنیادهای بین‌المللی باید در خدمت چه باشند؟

اقتصاد جهانی نیاز به «رهبری» مراجع بین‌المللی دارد برای آنکه بتواند اقدامات اجتماعی و سیاسی کرده تا در انتخاب‌های اقتصادی تعیین‌کننده باشند.

بنیادهای بین‌المللی از دولت‌ها بوجود می‌آیند و این دولت‌ها باید به انتخاب مردم احترام بگذارند. این است آئین دمکراسی. اگر گوش شنوا به مردم داشته باشیم، باید قبول کنیم که اهداف اصلی در سیاست بین‌المللی باید برای ایجاد شرایط صلح، امنیت، رونق و توسعه اقتصادی و اجتماعی در جهان باشند. ضروری است که بنیادهای بین‌المللی به قوانین و مقاوله‌نامه‌های بین‌المللی احترام بگذارند و بویژه همه حقوق اساسی کار، حقوق بشر و حفظ محیط زیست. چنین التزامی موجب خواهد گردید که در منطق عملکرد موسسات بین‌المللی نظیر صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان جهانی تجارت تحولی بوجود آید. چنین تعهدی موجب می‌گردد که بحث علنی شده و مسئله در سطح اساسی‌تری قرار گیرد و نباید موضوع را خلاصه کنیم به اینکه: آیا باید این موسسات را منحل کنند و یا اینکه آنها را اصلاح کنند.

موسسات بین‌المللی باید دمکراتیزه بشوند. ما پیشنهاد مشخص می‌کنیم. دمکراتیزه‌کردن بمعنی سهیم‌کردن حاکمیت با چندکشور خارجی نیست. باید به‌کشورهای در حال توسعه وسائلی داد که بتوانند از مشارکتشان در این موسسات بهره‌مند گردند. دمکراتیزه‌کردن باین امر خلاصه نمی‌شود که مشارکت مزدبگیران، نیروهای اجتماعی و جامعه مدنی در اجرای استراتژی موسسات معین‌شده در غیاب مردم تحقق یابد و آنهم بصورت اداری و خودکامه. بالاخره، دمکراتیزه‌کردن این موسسات به معنی خصوصی‌کردن آنها نیست.

برای دمکراتیزه‌کردن موسسات بین‌المللی باید اختلاف ساختارهای اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و بطور خلاصه اختلافات سطوح توسعه در نظر گرفته شود. سیاست نئولیبرالی این اختلافات را ندیده می‌گیرد. وحدت از طریق بازار یعنی ضد دمکراسی.

عرصه‌های ممکن تجمع و مبارزه

جهانی‌شدن ظاهری است فریبنده بمنظور کم بهادادن و حتی نفی امکان یک نظم نوین روابط بین‌المللی می‌باشد. تحولات تکنولوژیک که جهانی‌شدن را ممکن و آسان می‌کند همچنین می‌تواند بوسیله خلق‌ها سازمان داده شود برای آنکه علیه جهانی‌شدن مبارزه می‌کند.

جهانی‌شدن نئولیبرال موجب می‌گردد که سیستم‌های اجتماعی – تولیدی با هم رقابت کنند. باید این استراتژی را شکست‌داد با تکیه بر وسائلی که در این روند پدیدار می‌گردد. بطور نمونه، وجود کمیته‌های گروهی در داخل شرکت‌های چند ملیتی که در کشورهای متعدد مستقر شده‌اند، می‌تواند مرکز اقدام و مبارزه علیه جهانی‌شدن نئولیبرال باشد و آنهم در حول مبارزه برای دفاع و ارتقا حقوق مزدبگیران و همچنین برای فشارآوردن به صندوق بین‌المللی پول بمنظور مراعات نرم‌های اجتماعی و حفظ محیط زیست.

برخلاف آنچه که ایدئولوگ‌های «جهانی‌شدن نئولیبرال» وانمود می‌کنند، محمل اصلی این جهانی‌شدن همچنان بر پایه ملی قرار داشته و از پشتیبانی دولت‌ها بهره‌مند می‌شود. این امر نشان می‌دهد که وسائل اقدام‌کننده در سطح ملی وجود دارد.

ساختار فضاهای منطقه‌ای مانند اتحادیه اروپا، میدان عمل را وسیع می‌کند. (برای نمونه: ایجاد پول یورو و نقش آن برای جنبش اجتماعی اروپا بمنظور اهرم رشد و ارتقا حقوق اجتماعی).

سرانجام، حساسیت فزاینده مردم در باره «اموال عمومی جهانی» موجب گسترش بیشتر میدان عمل و مبارزات می‌گردد. مثلا اتحادیه اروپا اکثریت سهام صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را در اختیار دارد. آیا نمی‌توان از نمایندگان کشورهای اروپائی در داخل این موسسات درخواست کرد که سیاست دیگری در پیش گیرند؟ مطمئناً این مسئله از محتوای روند اروپائی جداناپذیر می‌باشد. بطور مشخص مبارزات علیه اروپای نئولیبرال جز تفکیک‌ناپذیری از مبارزات جهانی علیه جهانی‌شدن نئولیبرال می‌باشد. ▣

تعریف و خصلت‌نگاری....

ادامه از صفحه ۹

می‌توانند با به حکومت‌رسیدن آلترناتیو دمکراتیک –که اساسا در خارج حکومت باید سازمان داده شود – صورت تحقق پذیرد. همانطور که در فوق گفتم این «پیش‌بینی» بیشتر از زبان کسانی شنیده می‌شود که هنوز خود را در معنای عام انقلابی می‌شمارند.

پیش‌بینی دیگر آنست که این روند –که با جابجائی چهره‌ها و سیاست‌ها در قوه مجریه و سپس مقننه و تغییر در برخی سیاستها آغاز شده – نمی‌تواند به تغییرات بیشتر در تناسب قوا در حکومت، به تغییر در ساختار و نحوه توزیع قدرت نیانجامد. شکست و بازگشت این روند قابل پیش بینی نیست و علیرغم پیچیدگی‌ها و تضاریص فرجام آن استقرار دمکراسی در مفهوم عام آن در کشور است.

طرفداران پیش‌بینی اول تاکنون کمتر یک تحلیل مستند و مبتنی بر شواهد (facts) جامعه‌شناختی، تاریخی، سیاسی و یا بین‌المللی، برای دفاع از پیش‌بینی خود عرضه کرده‌اند. آنها پیش‌بینی خود را بیشتر بر توصیف ماهیت برای رژیم و یا بر آرزوی قلبی خویش متکی می‌کنند.

نویسنده این سطور در تحلیل‌های مبسوط‌تر در مقالات و گفتارهای متعدد از جهات مختلف نشان داده است که چرا و به استناد کدام شواهد احتمال بسط و تداوم روند سیاسی جاری در جهت تقویت عناصر جمهوریت و مردم‌سالاری و تحقق تغییرات ساختاری در نظام سیاسی کشور بسیار بیش از احتمال شکست و برگشت آن است.

اینکه از هم‌اکنون با این حد از اطمینان وقوع تحولاتی در ساختار و در نحوه توزیع قدرت در حکومت و اداره کشور احتمال غالب دیده شود البته نگاهی نامنتظر و محتاج استدلال و توضیح است.

قبل از پرداختن به استدلال یادآور می‌شوم که منظور از نقطه چرخش مشخصا نقطه‌ای است که طی از یک سو آن موانع قانونی و شبه قانونی بر سر راه سیاست‌گذاری و اداره کشور از پیش پای نهادهای انتخابی برداشته یا بی‌اثر شود و از سوی دیگر موانع مشارکت همه شهروندان در حیات سیاسی و اجتماعی کشور و تقسیم آنان به خودی و غیر خودی خنثی یا رفع گردد. گرچه فعلا دیدن این امکانات با چشم غیر مسلح به تحلیل دشوار است اما این دشواری به هیچ وجه به اندازه دشواری رصدکردن نقطه سرنگونی حکومت و جایگزینی «آلترناتیو دمکراتیک» نیست.

گفته شده است در انقلاب مشروطه، در نهضت ملی‌شدن نفت، در انقلاب بهمن نیز امید به تغییر بنیادین ساختار حکومت و استقرار دمکراسی ناچیز نبود. با این‌حال آن کوشش‌ها به دمکراسی نیانجامید. از کجا معلوم که از دل روند کنونی تغییرات ساختاری زاده شود؟ در پاسخ باید گفت ۴ کیفیت سیر و فرجام روند کنونی را از سه دوره گذشته منفک می‌کند:

اولا – سمت فعالیت عمده‌ترین نیروهای سیاسی که روند سیاسی جاری را تولید و هدایت و حفظ می‌کنند، بر خلاف دوره‌های پیش در حد اطمینان‌زا هموست. آنها می‌دانند چه می‌خواهند و می‌دانند چگونه باید بخواهند. مقصد اینست که جمهوریت و مردم‌سالاری در کشور تقویت و به شیوه مسالمت‌آمیز نهادینه شود.

ثانیا – پایه اجتماعی این خواسته – یعنی اقشار مدرن – در مقایسه با مشروطه، ۳۲ – ۳۰ و ۵۷ – به مراتب گسترده‌تر و به لحاظ کیفی نیرومندتر شده است. درصد مطالبه کنندگان جمهوریت و مردم‌سالاری نسبت به کل جمعیت کشور با ۳ دوره قبل بکلی غیر قابل قیاس است. آنها عملا سرکردگی hegemony و سمت دهی روند سیاسی جاری را در دست گرفته‌اند.

ثالثا – سیر اداری‌شدن امور (Beaurocratisation / Rationalisation) در ایران تا آنجا گسترش یافته که در مقیاس میان‌مدت و درازمدت پارلمان و دولت – و نه قوای مسلح و دادگاهها (دستگاه ولایت) – در مرکز قدرت سیاسی و تولیدکننده سیاست‌ها و سمتگیری‌ها بشمار می‌روند.

چهارم اینکه برخلاف تلاشهای دوره‌های قبل، و برای نخستین بار در تاریخ ایران، دیگر استبداد از حمایت خارجی کارساز برخوردار نیست. برعکس، تحول دمکراتیک از حمایت معنوی افکار عمومی در جهان برخوردار است.

علاوه بر این ۴ عامل کلی، ویژگی روند سیاسی آغازشده از میانه دهه ۱۳۷۰ آنست که از یک سو نسلی سرکوب‌ندیده و تازه نفس – یعنی جوانان ۱۵ تا ۳۰ ساله – نیروی محرکه اصلی آن را تشکیل می‌دهند. روحیه این نسل، درست به سان آن جوانانی که در دهه ۲۰ یا دهه ۵۰ قدم در راه می‌نهادند، روحیه‌ای معتمد به نفس، بسیار رزمنده و بسیار پرامید است. ثانیا ایران برای اول بار شاهد حضور و مشارکت مستقل زنان با خواست مشخص و تاثیر نیرومند است.

به این ترتیب تناسب قوا به سود استبداد نمی‌چرخد و نمی‌تواند بچرخد و لذا جامعه در انتظار یک نقطه چرخش است. اینکه این نقطه چرخش کی و چگونه اتفاق می‌افتد تا حد زیادی به تصمیم‌های رهبران سیاسی و سلسله واکنشهای متقابل بستگی می‌یابد.

در سیر تحولات سیاسی ایران پس از ۲ خرداد ۷۶ دو رویداد عمده قتل‌های زنجیره‌ای و ماجرای کوی دانشگاه خصلت‌نما هستند. این دو رویداد به جناح راست اخطار داد که تعرض فراگیر قهرآمیز و فراقانون کارساز نیست و تضعیف‌کننده است. این دو رویداد به اصلاح‌طلبان یاد داد تکیه بر مردم از راه سازماندهی افکار عمومی و فراروياندن آن به آرای عمومی امکان پایداری و پیشرفت را تضمین می‌کند؛ حال آنکه سازماندهی تظاهرات عمومی و فراروياندن یا روئیدن آن به رو در رونی فیزیکی ـ چه به دلیل واکنش مردم و روانشناسی موجود، چه به دلیل امکاناتی که طرف مقابل دارد – امکان پایداری و پیشرفت را تضمین نمی‌کند. برداشت من اینست که بخصوص آقای خاتمی نیز با مهارتی چشمگیر تلاش می‌کند، ضمن جلب افکار عمومی و رضایت آن، حتی‌الامکان از رو در رونی اجتناب کند.

اما راهبندانها و پست‌های کنترل و بازرسی بر سر راه مجلس و دولت به اضافه وجود نهادهای موازی متعدد سیاست‌گذاری و اجرا و کارشکنی‌های مستمر منبع اصلی باز تولید رو در رونی است. اجتناب از رو در رونی گرچه تا کنون (با پرداخت بها) امکان‌پذیر بوده اما قطعی نیست در آینده نیز همیشه عملی باشد.

گرچه زمان به زیان ضداصلاح‌طلبان است و ایران به سمت نقطه‌ای و روزی راهی است که رهبران جناح راست یا ترجیح خواهند داد از سر راه دولت و مجلس کنار روند، و یا با مقاومت بیش از ظرفیت به بحران سیاسی بعد اجتماعی خواهند داد و زمینه‌ساز اقدام مستقیم مردم خواهند شد.

تخمین اینکه این مداخله به چه اشکالی ممکن است بروز یابد البته از اکنون قابل پیش‌گوئی قطعی نیست. اما به استناد تست‌های سالهای گذشته اشکال تدافعی و امتناعی بیش از تعرضی و تهاجمی زمینه‌مندند.

شمار بسیار بالای حامیان جنبش اصلاح‌طلبی (حداقل ۲۱ میلیون)، حد بالای آگاهی و تجربه سیاسی و حد پائین سازمانیابی، شکل واکنش جامعه در برابر یک تهاجم همگانی استبداد را بیشتر به صورت یک تحریم و اعتصاب همگانی و فلج امور متصور می‌سازد یا به صورت تظاهرات یا تعرضات تودهای.

تکرار می‌کنم هنوز هیچ مسلم نیست که نقطه یا نقاط چرخش و تغییرات ساختاری در حکومت و نظام حقوقی لزوما به فراروئیدن بحران سیاسی به حرکت تودهای بیانجامد. اما اگر کارشکنی، زیاده‌طلبی، یا «ایستادگی بیش از ظرفیت» روحانیون محافظه‌کار در حکومت سرانجام در نقطه‌ای یک تحریم همگانی را فرا آورد، حذف به‌یکباره آن روحانیون از قدرت دست‌کم کنترل روحانیون در راس قدرت سیاسی را برای همیشه به پایان خواهد برد.

* * *

در این نوشته تلاش شد تا مولفه‌های مختلف شاخص گرایش چپ و تحول آن بر بستر روندهای سیاسی و اجتماعی مورد تفحص و اشاره قرار گیرد. تنها عرصه‌ای که در این نوشتار نانوشته ماندکند وکاو درگذشته، حال و آینده سیمای تشکیلات و حیات درونی نیروهای چپ است که در نوشته‌ای دیگر به آن خواهم پرداخت.

من این بحث را برای چپ اصلاح‌طلب بسیار حیاتی‌تر از چپ‌انقلابی می‌بینم. چپ انقلابی برای بازنگری در سازه‌های سازمانی هنوز وقت بسیار دارد. اما تحول بنیادین دیدگاهها، چپ اصلاح‌طلب را لزوما به بازنگری در بنیانی‌ترین مفاهیم و پرنسیب‌های زندگی حزبی و رابطه حزب و جامعه فرامی‌خواند. چپ اصلاح‌طلب ایران باید اشکال تشکل را برای شرایط سیاسی مختص دوره گذر از استبداد به آزادی، و در کشاکش رزمایش خویش برای کسب حق فعالیت علنی و قانونی طراحی کند و این کار نه ساده است و نه تجربه شده. در این عرصه هنوز حتی یک بحث همگانی نیز آغاز نشده است. ▣

این کابینه....

ادامه از صفحه ۱۰

محافظه کاران در سطح کشور می‌انجامد.

بنابراین، مادامی که کابینه نماد توافقی حاکمیت دوگانه باشد، نمی‌تواند روشها و دستورات اصلاح‌طلبانه را در دستور کار خویش قرار دهد. نوسازی و یکدست‌سازی ترکیب کابینه حداقل انتظاری بود که مردم از آقای خاتمی و نمایندگان واقعی مجلس شورا داشتند. با این اقدام، اکنون بخش قابل توجهی از امیدهای مردم به یاس تبدیل شده است، زیرا اظهارات پیشین آقای خاتمی تغییر قانون اساسی و خیانت‌نامیدن آن و سخنان اخیر وی پیرامون مطبوعات و به بندکشیدن روزنامه‌نگاران و نیز معرفی کابینه دوم، همگی نشان از فاصله مداوم او از عهدی دارد که وی با مردم بسته بود. به گواه بیانات و عملکرد و مساله ایشان هر روز بیش از پیش از طرح و پیشبرد مطالبات مردم، خواستهای بر حق دانشجویان، زندانیان سیاسی، عقیدتی، مطبوعاتی و نیز خانواده قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای پائیز ۶۷ سرباز زده‌است و یا رادیکال‌های پیگیر دوم خرداد را از بیان و طرح مطالبات مردم منع ساخته است. آنچه که حوزه عملکرد آقای خاتمی را اکنون مشخص می‌سازد، مماشات‌طلبی سهل‌انگاری و چانه‌زنی‌های پنهان در پشت درهای بسته با محافظه کاران بوده، که آن هم حاصلی جز تمکین به خواست‌های آنان دربر نداشته‌است

از همین‌رو پیشبرد آرایش موجود قبل از آنکه به سود دمکراسی و مردم‌سالاری درآید به زیان آن منجر خواهد گردید، و در نتیجه می‌توان با صراحت اعلام نمود که دیگر نمی‌توان از آقای خاتمی به مثابه نماد جنبش اصلاح‌طلبانه یاد کرد و از ایشان انتظار رهبری جنبش دوم خرداد را داشت!

با توجه به حضور ضعیف آقای خاتمی در صحنه سیاسی و اجتماعی کشور، با اطمینان می‌توان اظهار داشت که رهبری جنبش اصلاحی در سطح کشور از کف ایشان رها شده است و به طور ویژه جنبش در حال انتقال استراتژیک این رهبری به فرد یا جریان سیاسی دیگر برآمده است که متعاقب این عمل، سطح شکاف ملت و دولت مداوما رو به گسترش خواهد گذارد.

معطل‌کردن و بی‌توجهی نشان‌دادن به خواستهای معوقه مردمی که در چهار انتخابات به شکل مسالمت‌آمیز در پی حقوق خویش برآمده بودند، رادکارهای دیگری را جدا از مسیر قانونی طی شده پیش روی آنان قرار خواهد داد که اولین فرصت‌های ممکنه و در تلاطمات اجتماعی برای نیل به اهدافش از آن بهره خواهد گرفت. ▣

سقوط....

ادامه از صفحه ۱۲

گروه از متخصصین با برنامه «ثبات اقتصادی» که معنی آن قطع خشن بودجه بخش عمومی و بخصوص امر آموزش از کار درآمد، سکان امور را بعهده گیرند. با تظاهرات و تحصن و اعتراضات وسیع مردم دولت از اجرای برنامه این گروه منصرف شد.

متعاقب آن رئیس‌جمهور، دومینگو کاوالو که قبلا در زمان کارلوس منم سالها وزیر اقتصاد بود را به این سمت گماشت. او در اولین اقدام مالیاتها را افزایش داد که این امر باعث تشدید رکود اقتصادی شد. سپس طی مذاکراتی ۳۴ میلیارد یورو قروض خارجی کوتاه و میان مدت را به قروض طولانی‌مدت تبدیل کرد. حالا هم وزارت دادگستری مشغول تحقیقات در این زمینه است. شواهدی وجود دارد که افرادی برای انجام این معامله حق کمیسیون‌های کلانی دریافت کرده‌اند.

تحت‌تاثیر شرایط سخت اقتصادی در برزیل که بزرگترین شریک تجاری آرژانتین است و کند شدن آهنگ رشد اقتصاد جهان، بالاخره دولت در اواسط ماه ژوئن تصمیم گرفت ارزش برابری پزو را کاهش دهد. یک دهه ارزش پزو بصورت مصنوعی بالانگه داشته شد و برابر یک دلار بود که صدمات جبران‌ناپذیری بر عرصه صادرات وارد کرد. پزوی جدید که برای تجارت خارجی بوجود آمده ۸٪ نسبت به دلار ارزان‌تر است ولی پزوی داخلی هنوز هم برابر یک‌دلار ارزش دارد.

این هم یک عامل نامطمئن دیگر در شرایط سخت اقتصادی است. شکست ثبات ارزی و شناور شدن آن، همزمان به‌معنی درهم‌پاشی همه رویاهای نئولیبرال دهه ۹۰ و خرد شدن غرور کارلوس منم رئیس‌جمهور سابق محسوب می‌شود. با سیاست ثبات ارزی و هم‌سانی نرخ پزو در مقابل دلار، آرژانتینی‌ها فکر می‌کردند معجزه‌ای رخ داده و پولشان به دلار تبدیل شده است. آنها به این مسئله توجه نکردند که نرخ برابری بالای پزو به‌کسرن‌های خارجی امکان سلب منابع مالی و بدهکارکردن آرژانتین را می‌دهد. ▣

برگردان: محمود صالحی

تصحیح و پوزش

در مقاله آقای ماشالله رزمی در شماره ۲۶۳ نشریه کار تحت عنوان «اختلافات ایران با جمهوری آذربایجان» در پاراگراف ۵ مربوط به اختلافات ایران و عربستان و کویت در دهه هفتاد به اشتباه به جای ایران نام جمهوری اسلامی آمده است. و هسچنین نام کافتاردیزه به اشتباه کافتارزاده آمده است. بدینوسیله این اشتباهات در مقاله مورد نظر تصحیح می‌شود.

کار
ارکان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
دو هفته یکبار در روزهای چهارشنبه منتشر می‌شود
زیر نظر شورای سردبیری
سردبیر
بهروز خلیق
شورای سردبیری
فریدون احمدی
بهزاد کریمی
علی مختاری

www.iran-archive.com

کار

چهارشنبه ۱۴شهریور ۱۳۸۰ - ۵سپتامبر ۲۰۰۱دوره‌سوم - شماره ۲۶۴

KAR - No. 264 Wednesday 5. Sep. 2001

G 21170 D

آدرس کار در اینترنت: http://www.fadai.org

آدرس پست الکترونیکی: kar-aksaryat@gmx.de

شماره فاکس: Fax: 0049 - 221 - 331 82 90

شماره پیام‌گیر: 0049 - 221 - 9322136

تک فروشی: معادل ۴ مارک آلمان

بهای اشتراک: اروپا: شش ماهه ۵۵ مارک؛ یک ساله ۱۰۲ مارک

سایرکشورها: شش ماهه ۶۲ مارک؛ یک ساله ۱۱۵ مارک

Verleger: I.G.e.v

دارنده حساب: I.G.e.v

شماره حساب: 22 44 20 32

کد بانک: 37 05 01 98

نام بانک: Stadtsparkasse Köln

آدرس: I.G.e.v
Postfach 260268
50515 Köln
Germany

فرم درخواست اشتراک کار

اشتراک جدید ☐ تمدید اشتراک ☐ شماره اشتراک:

مدت اشتراک: شش ماهه ☐ یک ساله ☐ تاریخ:

نام: Name:.....

نشانی: Address:.....

.....

.....

فرم را همراه با بهای اشتراک (حواله بانکی یا نمبر)

به آدرس کار پست کنید!

کنفرانس جهانی مبارزه با نژادپرستی

Mission Impossible?

محمود صالحی

سومین کنفرانس ضد نژادپرستی سازمان ملل از ۹ تا ۱۶ شهریورماه در شهر دوربان آفریقای جنوبی برگزار می‌شود. در این کنفرانس ۱۴۰۰ نماینده از ۱۵۰ کشور جهان و شمار چشم‌گیری از نمایندگان وابسته به سازمان‌های غیر دولتی حضور دارند.

پیش‌زمینه‌ها:

دو کنفرانس جهانی ضد نژادپرستی در سالهای ۱۹۷۸ و ۱۹۸۳ تحت الشعاع بحران خاورمیانه و دولت آپارتاید آفریقای جنوبی قرار داشت و با اعمال قدرت امریکا، انگلیس و اسرائیل با شکست مواجه شد.

پیش از این نشست، پیش‌کنفرانس‌های منطقه‌ای در آفریقا، آسیا، آمریکای لاتین و اروپا برگزار شدند که نتایج آنها ماه گذشته در نشست عمومی ژنو به مدت سه هفته مورد بحث قرار گرفت. کشورهای آسیائی و آفریقائی در این پیش کنفرانس خواستار به رسمیت‌شناختن برده‌داری و استعمار به عنوان جنایت علیه بشریت و پرداخت غرامت از سوی کشورهای اروپائی و آمریکا بودند که با مخالفت آنان روبرو شد. با چشم‌پوشی دول آفریقائی و آسیائی از دریافت غرامت گروهی از کشورهای اروپائی باستثنای انگلیس و آمریکا توافق کردند که در قطعنامه کنفرانس دوربان عبارت «تاسف و پشیمانی‌اشان» قید شود.

مجمع عمومی سازمان ملل در روز ۱۱ نوامبر سال ۱۹۷۵ «صهیونیسم» را نوعی راسیسم خواند. این فرمولبندی در ۱۶ دسامبر سال ۱۹۹۱ از طرف این سازمان پس گرفته شد. این‌بار نیز مساله خاورمیانه به موضوع محوری کنفرانس تبدیل گشت. در بیرون از کنفرانس دهها هزار نفر بر علیه جنایت‌های دولت اسرائیل و به حمایت از مردم فلسطین به تظاهرات پرداختند. کشورهای عربی موفق شدند با راسیستی‌دانستن صهیونیسم در پاراگراف ۳۲ قطعنامه جمله: «کشتار دسته‌جمعی و قوم‌کشی در فلسطین، بوسنی و کوسوو نباید هیچگاه به فراموشی سپرده شود» را بگنجانند. در پاراگراف ۶۸ قطعنامه تصریح شده است: «کنگرد جهانی با نگرانی از افزایش حرکات راسیستی صهیونیست‌ها و خشونت‌های راسیستی گروه‌های دیگر که بر اساس ایده برتری نژادی صورت می‌گیرد آگاهی و وقوف دارد».

آمریکا و اسرائیل ابتدا تهدید کردند که اگر این فرمول‌بندی مورد چشم‌پوشی قرار نگیرد، آنها کنفرانس را تحریم خواهند کرد، اما دو کشور در آخرین روزهای قبل از شروع کنفرانس اعلام کردند که هیات‌های نمایندگی در سطح نازل و بعنوان ناظر به کنفرانس اعزام خواهند کرد.

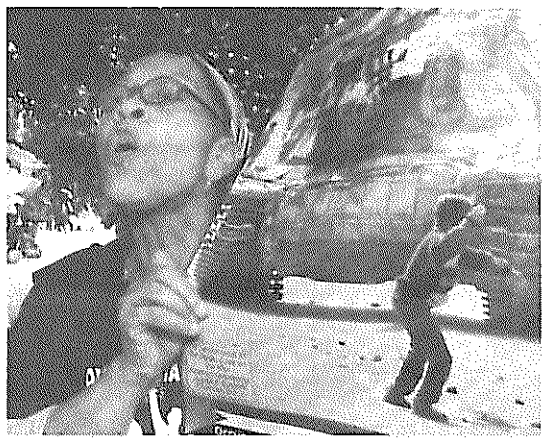

هزاران نفر بر علیه سیاست‌های دولت اسرائیل در شهر دوربان تظاهرات مردند

Mission Impossible?

کوفی عنان در سخنرانی افتتاحی کنفرانس گفت: «اگر ما اینجا به توافق نرسیم عرصه را به بدترین عناصر جوامع واگذار کرده‌ایم».

هدف اصلی کنفرانس دوربان ارزیابی میزان موفقیت‌های جهانی در مبارزه علیه نژادپرستی از زمان تصویب منشور حقوق بشر، بررسی امکانات تحقق بهتر حقوق موجود برای رفع نژادپرستی، بررسی عوامل سیاسی، تاریخی که منجر به بروز راسیسم و نژادپرستی می‌شوند و بالاخره بررسی تامین منابع مالی و غیر مالی مورد نیاز سازمان ملل در جهت مبارزه با نژادپرستی، تعیین گردیده است.

در کنار بحث‌های جنجالی محکومیت اسرائیل و صهیونیسم، می‌توان موارد مطرح در بحث‌های کنفرانس را به پنج محور کلی تقسیم کرد:

۱ - تجارت انسان: بنا بر برآورد سازمان «ضد برده‌داری» که در سال ۱۸۳۹ تاسیس گشت هنوز هم ۲۷ میلیون زن، مرد و کودک به بیگاری و فحشا واداشته می‌شوند.

۲ - تبعیض جنسی: دو سوم از ۹۶۰ میلیون بیسواد و ۷۰ درصد از ۱/۳ میلیارد انسان فقیر در سراسر جهان را زنان تشکیل می‌دهند. علاوه بر آن تبعیض از نوع کاست‌های اجتماعی آن گونه که در هندوستان رواج دارد نیز موضوع بحث است.

۳ - مهاجرت: سال گذشته مجموعاً ۱۵۰ میلیون نفر از زاد و بوم خود دور بوده‌اند. ۵۰ میلیون نفر از این عده به سبب نقض حقوق بشر و یا خطر تعقیب و بازداشت مجبور به مهاجرت شده‌اند. زندگی مهاجرین در کشورهای میهمان با خارجی ستیزی و تبعیض همراه است. سازمان‌های مدافع حقوق بشر از خارجی‌ستیزی بعنوان شکل مدرن راسیسم یاد می‌کنند.

۴ - حمایت از ساکنان و اقوام بومی: حمایت و حفظ اقوام بومی مثل ایندوهای آمریکای لاتین و یانومامی‌های آمازون که در معرض انقراض و نابودی قرار دارند.

۵ - جوامع چند ملیتی: حقوق اقلیت‌های قومی در بسیاری از کشورها پایمال می‌شود. موارد نقض خشن آن طی سال‌های گذشته در بروندی، رواندا و یوگسلاوی سابق مشاهده شد که حتی تا حد «نسل‌کشی» هم پیش‌رفت.

مسائل مورد بررسی کنفرانس با این حجم و گرانیگاه‌ها در واقع به معنی بررسی همه معضلات «جهان معاصر ما از دیروز، امروز و فردا» است. دستیابی به راه‌حل‌های مناسب در یک کنفرانس چند روزه برای مسائلی که صدها و دهها سال وجدان بشر را می‌آزارد ناممکن می‌نماید. اما آنچه به این کنفرانس اهمیت می‌دهد، فراخواندن، پیش چشم‌داشتن و زنده‌نگه‌داشتن این معضلات در افکار و اذهان عمومی جهان و تلاش دائمی و روزمره برای حل آن است.

نگاهی به خود!

انگشت سبابه را بر دیگران گرداندن شاید کار آسانی باشد. اما ایرانی و راسیسم؟، ایرانی و نژادپرستی؟ برای آنهائی که این سئوال برایشان گران می‌نماید، تنها اشاره‌ای فهرست‌وار: جوک‌های ترکی و رشتی و عربی «نمک» میهمانی‌ها، آنانی که هنوز برایشان «سگ اصفهانی آب یخ می‌خورد و عرب در بیابان ملخ می‌خورد»، نگاهی به زندگی افغانی‌های مهاجر و ستم و جوری که بر این مردم روا رفت و می‌رود، وضعیت بهائیان، مردم کرد، بلوچ و ترکمن، کافی باشد.

نتیجه دوربان هرچه باشد، آنچه به ایران مربوط می‌شود: تخصیص نیرو، بحث‌های جدی و تحقیقی و تعمیق آن به همه عرصه‌های جامعه و ارائه راه‌کارهای مبارزه با راسیسم آشکار و پنهان ایرانی جدی‌تر خواهد شد.

سخنرانی ناصر کیلانی مسئول مرکز تحقیقات ث. ژ. ت فرانسه

سطوح، اماکن و عرصه‌های عمل برای «جهانی‌شدن متناسب با اشتغال کامل»

در صفحه ۱۱

سقوط توقف‌ناپذیر آرژانتین

پرفسور خورخه باین‌اشتاین منبع: لوموند دیپلماتیک

روز ۱۷ ژوئن بر اثر تیراندازی پلیس بر روی تظاهرکنندگان در ایالت سالتا، در نزدیکی مرز بولیوی دو نفر کشته شدند. نیروهای امنیتی تلاش داشتند جاده مراسلاتی که تظاهرکنندگان در اعتراض به وضعیت وخیم اقتصادی و اجتماعی‌اشان بلوکه کرده‌بودند را باز کنند. به گزارش روزنامه «La Nacion» ۵۶٪ مردم منطقه در فقر بسر می‌برند و ۱۷٪ حتی از تامین هزینه یک وعده غذا در روز عاجزند.

بحران اقتصادی و فقر فزاینده هرروز اقشار وسیعی از جامعه را در اعتراض به وضعیت موجود به خیابانها می‌کشاند. این وضع رهبریت سیاسی را نیز ایزوله و منزوی کرده است. در حدود دو سال پیش «فرناندو دلا روا» با شعار مبارزه با ارتشا و بهبود اوضاع اقتصادی در راس یک ائتلاف چند حزبی به ریاست جمهوری رسید. پس از چندی رای دهندگان از او نیز مایوس شدند. اینک نه‌تنها وضعیت بهبود نیافته، بلکه اوضاع بدتر نیز شده است. مدت کوتاهی پس از کسب مقام ریاست جمهوری، «روا» قراردادی با صندوق بین‌المللی پول به امضا رساند و بدین وسیله راه سلف فوق لیبرال‌اش، «کارلوس منم» را ادامه داد.

انتقاد او از فساد مالی عمیق نبود و از محدوده چند نفر از نمایندگان دولت پرونیست و فوق لیبرال کارلوس منم که ده سال حکومت کرد، فراتر نرفت. درک و فهم فساد مالی سازمانیافته در آرژانتین بدون نظرداشت بر بستر اقتصادی آن ناممکن است. سیاست چپاولگرانه کنسرن‌های بزرگ خارجی و سودهای عظیم آنان تنها با همکاری دولت ممکن است. بر خلاف ادعای برخی «منم‌ایسم» چیز خارق‌العاده‌ای نبود. این همان پرونیسم افراطی است با مختصات باندبازی در سیاست، اقتصاد، دستگاه قضائی، پلیس و غیره که حول مراکز قدرت دولتی به شکل یک الیگارشی دزد سازمان یافته بود.

آنچه که ما امروز شاهد آن هستیم تلاقی عناصر یک بحران جهانی: فروپاشی اقتصادی ملی، فرهنگ و هویت است که از سوی بحران و رکود اقتصادی در آمریکا این روند تقویت می‌شود. این وضع در تصویر عمومی و منفی که از آمریکای لاتین وجود دارد نیز می‌گنجد. در دهه ۹۰ این منطقه بدنبال رویای آشتی سرمایه‌داری توسعه نیافته (با دولت تعدیل‌یافته، تعدیل قوانین کار و اجتماعی) با دمکراسی پارلمانی رفت. با جهت‌گیری برای تشکیل یک الیت جدید اقتصادی، اقشار وسیع اجتماعی به حاشیه رانده و فقیر شدند. با آغاز دهه ۸۰ رشته‌های معین تولیدی افول کرد و بورژوازی به فعالیت در رشته‌های پارازیتی، غیرقانونی و نیمه‌قانونی از فروش مواد مخدر گرفته تا غارت خزانه دولت پرداخت.

از سال ۱۹۸۵ تا آغاز بحران مالی در مکزیک در سال ۱۹۹۴ تمام کشورهای آمریکای لاتین دچار رکود اقتصادی شدند. درآمد ناخالص ملی در شبه‌قاره بطور متوسط ۱/۵ نزول کرد. آرژانتین با ۶/۲-٪ و مکزیک با ۸/۲-٪ رکورددار رشد منفی درآمد ناخالص ملی بودند. بدهی‌های خارجی از ۴۵۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۱ به ۷۵۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۹ افزایش یافت. درآمد ناخالص سرانه در اکوادور و ونزوئلا ۶٪ و در آرژانتین و کلمبیا ۳٪ رشد منفی از خود نشان داد. در سال گذشته وضعیت بدتر شد و به‌نظر می‌رسد سال جاری اوضاع هنوز هم وخیم‌تر شود. ادامه این اوضاع کار را به آنجا کشاند که دمکراسی‌های نئولیبرال آمریکای لاتین به دیکتاتورهای مضحک و کاریکاتوری مثل اکوادور و یا به «سلف سرویس» باندهای مافیائی در بولیوی، پرو، آرژانتین، نیکاراگوئه و ال‌سالوادور مبدل شوند.

بحران کنونی آرژانتین نتیجه و حاصل یک قرن تصامیم اشتباه است: مدل پرورش الیت کشاورز که در دهه ۳۰ شکست خورد، مدل صنعتی‌کردن با متد پرونیستی بین سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۵، تلاش‌های خونبار تمامیت‌گرایان محافظه‌کار و بعد از آن حتی با متد دمکراتیک نیز توسعه به جائی نرسید. در دهه ۹۰ نیز تلاش دوجانبه بورژوازی ملی که الیت آن به حد لسپن بورژوا تنزل یافته است و سوداگران مالی جهانی نیز با شکست مواجه شدند.

یکی از عوامل اساسی وضعیت موجود در آرژانتین افزایش بدهی‌های خارجی عرصه‌های دولتی و خصوصی است. اواخر دهه ۸۰ و اوائل دهه ۹۰ با آغاز روند خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی سرمایه عظیمی وارد کشور شد و این گمان را برانگیخت که روند افزایش بدهی تحت کنترل قرار گرفته است. اما از سال ۱۹۹۳ به بعد بدهی‌های خارجی دولت مجددا آغاز به افزایش کرد و تا سال ۱۹۹۸ به ۱۱۰ میلیارد دلار رسید. در حالی که بدهی بخش دولتی در این سالها دوبرابر رشد از خود نشان داد، بدهی خارجی بخش خصوصی ۱۰ برابر شد، یعنی از ۳/۵ میلیارد دلار به ۳۵ میلیارد دلار رسید. در اواخر سال ۲۰۰۰ جمع بدهی بخش دولتی و خصوصی به ۲۰۰ میلیارد دلار رسید. این مبلغ ۷۰٪ درآمد ناخالص ملی است و برای بازپرداخت سود و بدهی‌های خارجی، آرژانتین مجبور به دریافت وام‌های دیگری است که اقتصاد کشور را ورشکسته خواهد کرد.

البته شاید کمبود سرمایه دولت و بخش خصوصی از یک سو و جستجوی سرمایه گذاران بین‌المللی برای سرمایه گذاری از سوی دیگر، عاملی برای تشویق جذب و صدور سرمایه از سوی هر دو طرف می‌بود، اما در سالهای گذشته الیت اقتصادی ۱۲۰ میلیارد دلار سرمایه را از کشور خارج کرده و دلیل این امر را دخالت دولت در امر اقتصاد می‌خواند. قوانین اقتصادی نئولیبرال‌تر از قوانین آرژانتین قابل تصور نیست با وجود، این فرار سرمایه افزایش یافته است.

یکی از دلایل اصلی برای بدهی خارجی میزان نرخ منفی تجارت خارجی از آغاز دهه ۹۰ است. سیاست بازکردن مرزها و واردات بی‌رویه توسط چند کنسرن از یک سو و نرخ ثابت و بالای پزو در مقابل دلار از سوی دیگر صنایع کشور را با مشکلات فراوانی روبرو کردند و این امر منجر به افزایش بیکاری گردید. گرفتن وام‌های کلان و لیبرالیزه کردن قوانین کار هم هر روز بر عمق درد فقر و ثروت افزود.

یکی دیگر از دلایل نرخ بالای دیون خارجی، کاهش میزان دریافت مالیات است که طبق نظر نئولیبرال‌ها از عدم بازدهی شرکت‌های دولتی ناشی می‌گردد. پس از خصوصی‌سازی، این شرکت‌ها بازهم ضرر دادند و مجبور به گرفتن وام خارجی شدند. بر خلاف این نظر، فرار مالیاتی شرکت‌های خارجی و کاهش مالیات بر درآمدهای کلان از عوامل عمده کاهش میزان مالیاتهای دریافتی است. از عوامل دیگر این وضع واگذاری منابع مالی بخش عمومی به بخش خصوصی است. برای نمونه پس از خصوصی‌سازی بیمه‌های اجتماعی و کاهش سهم کارفرما از این بیمه‌ها، سالانه ۸ میلیارد دلار از درآمد دولت کاسته شد و این رقم تقریباً با همان میزان کسری بودجه دولت برابری می‌کند.

از یک فاجعه به فاجعه‌ای دیگر

دولتی که بر اساس استراتژی نئولیبرالیسم می‌خواست خود را از زیر بار سنگین بوروکراسی خلاص کند، وزن اقتصادی خود را سبک کرد و تحت تاثیر بازارهای مالی قرار گرفت. خصوصی‌سازی در واقع «غیر ملی» کردن بود که با خود تغییراتی به همراه داشت که می‌توان نام «مستعمره»شدن بر آن نهاد.

بازپرداخت قروض خارجی به همراه بهره کمر شکن آن و خروج ارز به شکل سود کنسرن‌هائی که در آرژانتین سرمایه گذاری کرده‌اند، این کشور را تا مرز ویرانی پیش برده است. از سال ۱۹۹۷ تا ژوئن ۲۰۰۰ درصد بیکاری از ۱۳/۸ به ۱۵/۴ رسید. تنها در منطقه بوئنوس آیرس بیش از ۳/۵ میلیون نفر زیر خط فقر زندگی می‌کنند.

رکود اقتصادی اجتناب‌ناپذیر بود. اما این رکود مقوله‌ای ادواری و زودگذر که مربوط به رشته‌های تجارت و یا سیاست مالی باشد نیست، بلکه واقعیت ساختاری کاپیتالیسمی است که به یک سیستم چپاولگرانه تنزل یافته است.

ماه دسامبر سال ۲۰۰۰ دیگر قطعی شده بود که دولت ورشکسته است و باید برنامه نجات مالی که از سوی صندوق بین‌المللی پول تهیه شده به تصویب برسد. این کمک مالی به میزان ۴۴/۳ میلیارد یورو بود که قرار بود با آن اقتصاد راه‌اندازی شود. دو ماه بعد دوباره دولت در معرض ورشکستگی قرار گرفت. وزیر اقتصاد استعفا داد و قرار شد یک

ادامه در صفحه ۱۱